



دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز
مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران

منظومه کردی

شور محمود و مرزبانان

(متن کردی و ترجمه فارسی)

ضبط و ترجمه و توضیح

از

قادر فتاحی قاضی

تبریز - دی ماه ۱۳۴۸

انتشارات ، شماره ۱۲ - سلسله ادبیات عامیانه ایران ، شماره ۴





FACULTÉ DES LETTRES
ET SCIENCES HUMAINES DE TABRIZ
INSTITUT D'HISTOIRE ET DE CIVILISATION IRANIENNES

SHOR MAHMŪD - O - MARZINGĀN

POÉSIE POPULAIRE KURDE

(Texte kurde avec traduction persane)

Recueilli, traduit et annoté

par

QĀDER FATTĀHI QĀZI

Tabriz - Jan. 1970

Publication, N° 12 - Série : Littérature Populaire Iranienne N° 4



دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز
مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران

منظومه کردی

شور محمود و مرزبان

(متن کردی و ترجمه فارسی)

ضبط و ترجمه و توضیح

از

قادر فتاحی قاضی

انتشارات مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران - شماره ۱۲

سلسله ادبیات عامیانه ایرانی ، شماره ۴

حق چاپ محفوظ است .

از این کتاب يك هزار نسخه در چاپخانه شفق تبریز به چاپ رسیده است .

دی ماه ۱۳۴۸ هجری شمسی

تدوین مجموعه‌کاملی شامل تمام جهات وجوانب فرهنگ و معارف ایرانی و کیفیت ظهور و تکامل تمدن و نشیب و فراز حیات قومی درمیهن باستانی ما و روشن ساختن زوایای تاریخ این سرزمین کهن سال آرزوی هر ایرانی و آرمان دوست‌داران ایران به شمار می‌رود. تأمین این منظور و نیل بدین هدف جز با فراهم آوردن موادی که تحقق این نیت را بایسته است امکان‌پذیر نیست و هرگونه کوششی که در این زمینه براساس استفاده از مدارک مجمل و مبهم و مواد ناقص به عمل بیاید رسا و وافی به مقصود نخواهد بود.

برای تدوین تاریخ کامل ایران به معنی وسیع آن - اعم از تاریخ سیاسی و اجتماعی و تاریخ تمدن و ادیان و مذاهب و علوم و فنون و اقتصاد و جغرافیای تاریخی و همچنین تاریخ عمومی و تاریخ منطقه‌یی و محلی - مسلماً نمی‌توان به مدارک و اسناد و منابع تاریخی محض، به فرض دست‌رسی به همه آنها، اکتفا کرد بلکه پرازش‌ترین و قابل اعتمادترین و موثق‌ترین مواد و مطالب و مدارک را در این باره از خلال دواوین شعرا و آثار ادبی و منابع و کتب صوفیه و تذکره‌ها و افسانه‌ها و قصص و تمثیلات و داستانها و منظومه‌های عامیانه باید به دست آورد و آن‌گاه از پرتو تطبیق حاصل این استقراء با مواد موجود در کتابهای تاریخ و نتایج و قرائن ناشی از کاوشهای باستان‌شناسی طرح تاریخ کامل ایران را تهیه و تنظیم کرد.

در زمینه فرهنگ ایران نیز - که به‌طور کلی شامل زبان و ادبیات و لغت و فقه‌اللغه و زبان‌شناسی و لهجه‌شناسی و آثار و ادبیات عامیانه ایرانی و فلسفه و عرفان و دیگر مظاهر و تجلیات ذوق و اندیشه ایرانی در ادوار باستان و میانه و جدید است - بیشتر و بیشتر از هر کارگرد آوردن و طبع و نشر انتقادی مواد و مدارک ضرورت دارد و پس از این مرحله است که پژوهندگان و محققان خواهند توانست بی‌دغدغه خاطر و با کمال اطمینان در طریق جمع و تدوین فرهنگ ایران و تحقیق و تتبع درباره آن گامهای استوار بردارند.

مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران وابسته به دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز به اقتضای این ضرورت به وجود آمده و می‌کوشد تا بخشی از این آرمان و جزئی از این نیت را از قوه به فعل بیاورد و در حدود امکانات ناچیز خود وظیفه‌یی را که بر عهده دارد انجام بدهد. نشریات مؤسسه که تجلی کوشش همکاران ما به شمار می‌رود در زمینه تاریخ و زبان و ادبیات و دیگر مظاهر فرهنگ و معارف ایرانی اعم از تألیف و تحقیق و تصحیح انتقادی متون نظم و نثر و ترجمه آثار و تألیفات مفید دیگران در سلسله‌های مخصوص انتشار می‌یابد.

برای بررسی کامل فرهنگ و معارف ایرانی گردآوری مواد ادبیات عامیانه و آثار «فکریک» ام از ادبیات عامیانه فارسی و دیگر زبانها و لهجه‌های ایرانی دوشادوش تحقیق و تتبع در زمینه ادبیات رسمی (کلاسیک) ضرورت دارد.

تعبیرات واصطلاحات وامثال وداستانها وتراانه‌های عامیانه ایرانی آینه روشنی است که چهره حقیقی روحیات و عواطف و عناصر زندگی مردم را نشان می‌دهد و اگر ادبیات رسمی درخلال تجلیات دانش و هنر خواص بارقه‌یی از احساس وذوق عوام نهفته دارد ادبیات عامیانه پرده‌یی رنگین وسحرآمیز است که تاروپودش ازشادی واندوه وینش وخواش مردم وزندگی عادی آنان حکایت‌ها می‌کند، و چه بسا که با استفاده از مواد موجود دراین آثار می‌توان برای التیام بین کلیات تاریخ سیاسی وتفصیل جزئیات تاریخ اجتماعی وتمدن راهی کشود واز ورای حجاب مصنوع ومنقش رزمها وبزمها سایه روشن جریان واقعی حیات قوم ایرانی وتلخیها وشیرینیهای آن را مشاهده کرد.

گذشته ازاین فواید که گفته شد ادبیات عامیانه مایه وسرشت ذوقی وهنری مردم وجامعه را نشان می‌دهد وغالباً مکمل ادبیات رسمی و واسطه‌العقد نبوغ خواص و عواطف عوام ونماینده حقایق عادی در برابر ابداعات وابتکارات عالی به‌شمار می‌رود.

* * *

پژوهش در ادبیات عامیانه وفرهنگ محلی کرد به همان اندازه که از لحاظ نمایش سایه روشن زندگی و معتقدات این قوم اصیل ایرانی ارزنده است از نظر جستجوی عناصر گمشده زبانی وادبی وفکری واجتماعی میهن کهن سال ما اهمیت دارد، و همچنین از حیث کشف وبررسی عناصر عاطفی ومعنوی ومشاهده چهره انسانیت در گوشه‌یی از جامعه بشری دارای ارزش بیکران است.

بیتها یاسرودهای عامیانه داستانی یکی از شعبه‌های مهم فرهنگ محلی کرد به‌شمار می‌رود وگردآوری این سرودها ازدیدگاههای گوناگون سودمند است.

به‌طور کلی دربیتها به‌اعتبار مضمون ومطلب می‌توان انواع زیر را تشخیص داد:

۱- داستانها و افسانه‌های غیر محلی که اگر چه ناچار زمان ومکان خاصی داشته است ولی رفته رفته جزو ادبیات ملی قرار گرفته ونظیر سایر مناطق ایران در فرهنگ کردی نیز نفوذ کرده در قالب بیت، با روایات مختلف و پذیرش پاره‌ای از عناصر محلی، متداول شده است.

۲- بیتهای محلی که رنگ کاملاً بومی دارد ونماینده مختصات ادوار جدید وزمانهای متأخر است. این بیتها نیز در صورت امعان نظر وتحلیل دقیق از مواد باستانی وغیر بومی، که غالباً تغییر شکل یافته است، بهره‌یی دارد.

۳- بیتهای محلی که رنگ باستانی دارد و، اگر چه از تأثیر و نفوذ مواد جدید

دور نمانده ، استخوان بندی اصلی و زمان و مکان واقعی آن با حوادث و مشخصات زندگی مردمان کردستان در زمانهای متأخر مناسب نیست .

منشأ بیتهای کردی متفاوت است و امکان دارد يك افسانه یا حادثه تاریخی ملی یا يك حادثه محلی یا خاطره مبهم يك شکست و پیروزی یا معتقدات بومی و مذهبی یا تأثرات عاطفی و تخیل شاعرانه یا مزوجی از اینها هسته بیت باشد ، ولی در هر حال روح کلی بیت به نحوی از انحاء گویای آرزوها و امیدها و یأسها و تلخکامیها و مثل افسانه‌ها و ترانه‌ها و سرودهای دیگر مناطق خاطره‌یی از خنده‌ها و گریه‌ها و شادیها و ناله‌های بی‌سرانجام در چنگال راز سرنوشت انسانی و جبر غم‌افزای آفرینش است .

بیت «شور محمود و مرزینگان» به نظر نگارنده این‌سطور شاید از دسته دوم بیتهای معنی بیتهای محلی و بومی است و عدم اشتها و انتشار آن در منطقه مکرری دلیل تقدم بر بیتهای مشهورتر نظیر خج و سیامند نیست ، وجه‌بسا که وسعت دامنه انتشار و اشتها يك سرود عامیانه دلیل ریشه‌داری و کهن‌سالی آن تواند بود . افسوس که از سبک بیتهای نیز نتیجه‌یی در این باره نمی‌توان گرفت زیرا مضمون و مطلب بیتهای از چننه هر بیتهخوانی بارتنگ و سبک خاص وی بیرون می‌آید و فراخور ذوق و دانش و زمینه آگاهی و تخیل بیتهخوان چاشنی می‌یابد .

ذکر اقوام و جایهایی از قبیل ترکه و ترکمان و بلخ و بخارا که از نظر جغرافیایی در این بیت مقام خاصی دارد برای هیچ‌گونه استنباط مشخصی کافی نیست و از قبیل روم و فرنگ و چین و توران و ترکستان در داستانهای قدیم و جدید ایران و از مقوله عرف ادبی است . ولی شاید اشاراتی نظیر « به خواب نرفتن سلطان استانبول از ترس شور محمود » سایه‌یی از تصورات و تمایلات واقعی و در نتیجه به‌طور غیر مستقیم زمان آن تمایلات اجتماعی و قومی را در خود نهفته داشته باشد .

با انتشار «شور محمود و مرزینگان» که به کوشش آقای قادر فتاحی قاضی ضبط و ترجمه و توضیح شده است دوازدهمین شماره از انتشارات مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران و چهارمین شماره از سلسله ادبیات عامیانه ایرانی در دسترس طالبان قرار می‌گیرد ، و امید است این‌گام کوتاه مقدمه توفیق اساسی در راه گردآوری ادبیات عامیانه ایرانی باشد .

منوچهر مرتضوی

پنجم دی ماه ۱۳۴۸ هجری شمسی

فهرست مطالب کتاب

موضوع	صفحه
دیباچه	پنج
فهرست مطالب کتاب	نه
سر آغاز	۱
متن کردی بیت شور محمود و مرزینگان	۳۷
ترجمه فارسی داستان شور محمود و مرزینگان	۹۳
حواشی و توضیحات	۱۴۹
حواشی و توضیحات متن کردی	۱۵۱
حواشی و توضیحات ترجمه فارسی	۱۶۱

سر آغاز

شور محمود و مرزینگان نام یکی از داستانهای عامیانه کردی است. این گونه داستانها را به کردی بیت می خوانند. شماره و تعداد بیتها به دو بست می رسد. بیت معمولا از نظم و نثر مرکب است. وزن بخشهای منظوم بیتها عروضی نیست بلکه تنها بر اساس هجا و «سیلاب» و صوت و آهنگ بنا شده است.

اگر در ساختمان بیتها دقت نماییم، آنها را بند بند خواهیم یافت. هر بند از چند مصراع هم قافیه به وجود می آید. گاهی کلمات قافیه جز اندک شباهتی با یکدیگر ندارند. مصراعهای هر بند از لحاظ وزن هم ممکن است با یکدیگر اختلاف داشته باشند.

بیتها سینه به سینه از نسلی به نسل دیگر می رسیده و تا این اواخر کسی به فکر گردآوری و ضبط آنها نیفتاده است، حتی متأسفانه در زمان ما نیز جمع آوری آنها يك امر جدی و حتمی تلقی نمی گردد.

بیت شور محمود و مرزینگان، که از بیتهای ارزنده و گرانبها می باشد،

-
- ۱- شور (با واو مجهول و رای بزرگ)، این واژه در فرهنگ مهاباد، تألیف آقای گیو موکریانی، به این معانی آمده است: المتدلی، المسدول.
 - ۲- مرزینگان (به فتح اول و سکون دوم)، نام دختران است. این واژه در فرهنگ مهاباد نیامده است. درباره این واژه و همچنین درباره واژه «شور» در صفحات آینده مجدداً گفتگویی به میان خواهد آمد.

معلوم نیست که در چه زمانی سروده شده و گوینده آن دراصل که بوده است. اما مسلماً این منظومه کم نظیر از بیت‌های دیرینه و کهن سال به شمار می‌رود و روزگاران دور و درازی را پشت سر نهاده است.

این بیت دلکش شورا نگیز نه تنها از بیت خج و سیامند، که بعد از بیت هم وزین دارای شهرت فراوان است، دست کمی ندارد بلکه از لحاظ شخصیت و «کاراکتر» قهرمان داستان شاید بر آن برتری هم داشته باشد. برای سیامند، قهرمان اصلی بیت خج و سیامند، تنها یک عشق ساده مطرح است اما برای شور محمود، قهرمان بیت شور محمود و مرزینگان، علاوه بر عشق مسایل دیگری نیز مطرح می‌گردد؛ ولی نباید از نظر دور داشت که این مسایل هم به نوبه خود تحت الشعاع عشق قرار می‌گیرند.

با این همه به عقیده نگارنده در منطقه مگری^۱، که مهاباد هم جزو آنست، بیت شور محمود و مرزینگان از بیت خج و سیامند شهرت کمتری دارد. بسیاری از مردم وقتی که نام خج و سیامند را می‌شنوند، می‌دانند که موضوع از چه قرار است؛ ولی همین مردم ممکن است نام شور محمود و مرزینگان را نشنیده باشند. این حالت به نظر نگارنده دو سبب ممکن است داشته باشد:

اول اینکه می‌توان حدس زد که بیت شور محمود و مرزینگان تقدم زمانی بر بیت خج و سیامند داشته و از آن کهنتر باشد. به همین سبب و نیز

۱- مگری (بهضم اول و سکون دوم)، مگریان هم گفته می‌شود. برای اطلاع درباره این منطقه رجوع فرمایید به کتاب «بررسی اوضاع طبیعی، اقتصادی و انسانی کردستان» نگارش آقای حبیب‌الله تابانی، ص ۱۳.

به واسطهٔ پیدایش بیت‌های جدید، که وقایع مهم اجتماعی آنها را با خود به‌ارمغان می‌آورده است، کم‌کم بیت شور محمود و مرزینگان از اذهان و خواطر مردم رخت بر بسته و جای خود را به بیت‌های دیگری، از جمله خج و سیامند، داده است.

سبب دیگری که دربارهٔ عدم اشتهار بیت شور محمود و مرزینگان در منطقهٔ مکرری به نظر می‌رسد، اینست که وقایع داستان اخیر در منطقهٔ بینار (با یای مجهول)، که ظاهراً در کردستان عراق واقع است، اتفاق افتاده و قهرمانان آن از مردم دیار نامبرده بوده‌اند. از آنجا که در گذشته بر خورد و تماس مردم سرزمین‌های مختلف بایکدیگر، به علت فراهم نبودن وسایل ارتباط، کمتر و به ندرت صورت می‌گرفته؛ از این رو بیت شور محمود و مرزینگان در منطقهٔ مکرری انتشار و اشتهار نیافته است.

مردم منطقهٔ مکرری اگر هم بیت شور محمود و مرزینگان را شنیده باشند، چون ماجرای آن با زندگی و اوضاع و احوال آنان تماس و ارتباط نزدیک نداشته است، آنرا بی‌اهمیت تلقی کرده و به دست فراموشی سپرده‌اند. حال آنکه وقایع و رویدادهایی که بیت خج و سیامند را به وجود آورده، بنا به روایت در دهکدهٔ «کیله‌سیپان»^۱، که جزو منطقهٔ مکرری است، اتفاق افتاده است؛ مردم این سرزمین از آن وقایع متأثر شده و بیتخوانان آنرا به صورت «بیت» در آورده و برای آیندگان بر جای گذاشته‌اند. از این رو بیت خج و سیامند در سرزمین مکرری از بیت شور محمود و مرزینگان شهرت و انتشار و رواج بیشتری یافته است.

۱- رك: چریکه‌ی خج و سیامند، تألیف آقای عبیدالله ایوبیان، ص ۱۰.

مطلبی که در اینجا تذکر و توضیح آن لازم به نظر می‌رسد، این است که: هرگاه بیتخوانان نام و نشان بیتی را، که برای آنان تازگی داشت، از کسی می‌شنیدند؛ بی‌درنگ برای یافتن آن به تکاپو و جستجو می‌پرداختند. و اگر احیاناً در محل سکونت آنان کسی نبود که آن بیت را بداند، ناچار رخت سفر بر بسته در جاهای دیگر سراغ آنرا می‌گرفتند و با تحمل هر گونه رنج و مشقت به آرزوی خود می‌رسیدند و بیت مورد نظر را، از کسی که بدان آگاه بود، فرا گرفته با خود به ارمغان می‌آوردند.

برای این که کیفیت یادگیری و انتقال بیتها و طرز برخورد بیتخوانان را با یکدیگر نمایان کنیم، در اینجا به ذکر داستان ملاقات «هه‌لکه‌تی» و «خرنال»، که به امر حامی و ممدوح خودشان مجیدخان برای فرا گرفتن بیت سلطان احمد بینار سفری شده بودند، با «وسوشایه» ساکن یکی از روستاهای اشنویه، که بیت نامبرده را می‌دانست، می‌پردازیم:

متن کردی داستان ملاقات هه‌لکه‌تی و خرنال با وسوشایه

هه‌لکه‌تی و خرنال به بیت بیژی مه‌جید خانی بون؛ نه‌وان هیچیان به‌یتی سولتان نه‌حمه‌دی بیناری‌یان نه‌ده‌زانی، نه‌یان بیستبو. مه‌جیدخان کوتی: ده‌بی‌ی پچن له‌هه‌ر کو‌به‌کی هه‌یه به‌یتی سولتان نه‌حمه‌دی بیناری‌یم بو‌وه ده‌ست‌خهن. مه‌جیدخان به‌یتی سولتان نه‌حمه‌دی بیناری‌ی له‌زه‌واندزی بیستبو. سه‌ت تمهن پولی سپی دانئ. هه‌لکه‌تی و خرنال نیازیان و ابو‌پچنه شاره‌بان. نه‌ی له‌ به‌ر هه‌ناری شاره‌بان!

۱- برای شرح حال «هه‌لکه‌تی» و «خرنال» و «وسوشایه» رجوع فرمایید به منظومه‌کردی مهر و وفا، صفحات ۱۳ و ۲۱ و ۲۲.

برایمی کامه لا خه لکی په سوئی بو؛ هه لکه تی وخر نال هاتن میوانی
وی بون، کوتیان: بو وه دست خستنی بهیتی سولتان ئه حمهدی بیباری
ده چین بو شارهبان. برایمی کامه لا کوتی: ئه نگو ده گه نه شارهبان خهرجی
ههیه، ماندو بونی ههیه، دوره. وسو شایهر ههیه له شنوویه، بهیتی سولتان
ئه حمهدی ده زانی. وای ده زانی ئه گهر له شارهبانیش وای نه زانن!

هه لکه تی وخر نال ئه گهر وایان زانی، ههستان وه زئی کهوتن بو
شنوویه. له زئییه پرسیماریان ده کرد له خه لکی، پیمان کوتن: وسو شایهر
کچی ههیه، کوژی نیسه، جو تبه ندهیه، مه زرا که ی له بن سی بییان دایه. سی بییان
له پشت شنوویهیه، آوه زوی دیته وه شنوویه. ئه وه له وئی خهریکی جوت و گایه.
هه لکه تی وخر نال هاتنه تاجیناوا، له وئی پرسیماریان کرد. کوتیان:
هاها! ئه جوته ی لهو به نده نهیه ای وسو شایهره. اینکی خزیلان ههش بو،
زدینیشی هه بو. هاتن، لیبی نیزیك بون، کوتیان:

پیاوینکی به جهوههری

زور مهرد و موزه فهری

آگادارت بی خالقی بانی سهری

دیباره ژه ههبر و ته تهری

له بزت شیر نه، وهك گه وههری

له قیامت نه بی چاو له بهری

قسمهت بی آوی که وسهری

نهرمی، هه ده لیبی فه نهری.

پیم وایه تو وسو شایهری.

فه للاحه تی لهو سه حرایه
 خوشت دئی ده ننگ و سه دایه
 آگادارت بن دووازده ایمامی دهشتی به غدایه
 ده لئین بو میوانان په زی رایه
 کاک و سو ژو زهرد نه بی لهو دنیا یه .
 گایه کت زه شه و یه کت سوره
 زور پیماویکی بی قسوره
 نیوت له میر و به گلهر مه نشوره
 به یتان ده لئینی به سهت جوره
 دلیم جووشی گرت وه کو کوره
 قابیلی مه جلیسی شا و فه غفوره .
 آگادارت بی زه حمانی
 نه گهر نابه لهدی و نازانی
 ایمهت بین به قوربانی
 پیماویکی له بهر دلانی
 مه خسود حاصل ده که ی به هاسانی
 هاتوینه کن تو به میوانی
 نه گهر زامان بگری و بتوانی .
 ایزک بازین، ایزک سه قرین
 له بهر وه ستادت ده مرین
 ایشه لالا قه درت زاده گرین

نۆ کهریت ده کهین تادههرین .
 ساییرین، ده کهین تههه نایه
 ئهوی دایناوه دونیایه
 کهسی که نییه، ئهو خولایه
 دهردمان به کهس چاری نایه
 به تۆ ههلا ده کری ئهو چرایه .
 وسو شایه رکوتی :

قهستم به وهی ئه بهدریه
 هیچ کهس له گوئی وی نییه
 ئهو کهریمه و ئهو ژه بییه
 ئهمن دهو کهم میهما نییه
 یان شیتیم، عه قلم نییه
 یان دهستیان له دلی داوم په رییه
 یان پئیان کوتوم له غه بییه
 من قهت میوانی وام نییه
 ئه که بمبئی، ده زانی چیه
 نیو بانگم بیستون به ئه سه حیه
 ایزک خز ناله و ایزک هه لکه تییه .
 ئهو زۆ که حاله بئی حاله
 سدرم دیشی، کهروم تاله
 هیزی ئه نۆم نییه و زمانم لاله

ٲهو زو ڪه خه يالم عه بداله
 اٲنڪيان هه لڪه ٽيهه و اٲنڪ خز ناله .
 هه رڪو پٲنڪه وهه شاننه و شانن
 ٽنڪه بيشٽون، زور چازانن
 وهڪ ته ٻري ته بيشٽي عاسمانن
 وا ماندهو، وا سهه رگهردانن
 پهه رگههندهي چول و بيما بانن
 ته حسير دهه ڪهن تا دهه توانن
 هه رڪو پياوي مهه جيده خانن .
 ٲهو سهه حاته حاله م بي اٲختيماره
 من نامدهوي ٲهو ڪار و باره
 بهه ميوانان منهه تباره
 خز مهه تو دهه ڪا ٲهو جو تباره
 اٲنڪيان مهه ستهه و اٲنڪ غوماره
 ايشه لالا پٲنڪو دي ڪار و باره .
 وسو دهه لٲي: ٲهنه ساهٲيبي ايمانن
 ديباره ٲهنه عه بددي پادشاي زهه حمانن
 شهو و زور ٲن سهرگهردانن
 من شا بهه رم، زور چازانن
 عه لي بهه ردهه شاني دهه ورانن
 بهه ٽي سولٲان ٲهه حمهه دي بيٲناري ٲهنه ڪاڪ دهه زانن .

شەقەى بالى پۇرى سېيە
 شەمالە، شەنى شەنگە يىيە
 دەنگى بازە و قاوۋى مراوۋيە
 ھىللانەى ھەلۇ دىيار نىيە
 لە جىڭكاي سەخت و بەندىيە
 زىڭكاي ھەمو كەسك نىيە
 ئەگەر دەپرسن ئەسەجىيە
 بەيتى سولتان ئەحمەدى بېنارى لەكنە منە بە موزە تەيىيە
 پاش و پېشى بەيتم نىيە .
 ئەمن مەلام زانامىنم
 ئەو بەيتە و چاك بۇ دەخونم
 چاكو بۇ زەعمەل دىنم
 تۆۋىكى واو بۇ دەچىنم
 بە ئەللا ئەللاى زادە زىنم
 ايشەللا سولتان ئەحمەدو بە دەست دىنم .
 مونتەزىرى زەحمەتى پاشە زۆرم
 بۇ پاشە زۆر زەحمەت چاكە
 كار و پىمە بۇيە پىم دەلېن كاكە
 بە ۋەى كەم بى عومرى خوداى ناكە
 گە پادشاىەكى بى باكە .
 بە بى تەقسىر و بى قسور

من به یتو بۆ ده کهم مه نشور
 بۆ مه جلیسی سولتان و فغفور .
 بۆو ده لئیم بهیت ئهی جانانه
 بۆو بهیته بون به دیوانه
 غهریمن، دلو پهریشانه
 ئهو بهیته چون ای کوردانه
 قابیلی شاه و سولتانه .
 تاریف ده کهم به موخته بهری
 چون ای کوردی ساحیب جهوهدری
 له زهمان دا پز هونهری .
 کهمینک دنیا وهر گذراوه
 ئهو گوفتوگۆو بهند و باره
 ئهلعان چیغیان به لاوه ناوه
 ئهلعان له کن کهم کهس ده کرئ تهواوه .
 ئهو زۆ تا ده کهوینه شهوئ
 من زه حمهت گۆیم له نگو دهوئ .

وسو شایدر کوتی: شهوئ ههتا چرانه کوژیتهوه پیو نالیم. جاشهوئ
 ئهگهر چراکوژاوه، بهیته کهی پی کوتن؛ به چووار شهوان بۆی تهواوکردن.
 ئهگهر بهیته که تهواو بو لئی پرسینهوه؛ بیست و ههشت بهندیان لئی زییاد
 کرد بو، زۆریش به زئی و جی لئیان زییادکرد بو. وسو شایهر ئهگهر وای

دی، زۆری پې خوش بو؛ کوتی: هدك له چاوی منو كهوی !
 وسو شایه دو كچی بو، نیویان زینهب و گولناز بو؛ پینی خوش بو
 بیان دا به هدلكه تی و خز نال، به لام كچه كان قاییل نه بون .

هدلكه تی زانی ئدو حاله
 بو وی نابیی ئهو قهر شمشاله
 چاوی زه شه و لپوی آله
 چاو ئه ستهیره ی بن گدواله
 جار جار گه دیته ساماله
 دینی شیخان بوی به تاله .
 به وسو شایه ری ده لپی :
 له گهل تومه ئهی سهر داره
 پیكت هیمناین کار و باره
 له قیامت نه بی خه جاله تباره .
 ایمهت رو سور کرد له دنیا به
 توش رو سور بی زوری دو وایه
 رو زهره نه بی لای خودایه .
 هدتا برین و بمینین
 لدو دنیا به خو ژا برینین
 له هه مو مه جلیسیك نیوت دینین
 زه حمدت گویت بو ده ستینین .
 بار و بار خانه مان ته واره

بهو دیبانه تی تو به ایمهت داوه
 کار و مه خسودمان نه ماوه
 ده ولت زیباد و مالآوا
 هسه ره تی کم به جی ماوه
 گولناز تیری له دلّم داوه
 زوژی دو جاران ده کولاره
 دهرون پز خون و زوخواه
 خه تای تو نییه، خولا قه له می ای نه داوه^۱.

ترجمه داستان ملاقات هه لکه تی و خرنال با وسوشایه ر به فارسی
 هه لکه تی و خرنال بیتخوان مجیدخان بودند؛ آنان هیچ کدامشان
 بیت سلطان احمد بینار را نمی دانستند، آنرا نشنیده بودند. مجیدخان
 گفت: باید بروید درهرجا که هست بیت سلطان احمد بینار را برایم به دست
 آورید. مجیدخان بیت سلطان احمد بینار را در «رواندز» شنیده بود.
 [مجیدخان] صد تومان پول سفید (= نقره) به آنان داد. هه لکه تی و
 خرنال نیازشان آن بود که به «شهربان» بروند. وه از انار شهربان^۲!
 ابراهیم کا^۳ ملا خلق (= اهل) پسوه بود؛ هه لکه تی و خرنال آمدند

-
- ۱- چون این داستان نسبت به حجم مقدمه حاضر افزون می نمود، بنابراین قسمتهایی از آن حذف شد.
 - ۲- جمله معترضه است. شهربان منطقه یی است در کردستان عراق و انار آن به خوبی مشهور است.
 - ۳- کا مخفف «کاک» است که به معنی برادر بزرگتر می باشد و همچنین در مقام احترام به اشخاص گفته می شود.

ومهمان او شدند، [هه‌لکه‌تی وخرنال] گفتند: برای بددست آوردن بیت سلطان احمد بینار بدشهر بان می‌رویم. ابراهیم کاملا گفت: شما [که قصد دارید] بهشهر بان برسید [این کار] خرج وخسته شدنش هست، [شهر بان] دور است. یوسف شاعر^۱ در اشنویه هست، بیت سلطان احمد را می‌داند. چنان می‌داند که در شهر بان هم آنرا چنان [خوب] نمی‌دانند!

هه‌لکه‌تی وخرنال اگر (= وقتی که) چنین دانستند، برخاسته راه اشنویه را در پیش گرفتند. در راه از مردم پرسش می‌کردند، به آنان گفتند: یوسف شاعر دختر دارد، پسر ندارد، جفت بند (= کشاورز) است، مزرعه‌اش در پایین «سی بیمان» است. سی بیمان در پشت اشنویه است، آبرو آن به اشنویه می‌آید. در آنجا مشغول جفت وگاو است.

هه‌لکه‌تی وخرنال به «تاچین آباد» آمدند، در آنجا پرسش کردند. گفتند: نگاه کنید! آن جفتی که در آن بالا است از آن یوسف شاعر است. [یوسف شاعر] يك [مرد] کوتاه قامت هم بود، ریش هم داشت^۲. [هه‌لکه‌تی وخرنال] آمدند، به او نزدیک شدند، گفتند:

مرد با جوهری هستی

بسیار مرد و مظفری

خالق بالای سر آگاهدارت باد

۱- یوسف شاعر همان «سوشایه» است؛ ما در اینجا «شایه» را شاعر ترجمه کردیم، اگرچه ممکن است «شایه» اساساً کردی بوده واز ماده شایی (= شادی، عروسی) مشتق باشد. «شایه» به معنی آوازخوان است.

۲- مراد این است که یوسف شاعر صوفی و «توبه کار» بود، زیرا صوفیان ریش می‌گذارند.

پیدا است رهبر و قاصدی
 لفظت شیرین است، مانند گوهری
 در قیامت چشم به زیر افکنده نباشی
 آب کوثر قسمت باد
 نرمی، همانا گویی فتری
 به گمانم تو یوسف شاعری .
 در این صحرا فلاحی
 دَنگ (= صدا) تو خوش می آید
 دوازده امام دشت بغداد آگاهدارت باشند
 می گویند [یوسف شاعر] پذیرای مهمانان است
 كاك یوسف در این دنیا رو زرد (= شرمنده) نباشی .
 يك گاو تو سیاه و دیگری سرخ است
 [یوسف شاعر] مرد بسیار بی قصوری است
 نامت نزد میر و بگ مشهور است
 به صد جور بیتها می گویی
 دلم مانند بخاری جوش گرفت
 [یوسف شاعر] قابل مجلس شاه و فغفور است .
 رحمان (= خدا) آگاهدارت باد
 اگر^۱ نابلدی و نمی دانی
 ما قربان تو شویم

۱- در اینجا «اگر» زائد است و معنی نمی دهد .

مردی دوست داشتنی هستی
 به آسانی مقصود [مردم] را حاصل می کنی
 نزد تو به مهمانی آمده ایم
 اگر ما را نگاهداری و بتوانی .
 یکی از ما باز است، یکی صقر
 قربان استادت گردیم
 انشاء الله قدر ترا نگاه می داریم
 تا می میریم ترا نوکری می کنیم .
 صابریم، تمنا می کنیم [از خدا]
 آنکه دنیا را آفریده است
 کسی دیگر نیست، او خدا است
 دردمان به کسی چاره اش نمی آید
 این چراغ [تنها] به [وسیله] تو روشن می شود .
 یوسف شاعر گفت :

قسم بدانکه ابدی است
 هیچ کس مانند او نیست
 او کریم است و او [ربی] است
 من شما را مهمانی می کنم
 یا دیوانه ام، عقلم نیست
 پری [ها] دست به دلم زده اند
 یا از غیب به من گفته اند

مرا هرگز چنین مهمانی نیست
 اگر داشته باشم، می دانی چیست
 همانا نام شما را شنیده‌ام
 یکی خر نال و یکی هه لکه تی است .
 امروز حالم بی حال است
 سرم درد می کند، گلویم تلخ است
 نیروی زانویم نیست و زبانم لال است
 امروز خیالم پریشان است
 یکی هه لکه تی و یکی خر نال است .
 هر دو باهم شانه به شانه هستید
 فهمیده اید، بسیار دانا هستید
 مانند طیر اوج آسمانید
 چنین خسته ، چنین سرگردانید
 پراکنده (= آواره) بیابان و صحرا اید
 تا می توانید تأثیر می کنید
 هر دو مرد مجید خان اید .
 این ساعت حالم بی اختیار است
 من این کار و بار را نمی خواهم
 [یوسف] به [داشتن] مهمانان منت بار است
 این جفتیار (= کشاورز) به شما خدمت می کند
 ۱- یعنی پهلوی همدیگر ایستاده اید .

یکی از آنان مست است و یکی خمار
 انشاء الله کار و بار شما برآورده می شود .
 یوسف می گوید : من صاحب ایمانم
 پیدا است که من عبد پادشاه رحمانم
 شب و روز سرگردانم
 من شاعرم ، بسیار دانم
 علی برده شانی^۱ دورانم
 من بیت سلطان احمد بینار را خوب می دانم .
 صدای بال دراج سفید [بلند] است
 باد جنوبی می وزد، بید قشنگ را به جنبش درآورده است
 صدای باز و مرغابی بلند است
 لانه عقاب پیدا نیست
 در جای سخت و «بند آمده» جای دارد^۲
 راه همه کس نیست
 اگر راستی را می خواهید

۱- شاعر نامدار کرد حاجی قادر کوی (۱۲۴۶-۱۳۲۳ ه . ق .) گوید :
 دو عه‌لین شاعیرن وه کو هه‌سان به‌رده‌شان وه‌ریره مه‌سکه‌نیسان
 معنی شعر چنین است :

دو علی‌اند شاعرند مانند حسان برده‌شان وه‌ریر است مسکنشان
 رک: دیوانی حاجی قادری کوی، گرد و کو و بلا و که‌ره‌وه ؛ گیومو کر یانی .

هولیر ۱۹۵۳ .

۲- مراد این است که بیت سلطان احمد بینار مانند لانه عقاب است که
 دست‌رسی بدان دشوار می‌باشد .

بیت سلطان احمد بینار به مرتبی نزد من است
 بیت من پس و پیش ندارد .
 من ملایم در نمی مانم
 این بیت را برای شما خوب می خوانم
 آنرا برای شما خوب به عمل می آورم
 چنان تخمی برای شما می کارم
 با الله الله آنرا تکان می دهم
 انشاء الله [بیت] سلطان احمد را به دست شما می دهم .
 منتظر رحمت روز باز پسینم
 برای روز باز پسین رحمت خوب است
 با من کار دارید این است که به من می گویند: «کاکه»
 قسم بدانکه بی امری خدا نمی کند
 که [خدا] پادشاهی بی باک است .
 بی تقصیر و بی قصور
 من برای شما بیت را مشهور می کنم
 برای مجلس سلطان و فغفور .
 برای شما بیت می گویم ای جانانه
 برای این بیت دیوانه شده اید
 غریبید، دلتان پریشان است
 چون این بیت از آن کردان است
 قابل [مجلس] شاه و سلطان است .

[آنرا] به «معتبری» تعریف می‌کنم
چون از آن کرد صاحب جوهر می‌باشد
در زمانه پرهیزی .

کمی دنیا برگشته است
این گفتگو و «بند و باو»

الان به دور آن دیوار کشیده‌اند

الان [بیت سلطان احمد بینار] نزد کم‌کس تمام می‌شود^۲.

امروز تا به شب می‌افتم

من رحمت‌گویی از شما می‌خواهم .

یوسف شاعر گفت: شب تا چراغ کشته (= خاموش) نشود [داستان را]
برای شما نمی‌گویم. پس شب اگر (= وقتی که) چراغ خاموش شد، آن بیت
را برای آنان گفت؛ در چهار شب آنرا برای آنان تمام کرد . وقتی که آن
بیت تمام شد، آنرا از ایشان پرسید؛ بیست و هشت «بند» به آن افزوده
بودند، خیلی هم به‌جا بر آن افزوده بودند. یوسف شاعر وقتی که چنین دید،
بسیار خوش حال شد؛ گفت: بر شما آفرین باد !

یوسف شاعر دودختر داشت، نامشان زینب و گلناز بود؛ خوش داشت
که آنها را به‌هله‌لکه‌تی و خرناال بدهد، اما دختران راضی نبودند .

هله‌لکه‌تی این حال را دانست

۱- بند و باو (به فتح اول و سکون دوم) ، به معنی سخن و داستان است ؛
«بیت و باو» نیز گفته می‌شود .

۲- یعنی کم‌کس بیت سلطان احمد بینار را به تمامی می‌داند .

[که] این شمشاد قد برای او نمی‌شود

چشمش سیاه و لبش آل (= سرخ) است

چشم، ستاره زیر پاره ابر

گاه‌گاه که از زیر ابر بیرون می‌آید

دین شیخان برای او زایل است .

[هه لکه‌تی] به یوسف شاعر می‌گوید :

با تو هستم ای سردار

کار و بار ما را برآوردی

در قیامت خجالت بار نباشی .

ما را در دنیا سرخ‌روی کردی

تو هم روز بازپسین سرخ‌روی باشی

پیش خدا رو زرد (= شرمنده) نباشی .

تا زندگی بکنیم و زنده بمانیم

در این دنیا خود را تکان بدهیم

در هر مجلسی از تو نام می‌بریم

برای تو رحمت‌گویی می‌ستانیم .

بار و بار خانهمان تمام است

با این یادگاری که تو بهما داده‌ای

کار و مقصودمان نمانده است

دولت زیاد و خانه آباد

حسرتی برای من برجای مانده است

گلناز تیر به جگرم زده است
 هر روز دوبار به درد می آمد
 درون پر از خون و خونابه است
 خطا (= تقصیر) تو نیست، خدا بدان قلم زده است .

سخنی چند در بارهٔ واژه‌های شور و مرزینگان

«شور» صفت چیزی است که سر از زیر و آویزان باشد؛ مثلاً در کُردی بید معلق را که ابتدا شاخه‌های آن بالا رفته سپس به سوی زمین فرود می آید، «شوره‌بی» گویند. ظاهراً کلمهٔ فارسی «شار» از مصدر شاریدن که معنی آن در برهان قاطع^۱ چنین آمده است: «فرو ریختن آب و شراب و امثال آن باشد همچو آبشار و سرشار» تلفظ دیگری از همین واژه است .

در ترکیب «شور مه‌حمود» و «خدزیم^۲ شور» و لفکه شور (= کسی که گوشه دستارش آویخته باشد) شور به سکون «ر» خوانده می‌شود و در ترکیب شوره زن (= زن خوش اندام) و شوره سووار (= سوار خوش منظر) و شوره‌بی (= بید معلق) و شوره‌مه‌ی (= می که به پیمان نه‌سرازیر می‌گردد)، شور به فتح «ر» تلفظ می‌شود. چنانکه می‌بینیم کلمهٔ «شور» در بعضی از ترکیبهای بالا مقدم و در برخی مؤخر است .

از ترکیب واژه شور با لفظ «آبه» کلمهٔ مرکب «شورابه» به دست

- ۱- برهان قاطع، مصحح دکتر محمد معین، ۱۲۲۵/۳ متن و ح ۵ .
- ۲- خه‌زیم، به معنی «خزانه» می‌باشد و آن حلقه‌یی است از فلز که زنان بینی خود را با آن زینت می‌دهند .

می آید. در فرهنگ مهاباد^۱، تألیف آقای گیو موکریانی، شورابه چنین معنی شده است: «ذنب الغیم الماطر المتدلی علی الارض^۲». همچنین واژه شور به اول کلمات «بون، بونهوه، کردن، کردنهوه» که مصدر کُردی افعال بودن و کردن می باشند، ملحق شده فعل مرکب به وجود می آورد.

«مهرزینگان» نام دختران است. این نام در منطقه مگری بسیار کمیاب است و نگارنده تا حال آنرا نشنیده، اما در بیتها جمله «کیژی مهرزینگان» زیاد به چشم می خورد^۳. در این عبارت «مهرزینگان» به جای صفت به کار رفته و به معنی زیبا است.

مهرزینگان شاید منسوب به «مهرزینگ» باشد. مهرزینگ، بطوریکه شنیده ام، نام طایفه و قبیله یی کُرد بوده که ظاهراً از میان رفته و پراکنده شده است. در محال «آخته چی» میان بوکان و میاندوآب دهکده ای وجود دارد که به نام «گولی مهرزینگان»^۴ خوانده می شود. شاید در گذشته قبیله «مهرزینگ» در این دهکده و روستاهای دور و بر آن سکونت داشته است.

منبع و مرجع روایت شور محمود و مرزینگان

بیت شور محمود و مهرزینگان را نگارنده از زبان مام احمد لطفی شنیده و یادداشت کرده است. نامبرده این بیت را با روایتهای گوناگون

۱- فرهنگ مهاباد، کردی به عربی، شهر اربیل (= هه‌وایر)، چاپخانه کردستان، سال ۲۵۷۳ کردی.

۲- «شورابه» معانی دیگری هم دارد، برای اطلاع بیشتر رجوع فرمایید به: «منظومه کردی بهرام و گلندام، تألیف نگارنده، ص ۲۱۳، ح ۵۰».

۳- رك: «منظومه کردی شیخ‌صنعان، تألیف نگارنده، ص ۷۰، بند ۱۰۰».

۴- در اینجا الف و نون علامت جمع است.

نقل می‌کند و اظهار می‌دارد که آن روایتها را از بیتخوانان مختلف شنیده است و از آن بیتخوانان سه تن را به ترتیب زیر نام می‌برد :

- ۱) همه ده‌رویش، ساکن دهکدهٔ حمامیان بوکان بوده است .
 - ۲) همه که‌وا زهره، از اهالی دهکدهٔ اژینه‌چی بگزاده بوده است .
 - ۳) همه‌ی همه که‌ریم، در میرآباد بوکان می‌زیسته است .
- از گفتار بالا این نتیجه حاصل می‌شود که اختلاف روایتها ناشی از اختلاف منابع و مراجع آنها است. بیتخوانان که معمولاً در شرایط و اوضاع و احوال مختلف می‌زیسته‌اند، روایت‌های گوناگون و متفاوت از خود بر جای گذاشته‌اند. با وجود این دربارهٔ روایت‌های مختلفی که امام احمد از يك بيت نقل می‌کند نباید تنها همین عامل را در مد نظر آورد و کاملاً بر آن تکیه کرد، بلکه لازم است به سرمایهٔ معنوی و شعری و سبک و روش بیتخوانی امام احمد و مصالح ادبی هنگفت و شگفت‌انگیزی که نامبرده برای ساختن بیت در اختیار دارد توجه نمود .

امام احمد بار اول که به گفتن بیتی می‌پردازد ، برای ساختن آن از يك دسته مواد و مصالح مورد بحث استفاده می‌نماید. و بار دوم که همان بیت را نقل می‌کند، گروه دیگری از آن مصالح را مورد استفاده قرار می‌دهد. واضح است که نتیجه و حاصل این کار پیدایش روایت‌های متفاوت و متباین است .

در سرآغاز منظومهٔ کردی شیخ صنعان ، صفحهٔ ۱۵ ، تحت عنوان «نسخه‌های بیت شیخ صنعان»، دربارهٔ روایت‌های گوناگون و متفاوت از بیت واحد، مطالب دیگری غیر از آنچه در اینجا یادآور شدیم، بیان شده است.

خوانندهٔ ارجمند برای اطلاع بیشتر دربارهٔ موضوع مورد بحث، می‌تواند به آن کتاب مراجعه فرماید.

مصراعهای بلند و ارزش ادبی آنها

معمولاً بیتخوانان سیر طبیعی و جریان عادی بیت را با کلام منشور بیان می‌کنند، اگرچه گاه‌گاهی در همین حالت هم ممکن است سخن آنان وزن و قافیه پیدا کرده به صورت شعر درآید. گذشته از این مرحله، بیت به نظم هجایی است. هر جا که احساسات و عواطف انسانی به میان آید سخن منظوم به کار می‌رود، مثلاً گفتگوی عاشق و معشوق همیشه به صورت نظم است نه به شکل نثر.

چنانکه می‌دانیم واحد ساختمانی بیت را «مصراع» تشکیل می‌دهد. از چند مصراع هم قافیه یک «بند» به وجود می‌آید و از مجموع بندها یک «بیت» فراهم می‌شود.

در بیتها بطور مشخص دو نوع مصراع دیده می‌شود. نوع اول مصراع کوتاه است که شمارهٔ هجاهای آن بین هفت تا دوازده هجا است. نوع دوم مصراع بلند است که شمارهٔ هجاهای آن گاهی ممکن است از بیست و دو هجا نیز بیشتر باشد. این دو نوع مصراع که آهنگ و وزن آنها باهم تفاوت اساسی و کلی دارد، کاملاً از یکدیگر مشخص و متمایزند.

داستان ملاقات «هه لکه تی» و «خرنال» با «سوشایهر» که در صفحات پیش از نظر خوانندگان گذشت، سراسر نمونه‌یی از مصراع کوتاه است. بیت «شور مه محمود و مهرزینگان» که متن کردی کتاب حاضر را تشکیل می‌دهد،

نمونه مصراع بلند به شمار می‌رود. به نظر می‌رسد که از لحاظ فصاحت و بلاغت و رسایی کلام، مصراع بلند بر مصراع کوتاه برتری داشته باشد.

شماره و تعداد بیتها

تعیین تعداد دقیق بیتها کار آسانی نیست ولی مسلماً شماره آنها، صرف نظر از روایت‌های مختلف، بالغ بر دویست منظومه است. علاوه بر بیتها منظومه‌های دیگری هم به نام «حیران» و «به‌ند» و «لاوک» وجود دارد. تفاوت اساسی این منظومه‌ها با بیتها در این است که جنبه داستانی آنها برخلاف بیتها بسیار ضعیف و ناچیز است و همچنین از لحاظ حجم کوچکتر از بیتها هستند. به نظر می‌رسد که «به‌ند»ها در اصل «بیت» بوده‌اند، سپس به مرور تار و پود آن بیتها از هم گسسته و تنها قطعاتی از آنها باقی مانده است. مجموع آن قطعات را «به‌ند» می‌خوانند، به علاوه به قسمتی و پاره‌یی از یک آواز هم «به‌ند» گفته می‌شود. «به‌ند»های مشهور عبارتند از: خه‌زیم، خه‌یال، خووازی، نازی، گوله‌جووان، نه‌ستی، علاوه بر اینها در سر آغاز منظومه کُردی بهرام و گلندام، ص ۱۵، نام چند «به‌ند» دیگر هم ذکر شده است. اما «حیران» و «لاوک» را می‌توان صرفاً نوعی آواز به شمار آورد.

گذشته از این منظومه‌ها، مناظراتی از بیتخوانان هنوز در افواه باقی است که مشهورترین آنها مناظره علی برده‌شانی و «میر» و مناظره «هه‌لکه‌تی» و «خرنال» می‌باشد. به گفته آقای سید نجم‌الدین انیسی مناظره دو بیتخوان اخیر بسیار شنیدنی و دلچسب و در عین حال مفصل و طولانی است.

۱- و نیز چنانکه گفتیم، در بیتها به هر دسته از مصراع‌های هم‌قافیه «به‌ند» گفته می‌شود.

آقای عبیدالله ایوبیان در مقدمه کتاب «مَمّ وزین» فهرستی از بیتها به دست داده اند. لازم به یاد آوری است که در آن فهرست علاوه بر نام بیتها نام «به‌ند»ها و «حه‌یران»ها نیز دیده می‌شود. غیر از نام بیتهایی که در فهرست مذکور آمده، نگارنده نام بیتهای دیگری هم شنیده است که در اینجا به‌ذکر آنها می‌پردازد.

گاهی ممکن است يك بیت با دو نام یا سه نام، که در عین حال میان آن نامها تشابه و وجه مشترك وجود دارد، خواننده شود. هرگاه این تردید پیش آمده است که: شاید نامی را که نگارنده معرفی می‌کند و نامی که در در فهرست مذکور آمده است، به علت تشابه لفظی و معنوی میان آنها، هر دو به بیت واحد تعلق داشته باشد؛ در این صورت به‌ذکر هر دو نام مبادرت شده است. بدین ترتیب که نگارنده اول نامی را که در دست داشته است نوشته، سپس نام مندرج در فهرست مذکور را در داخل پرانتز قید کرده است.

بیتهایی که نگارنده نامشان را به دست آورده به ترتیب الفبا چنین است: «نهرکان- بهیتی نُهستی زه‌شی- بهیتی به‌گلر به‌گی- بهیتی باغی سینه‌می- بهیتی پادشای زورزه‌لات و زورآوايه- بهیتی پیری- بهیتی جوله‌کان- بهیتی دویرالان- بهیتی سهرچهم- بهیتی سوسنیان- بهیتی که‌شکان- بهیتی که‌لله‌ی (بهیتی جمجمه‌سولتانی)- بهیتی لانکی نُهسمه‌ری- پیره‌دار- پیی‌وی پیر و کچی جحیل- جهمین و کذهر- حوسین چاپانی- خه‌جه‌دوم- زه‌ینه‌ل و گو‌زهل (زه‌ینه‌ل)- سه‌عید و میرسیوه‌دین به‌گ (بوری میرسیوه‌دینی)- شاکه و مه‌سورخان- شه‌س- شیخ‌فهرخ و خاتو نُهستی (پیر‌فهرخ و یای نُهستی)- شیرن و خوسره‌و- عه‌زین و ته‌کوش- عه‌ین و زه‌عنا- فرمان و گولی- فهریاد

و ناسر یه فهدره تنی و شه فیح - فقهی خه لوزی - که بکی سه با - که ری تو پیو - که نیله^۱ -
 کولا باد - کیژ و کوژ - له یل و بهینه - له یلی و فه تح به گک - میرزا شه فیح - میرزام
 قه لای خاو - میرفه تاحی بارزان - نه خش - نه خش بیست و یه ک - وه نه ووش و
 و به رزا » .

در کتاب مهر و وفا (تالیف نگارنده) نام تعداد دیگری از بیتها
 بطور پراکنده ذکر شده است، در اینجا از تکرار آنها خودداری می کنیم .

ذکر نام چند تن خوش آواز و موسیقی دان و یک تن بیتخوان

اگر در اینجا از تنی چند خوش آواز و موسیقی دان نام می بریم ،
 صرف نظر از اینکه بیتخوانان عموماً آواز خوش داشته اند، بدان سبب است
 که هر آواز خوانی در بیتخوانی هم دست داشته و یا لاقلاً چند « به ند » و
 « حه یران » را به خوبی می دانسته است. در زمان ما نیز کوشش آوازخوانان
 بزرگ بر آن است که از بیتها و سایر منظومه های اصیل کهن الهام بگیرند .
 « شهم و شه مزین^۲ » که آنرا آوازخوان هنرمند معاصر آقای محمد مامله با
 آواز خوش خود خوانده است، خلاصه و چکیده یی از یک بیت می باشد و
 امام احمد لطفی آن بیت را، که به بیت شهم و شه مزین معروف است، به تمامی
 می داند. همچنین آواز « قاسیدی زیژ نو کئی »، که آنرا هم محمد مامله خوانده،
 به احتمال قوی در اصل بیت بوده است . لاجرم در اینجا بی مناسبت نیست

۱ - به گفته آقای سید نجم الدین انیسی این بیت را بیتخوانی به نام حسین
 در عشق یک دختر یهودی، که معروف به « که نیله » بوده، گفته است . بعد از رواج
 آن بیت در میان مردم، لفظ « که نیله » به نام بیتخوان مزبور افزوده شده است .
 ۲ - ظاهراً « شهم و شه مزین » و « شهمی » هردو یکی است، جز اینکه « شهمی »
 از صورت بیت بیرون آمده و مختصر شده و رنگ آواز به خود گرفته است .

که از چند خوش آواز و موسیقی‌دان هنرمند، که نامشان به کلی فراموش شده است، ذکری به میان آوریم .

چنانکه در بخش حواشی و توضیحات متن کُردی بهرام و گندام ، ص ۱۹۹، اشاره شد، مرحوم میرزا حسن سیف‌القضاة (ظاهراً متوفی به سال ۱۳۲۱ خورشیدی) قصیده‌گرایی در وصف عروسی علی خان حیدری ملقب به سالار سعید سروده ، در دو بیت از آن قصیده نام چهار تن خوش آواز و موسیقی‌دان ذکر شده است .

واضح است که این منبع و مرجع کتبی، گذشته از اینکه از ادبیات خواص نمونه‌یی را به دست می‌دهد، به کلی از روایات و بیانات این و آن، که محقق «فولکلور» همیشه با آن سر و کار دارد و در عین حال از حیث ارزش و اعتبار هرگز نمی‌تواند به پای منابع کتبی برسد، معتبرتر است. اکنون در اینجا چند بیت را از آن قصیده ، که در دو بیت آن به نامهای حاجی بابا، رحمة الله، خانه و حسن برمی‌خوریم، نقل می‌کنیم. نسخه خطی قصیده مزبور در تاریخ ۲۵ صفر سال ۱۳۴۶ یعنی چهل و سه سال پیش کتابت شده است. ابیات مورد نظر به قرار زیر است :

ده بی شیرین و شه‌ککهر بینه ساقی	له زوهره‌ی نازیران په‌رویز و شاپور
قهد و ئه‌ندام و سمت و پوز و پاژن	خَر و باریک و شوش و گردوئه‌ستور
که نیزان واده بی رُه‌قس و سه‌ماکن	که به‌وئه‌وسافه بن‌مه‌خسوس و مه‌شهور
ده بی بین حاجی بابا و ره‌حمه‌توالا	بلین رَاک و حیجاز و شور و ماهور
بلین خانه و حه‌سه‌ن با بین به‌جوته	به‌داییم نه‌غمه‌خون بن، مه‌ست و مه‌خمور
له لایی ترکه‌یی زورنا و ده‌هوله	له لایی ناله‌یی نه‌ی دیتوته‌مبور

جلیت بازان له لایبی هاته هاته
 له لایبی نیزه داران حمله وهر بون
 له دهوری شایبی دا دوزمن وه کوسه گ
 ده بی تهختی دروست بکری لهسه ندهل
 له ژیر تهخت ایستری دولدول سفهت بی
 ده بی قه یسر سه ری مه حمیل بکیشی

ترجمه فارسی :

باید شیرین و شکر ساقی شوند
 قد و اندام و سرین و پاشنه
 کنیزان چنین باید رقص و سما^۲ بکنند
 باید حاجی بابا و رحمة الله بیایند
 بگویند خانه و حسن هر دو بیایند
 از سویی صدای سوزنا و دهل [بلند] است
 از سویی بانگ جلیت بازان^۳ بلند است
 از سویی نیزه داران حمله ور شده اند
 در دور [وبر] عروسی دشمن مانند سگ
 باید تختش از صندل ساخته شود

۱- استور (بروزن مستور)، در کردی به معنی کلفت و ضخیم می باشد. قس:

با واژه استوار در فارسی .

۲- سما (به فتح اول) در کردی به معنی رقص است .

۳- شاعر «راك» را جزو دستگاههای موسیقی به شمار آورده است .

۴- رك: حواشی و توضیحات متن کردی بهرام و گلندام، ص ۱۹۹ .

در زیر تخت استر دل‌دل صفت باشد باید شب‌دیز و ماهور^۱ یدک باشند
 باید قیصر سر محمل را بکشد باید امپراتور میدان را بمالد
 شیخ لطیف پسر شیخ عنایت - مردی وارسته و درویش مسلک بوده است.
 نقل می‌کنند که: «در هنگام بیتخوانی، تماشای سیمای نورانی وی به شنوندگان
 حظ روحانی می‌بخشید. موقعی که بیت آرحمان پاشا به‌به را می‌خواند،
 شنوندگان را به‌کلی مسحور و مجذوب خود می‌ساخت.»

شیخ را از مال دنیا تنها کوزه‌بی بوده است که آن را با خود برمی‌داشته
 و به‌پل سرخ (واقع در غرب مهاباد) می‌رفته و در آنجا کوزه را از آب پر
 می‌کرده است. شیخ از جاهای دیگر رودخانه‌که آلوده بوده آب نمی‌خورده
 است. عادت دیگر شیخ این بوده است که نیمه‌های شب از خواب برمی‌خاسته
 و به مسجد می‌رفته و تا طلوع آفتاب به دعا و نماز می‌پرداخته است.

شیخ از عمر دراز برخوردار شده و تا آخر عمر تندرست بوده است.
 وی در اواخر عمر به آبادی قلعه «رسول‌سیت» رفته و هم در آنجا زندگی را
 بدرود گفته است. نقل است که یک روز پیش از مرگ وصیت کرد که: «جنازه
 مرا با نوای دف و چنگ و ناله نی به خاک بسپارید!». مردم از سخن وی
 تعجب می‌کنند، اما شیخ روز بعد در گذشته بود. وقتی که مردم او را به گورستان
 می‌برند، اتفاقاً یک دسته نوازنده دوره‌گرد در رسیده، مطابق وصیتی که کرده
 بود او را با نوای موسیقی به خاک می‌سپارند.

۱ - در نسخه خطی مذکور «ماهور» نوشته شده است.

خلاصهٔ بیت شور محمود و مرزینگان

برای اطلاع خوانندهٔ فاضل از طرح کلی و جریان حوادث بیت شور محمود و مرزینگان، در اینجا به درج خلاصه‌یی از آن مبادرت می‌شود :

مامهرش^۱ و جهانگیر بگ باهم برادر بودند و پیوسته به چشم احترام و ادب به یکدیگر می‌نگریستند. آنان در میان ایل و تبار خود فرمانروایی و ریاست داشتند و دارای اختیار و قدرت فراوان بودند. مامهرش دختری داشت به نام مرزینگان و جهانگیر بگ پسری داشت به نام شور محمود. روزی جهانگیر بگ به برادرش گفت : ما باهم برادر و هم‌خانه و یگانه‌ایم ؛ برای آنکه این یگانگی بعد از مردن ما نیز همچنان در خانواده پا برجا بماند، چنان صواب می‌بینم که مرزینگان را از شور محمود عقدکنی، تا پس از ما این مال و ملک و دارایی به دست دیگران نیفتد و حکمرانی و قدرت از خاندان ما خارج نشود. مامهرش پیشنهاد وی را پذیرفت و مرزینگان را از شور محمود عقد کرد.

شور محمود هفت ساله بود که پدرش درگذشت و عمویش سرپرستی وی را به عهده گرفت. شور محمود جوانی شجاع و ورشید و لایق بر آمد. مرزینگان نیز در زیبایی و هوش و خرد و فراست هم‌تایی نداشت. این دو جوان یکدیگر را تا سرحد پرستش دوست می‌داشتند.

روزی از روزها شور محمود به عمویش پیغام داد که : «میخواهم با مرزینگان عروسی کنم». مامهرش در جواب گفت : «دخترم از آن او است، اما در دلم غمی جانکاه نهفته است و مشکلی بزرگ مرا رنج می‌دهد و آن

۱ - مام در کردی به معنی عمو و رش (به فتح رای بزرگ) به معنی سیاه است.

مشکل باید به دست شور محمود گشوده شود. سرزمین ترکه و ترکمان تا چندی پیش در دست ما بوده و مالیات و خراج آنجا به ما می‌رسیده است و اکنون دشمنان ما بر آن سرزمین حکم می‌رانند. حال می‌خواهم که شور محمود لشکری بیاراید و رهسپار ترکه و ترکمان شود، بعد از پس گرفتن آن سرزمین و راندن دشمنان با دخترم ازدواج کند.»

مقصود مامه‌رش آن بود که شور محمود به جنگ برود و کشته شود. زیرا وی از رشادت و کفایت و کاردانی شور محمود هراسان بود و در دل می‌گفت: «این پسر اختیار و قدرت و حکمرانی را از کف من می‌رباید!». شور محمود، از آنجا که مردی دلیر و شجاع بود، پیشنهاد مامه‌رش را پذیرفت و سپاهی آماده ساخت و بر سرزمین ترکه و ترکمان حمله برد و در جنگ بردشمنان ظفر یافت. مامه‌رش وقتی که این خبر را شنید، از آنجا که انتظار و طاعت شنیدن آن را نداشت، آخرین چاره‌یی که به نظرش رسید آن بود که سرزمین و خانه و کاشانه خود را رها کرده با بار و بنه و خیل و حاشیه رهسپار دیار بلخ و بخارا گردد.

به دنبال این تصمیم مامه‌رش با خدم و حشم خود راه بلخ و بخارا را در پیش گرفت. این کاروان راه بسیاری پیموده بود تا به مرغزاری رسید که عکس حضرت آن برگنبد خضرای فلک می‌زد، متنزه‌ی ازعیش با فرح شیرین تر و صحرای بی از قوس قزح رنگین تر، چون دوحه طویی و حله حورا سبز و تر. در میان آن دشت سبز بی کران، رودخانه بزرگی کف آلوده و نعره زنان همچون ازدهای غران می‌گذشت. تنها گذرگاه کاروانیان از آن رود عظیم پلی بود که از قدیم الایام بر روی آن آب پهناور بسته بودند.

مامه‌رش در آن موضع خوش و خرم فرود آمد و چند روز در آنجا بماند .
 دربغل آن پل کلبه‌یی قرارداداشت . در آن کلبه شخصی که کار و وظیفه
 او نگهداری و حفظ و حراست آن پل بود با خانواده‌اش زندگی آرامی را
 به سر می‌برد . ولی افسوس آن شخص از بازی سرنوشت بی‌خبر بود و نمی‌دانست
 که دست تقدیر او را در فاجعه غم‌انگیزی شرکت می‌دهد . روزی مامه‌رش
 پلبان را به حضور خویش فراخواند و ماجرای شور محمود را با او در میان
 نهاد و گفت: « بعد از چند روز دیگر شور محمود همراه با سپاهی آراسته
 به اینجا خواهد آمد . »

مامه‌رش بعد از تطمیع و قانع کردن پلبان، به او سپرد که هرگاه شور
 محمود به پل رسید و از احوال مرزینگان و کاروان جو یا شد، پلبان گریه و
 زاری آغاز نماید و به سر و روی خود بکوبد و بگوید: « افسوس! چند روز پیش
 کاروانی بزرگ از اینجا گذر کرد، دختری به نام مرزینگان همراه کاروان
 بود؛ بعد از رفتن کاروان، مرزینگان با حال پریشان از راه برگشت و بر
 سر پل آمد و اشعاری خواند، سپس ناگهان خود را به وسط آب انداخت
 و کسی نبود به فریاد وی برسد و در آب غرق شد! ». بعد از این گفته‌گوا
 مامه‌رش بار و بنه خود را برداشت و رفت .

بعد از چند روز نهمصد سوار مرد جنگی از راه رسیدند . در پیشاپیش
 آنان جوانی ایستاده بود که در پهلوانی و شجاعت و شکوه و زیبایی هرگز
 کسی مانند او را ندیده بود و نه از دیگری شنیده . پلبان دغل‌دانست که آن
 جوان شور محمود است به پیشواز او شتافت و مراسم احترام و تعظیم به جای
 آورد . هنگامی که شور محمود احوال کاروان مامه‌رش را از وی پرسید ،

پلبان شروع به گریه وزاری نموده با مشت به سر و صورت خود نواخت و گفت: «آری کاروانی از اینجا گذشت، دختری به نام مرزینگان همراه آن بود؛ بعد از آنکه کاروان اندکی دور شد، مرزینگان برگشته بر سر پل آمد و اشعاری جانسوز خواند، آنگاه خود را به وسط این آب انداخت و غرق شد!» .

شور محمود که این خبر غیرمنتظره را شنید اختلالی در مشاعرش به هم رسید، خنجر بر کشیده پلبان را بز درید و او را به خاک افکند، آنگاه بالای پل آمد و اشعاری در وصف مرزینگان خواند و بعد از بی قراری فراوان خود را به امواج رودخانه افکند و در گرداب سهمگین آن ناپدید شد. آه و فغان در میان لشکر افتاد، همه در ماتم شور محمود خاک بر سر کردند و یال و دم اسبان را نیلی نمودند .

مرزینگان که گویی دلش از پیش آمدن واقعه ناگوار و جانسوزی خیر می داد، در راه بسیار آشفته و نگران بود و چون از آمدن شور محمود خبری نشد، مصمم شد که از راه برگردد .

مرزینگان مخفیانه برگشت، به سر پل که رسیده همه چیز را فهمید، دنیا در نظرش تیره و تار شد، و از بالای پل مدتی به امواج کف آلود که شور محمود را به کام خویش فرو برده بود خیره شد. در میان تب و التهاب شدید خود را به آغوش امواج سرکش و دیوانه انداخت تا به معشوق خویش به پیوندد. مامه رش چون خبر بازگشت مرزینگان را شنید بسیار خشمگین شد، او نیز از راه برگشت و با شتاب خود را به پل رسانید. در این هنگام سواران او را محاصره و دستگیر کرده به انتقام خون شور محمود و مرزینگان

به رودخانه‌اش انداختند. آنگاه دهل‌زن آوردند. دهل‌زن در کنار آب دهل‌زدن
آغاز کرد.

صدای دهل آب‌را بهار تعاش درمی‌آورد و در اثر آن ارتعاش مغروق
به‌کنار آب می‌افتد. در اثر طنین بانگ دهل تن‌های بی‌جان به‌کنار آب
آمدند. شور محمود و مرزینگان دست در آغوش همدیگر داشتند و از کمر
به‌پایین از هم جدا بودند.
در میان غم و اندوه بی‌حد جنازه‌ها را به‌خاک سپردند.

قادر فتاحی قاضی

تبریز - بیست و پنجم تیرماه ۱۳۴۸

متن گردی

شور محمود و مرزینگان

شور مەحمود و مەرزىنگان

۱

كابرايهك بو نىوى مامە زەش بو ، سەردار عىل بو ، برايهكى بو
جانگىر بەگيان پى دەگوت . مامە زەش وەجاغ كۆر بو، كچىكى بو نىوى
مەرزىنگان بو . براكەشى كۆزىكى بو نىوى شوژ مەحمود بو . زۆزىكى
براكەى بە مامە زەشى كوت ، كوتى : برالە با ئەو كچ و كۆرە لە يەكتى
مارە كەين ، آمۆزان ، بۆ يەكتى چاكن . مەرزىنگانيان لە شوژ مەحمود
مارە كرد . مندالېش بون ھەركيان .

ئەگە ھاتو جانگىر بەگ مرد ، شوژ مەحمود ەمىرى ھەو سالان
دە بو . بە ەمىرى خوداى شوژ مەحمود ھىندە ويچو بو كار دەوہى دا نە بو .
ئەما مامە كەى خوۆشى نەدەويست ، دەيكوت^۱ : دەست لە من دەستىنى ،
دەسەلاتم لە چەنگ دەردىنى .

ئەگە شوژ مەحمود گەورە بو ، ھىندە آزا بو كەس نەى دەويرا سەزى
لە بەر ھەلىنى . زۆزىك لە زۆزان بە مامە كەى كوت : ئەو كچە لە من مارە
كراوہ ، ناي دەى بەمن بى گۆزمەوہ ؟

مامە زەش كە ي خوداى بانگ كردن ، كوتى : ئەو كۆرە داواى مەرزىنگان
دەكا ، نامەوى بىدەمى . ئەگەر ئەو كچەم لى بستىنى ، بى شك دلم دەتوقى .
ھىندەش زەشىدە ناوېرم بلىم ناي دەمى ، چارە و تەگىرم چىيە ؟

ته گبیریان بۆ کرد، کوتیان : دو پشت پئش ایوه ، حاکمه تی تهرکه
 وتور کومان ای ایوه بووه . ئەلغانیش تایه فهی ایوه اینکیکی لی هه ل کوه وتوووه ،
 وه کو شوژ مه حمود بی ، بینیره سهر تهرکه و تور کومان ، بی هه ستینیته وه .
 جا له دووايه ، ئەگهر شوژ مه حمودت به ژئی کرد ، ته گبیریکی دیکهت
 بۆ ده که یین .

مامه ژهش ناردی له دوی شوژ مه حمود و بانگی کرد . ئەگهر شوژ
 مه حمود هاته ژورئی ، مامه ژهش له ژانی خۆی داوکوتی : ژۆله ئەو کچه
 ماره کراوی خۆنه ، ئەما داخیکم له دلێ دایه ! شوژ مه حمود کوتی : مامه بۆ
 له ژانی خۆت دا ، چ-حه سره تیکت له دلێ دایه ؟ کوتی : ژۆله حاکمه تی
 تهرکه و تور کومان هه ر ای ایمه بووه ، ئەما ئەلغان بیایوی و امان نه ماوه
 ژئی و شۆنی قه دیممان بۆ جی به جی کاته وه . اینستاش وام پی چاکه پچی
 حاکمه تی تهرکه و تور کومان بستینییه وه جاله دووايه مهرزینگان بگۆز بیه وه .
 مامه ژهش به فریوی ده دا ، بۆ تهرکه و تور کومانی ده نیړی . شوژ
 مه حمود پئی کوت : مامه ئەتۆ هیچ قه باله یه کت هه یه ؟ مامه ژهش کوتی :
 ده فته ری سیلسیله ی تایه فه م بۆ یینه . ئەگهر شوژ مه حمود ده فته ره که ی هینا
 و بۆی خۆنده وه ، دیتی دو پشت پئش وان خه رج و باجی تهرکه و تور کومان
 به وان گه ییشتوووه .

جا ئەوه شوژ مه حمود ئەندازه ی چه وسهت سوواری ساز کرد ، خه به ری
 به تهرکه و تور کومان دا : ئەگهر بۆم به جی دیلن چاکه ده نا که لله په ژینی
 په ییدا ده بی . مامه ژهش پئی خۆش بو ، کوتی : ده ژوا و ده کوژری . مهرزینگان
 پئی زانی . جا ئەوه شوژ مه حمود هاته بهر په نه جهره ی . بانگی مهرزینگانی
 کرد و کوتی :

۲

کیژئی بی به عسه تی، به عسه تی بی نهدراوی
 زه شه زیحانه ی، ایستاده ست لی نهدراوی، نه ژاکاوی وهه ل نه که نهدراوی
 زه رد مه مانت حه فس کردوو له ژیر کراسی مه حمه ل دارایی دا، به
 میسالی ههرمی گو لوی

تیشوی ته رکه و تور کومانم ده به، بوم هه لینه گو شه ی چاوی
 مو ئیمینی، دوعای به خیرم بو پکه؛ ایستا نه ژاکاوی، لی نه قه و ماوی
 نه من ده چم بو سه فیری ته رکه و تور کومان، نه تو ده بی جو گه له ی
 خو نت بین له هه ردک چاوی
 تیی ناگه م به سلامه تی دیمه وه یان به برینداری و به نه نگه و او ی؟

۳

مه رزینگان نه گه ر چاوی به شوژ مه حمود که وت، به روکی آواله
 کرد و کوتی:

نه وه کاری بابه ده ت ئیری بو جهنگی جو کلی هه مه وه ند و سمیل
 سپی کامه رییه

آگاداری تو بی نه لیا س له به حرئ و، خدر له چولی و له به ژیه
 به آمانه تی ده تده مه ده ست ایمامی کازم و وه یسه لقه ره نییه
 دو وازده ایمامی ده شتی به غدا یه آگادارت بن، نه گه ر ما ونه تده به

شه هیدیه

له پاشت به جی نه میننی به ژنیکه باریک و دو کولمه ی لیمو بییه
 خه بهری ناخوشم بو نه یه، سه رم به رمه وه سه رکوپه له ی خمیه
 خودا آگادارت بی! پاش تو زینده گانیم بو چیه

ئەمن ایفتیخار دەكەم هاتوبە كن من به عەزمی خودا حافیزییە
 آگاداری تۆ بن ایسماعیل و میکائیل و جو برائیلی عاسمانییە
 شەرت بی تا دەمرم بۆت پکەم ئەللاً ئەللاً و زەبی زەبییە
 زەبی هەر تۆ بە قسەتی من بی، پاش تۆ قسەتی دیکەم نییە
 زەبی کۆمەگت پی پکەن چل سوواری غەبییە
 هەتا تۆ دئیەوه له من وایە بینار^۲ چۆله و آوێدان نییە
 دادەنیشم بە سەری بەتال و بە هلی بە کۆن و بەدل شکستیە
 خەلک له بەر چرا دادەنیشی، چرا زونا کایییە
 گە تۆ له بیناری ئەبی، دەکەوه تاریکییە .

۴

زەینیكە خۆی دەدا دەرکی مامە زەش ، له سوواران گرمە گرم و

نالە نالە

ئەو زۆکە دەرون خۆش نایە ، زارم یەگجار زۆر تالە

دلم وەکو هەوری عاسمانی گەوال^۳ گەوالە

پیتم خۆش نییە پچییه سەفەری تەرکە و تور کومان بە بی سەنەد وقەبالە

بەردی سارد و گەرمەت وەبەر زینگای ئەیە ، حەیفی شوژ مەحمود

کەمیک مندالە

بە دور بی له دەرد و له بەلایە، زەبی زەمانم بیتهوه لالە

بە میراتی بە جی ئەیەلی بەژنیكە باریك و دو چاوی کالە .

۵

ئەمن قسیکت پی دەلیم، ئە تۆ بم دەیه گۆیه

له دلێکه من گهژی چهندی له ژانه ده لێی به حری شلویییه
 لاوزه ژه بی بهردی سارد و گهرمت نه یه ته سه ره ژییه
 خودا بهوی ژۆژی نهکا، نه گهر له دنیا به شم بو نه بیی، له قیامه تی
 هه ر تهمام پێیه .

۶

له دلێکه من گهژی چهندی له هیشه، چهندی له ژانه، ژاناوه-
 ستی له بهر ئهوی ناسهوری
 لاوزه بزۆ، ژه بی عومرت به سهت سال ژا بری
 چاوت به من بمینی به چاوی باز و نه برۆت به من بمینی به تیره
 بهژی ده سه قری
 شه مالی دئی، جار جار خۆی داوێته سامالی و جار جار خۆی داوێته
 بن گه والی ههوری
 مامه ژه ش په لپی لئی گرتوی، له خودام ته له به به ایسقایه کهی شیر
 مه مه ندی هری

ته مادار بوم ئه و سال پچینه کوستانێ، چیغ و چادرمان پچیته ههوار خدری
 مو قدددهری هه قدهستی ایلاهی نهی هیشته، ته و او نه بوخه یال و فکری
 ئه ما له ته رکه و تور کومان بییه وه پیم چاکتری
 ئه و ژۆ مندالی، پیم ئه و وه ختی له و ژۆ چاتری .

۷

ئه تو ژه نینیکه خوت بده وه کراسیکی مه حمه ل دارایی نه گهر له
 سه ر گراو هی پانیه مه وه کو فه ژه نگی

تہمہ شای زہرد مہمانم کہ لہ بن کراسیکہ مہ حملہ دارایی دا ہل
دینن زہنگی

ہتا دیہوہ دادہ نیشم بہ خہ مناکی و بہ بی دہنگی
لہ خودام تہ لہ بہ سفہرت سہ عادت بی ، لہ بہر بہ لای عہرز و
عاسمانی تہ لہنگی .

۸

لہ دلیکہ من گہڑی چہندی لہ ہیشہ و چہندی لہ فکرہ و چہندی
لہ خہ یالہ

خوداوہندی میری مہزن تہ زہ قیت بدا بہ بہخت و بہ ایقبالہ
زہینیکہ خوٹ بدوہ تہ بروی کہ مہن کیش و دو چاوی کالہ .

۹

لہ دلیکہ من گہڑی چہندی لہ ہیشہ و چہندی لہ ژانہ و چہندی
لہ کاوہ کاوہ

زہینیکہ خوٹ دہ داوہ کو سرتی شالہ بہ گیان، لینی دہ بشکوتن ہلال
و بہ بیون و شلکہ گیماخواہ

نیرگس بونی خو شہ و تازہی دم بہ گلیہوہ ناوہ

لہ خوداوہندی میری مہزن دہ کہم لیت بیمنم کام و کاوہ

تہ تو نازانی تازہ تہ من بنی مہ مکانم داناوہ ؟

لہ خہ لکی ہرا مہ، خودای تہعلا بو پہ نچہ کوشین بہ توئی داوہ

چومکہ دہ لین : مہرزینگان لہ شوژ مہ حمود مارہ کراوہ

تہ مہ شای کولمہت نہ کردوم دہ لینی شہ مامہی چہوت زہنگہ و شہ ختہی

پاییزی لئی داوہ

تەمەشای بەژنیم ناکەمی دەلیی چنارە و بەعومری خودای بە بی گری

خولقاوہ ؟

خودای تەعالا آگادارت بی ، ئەو پیغەمبەرەى خودا لە شەرفەتەى

وی دنیای داناوہ

ئەتۆ دەزانى زۆر زۆر نازەحەتم ، جەرگ و دلەم لە ویدا سوتاوہ !

دەسەلاتى با بەم نییە ، دەنا کاریکی وام دەکرد نەچی ، پیم دەلین :

مەرزینگان حە یای نەماوہ .

شۆژ مەحمود لە پەشتى ولاغى دەکرد زینیکى موژسەح و لەزاری

دەکرد ددانە لغاوہ

ھاواری دەکرد وینس و سألح و ، ئەگەر ئەلیاس لە بەحرى داماوہ

ئەوانە تکا کار بن ، سەفەرم هات و نەهاتە ، شۆژ مەحمود ، بلین :

خودا توفیقى داوہ ، ئەوہ حاکمەتى تەرکە وتور کومانى هەستاند و گەزاوہ

جا دەبی سینگتەم^۶ بو پکەى بە باغى شەدداد و بۆم هەل بینى دو

گۆشەى چاوہ

هیندیک بلین : حۆرى عاسمانە و هیندیکیش بلین : خیر ، کۆترە و

سەرى لى شیواوہ

قەرە زولفت دەلیی زەشە زەیحانەییە و شەواوی لیندراوہ

کەس دەستى نە کردۆتى ، نەزا کاوہ ، دەستى لى نەدراوہ

سینگت بە من بەمینی بە دوکانى خوواجه حەسەنى موسلى ، دوکانى

عەترە و جوتیک فینجانى لى داندراوہ

کولمەت بەمن بەمینی بە گولێ دە کۆستانان ، غو نچە یە و تازە شکۆفەى داوہ

بولبول له بهرگول ده خونئی، چه یفئی عه تری یا ده بیا، ده بیته وه بالاوه
هاوارم وه بهر دووازده ایماهی دهشتی به غدایه له و سدفه ره
بگه زیمه وه دوواوه

لوزه وی سوواران هاتن، پاکئی له پیشی زاودستاو
شور مه محمود ده یگوت: کیرئی دهستی منت دامین بی! بیمه وه کس
نه لی: سینگ و بهرۆکی زاکوه .

جا خودا حافیزیت لی ده کم، ده ولت زیاد و مال آوا
نازانم نه ته جه له و نه خودا ته ره قی له شانم ناوه .

۱۰

ئه ما ایواره و سبجه ینان بوم پچوووه گوشدی دیوانی، ئه و جینی لینی
دانیشتبوم له حوکمانی

کولمهت به من بمینئی به شانهی ههنگووین و به ورده نه باتی
تا ایستا زوژی سی جارم ده دیتی، پیم وایه له من ده بیمه وه به قاتی
چومکی ده چمه وه بو سه فهری هات و نه هاتی .

۱۱

له دلئیکه من گه زئی چه ندی له هیشه و چه ندی له زانه
گهردنت به من بمینئی به به یداغی زومیان، ئه گه با دهی شه کینئی
و چلهی زستانه

چاوت به من بمینئی به تهستیره ی زوژی، ئه گه ئدوه ههلات له
پیره کۆستانه

دوعای به خیری مان بو پکهن، پیم وایه وه ختی دهست لیک بهردانه.

۱۲

له دلێکە من گەزێ چەندی له هێشه و چەندی لەژانە و چەندی شیواو
 ئەگە خودا دەکا لەو سەفەرە دەگەزێتەو دەوواو
 سینگم بۆ دەکەمە باغی خوواجه حەسەنی ، ئەگە تازە دێشە
 هەناری لێ داو

تورونج و نارنج له ویدا بەریان هیناوه
 ایوارە و سبجەینانی لێ پکەوه شەوزاو
 جا ئەو جار ایشەللا له خۆت دەبینی کام و کاو
 پێغەمبەرائی عالەمی ایختیار ، ئەگەر پێغەمبەریکی شادە مان بە
 شانێ وی هیناوه

بە دور بی له بلیسە گەرۆشین و لەشیلینگی قەرەبینا ولە دەست
 و ژمبی عدولای عەسۆی ئەگەر خراب خولقاوه .

۱۳

ژەبی بە دور بی له دەردێ له بەلایە
 بە دور بی له بلیسە گەرۆشین و تەنکەزیو و شیلینگی قەرەبینایە
 جا من چۆن کۆر نەبم دەنگی زەخت و خلخال و آوزەنگی شوژ
 مەحمود له بەر دەرکی مامە ژەشی نایە
 جا چۆن ئەمن آزارێک نەگرم ئەگەر سینگ و بەرۆکی من نەلین
 دەستی شوژ مەحمودی تی دایە

شەرت بێ ئەمن سینگم حەفس پکەم ، با نەچیتەو نێوسینە مەمەکان
 هەتا شوژ مەحمود لەو سەفەرە نەگەزێتەو دوواوە .

۱۴

له دلئیکه من گهړئ چه ندى له هيشه وچه ندى له ژانه، بو دهرمانى
نيمه و، دلّم ژانى نابئ هيديمه

شوژ مه محمود ده پئى کردووه جوتیک چه کمه ی سماييل نامه ی بن

کودهرى وهستا نه سيرييه

سووار بووه له ولاغنيکى خالّ خالى عهسله شير خه زالييه

سم ته به قى گو مه قه ستى عهسله به حرييه

له شانى کردووه زمبيکى دم ژه شى ههژده قه فييه

له خوڼى نه کردو لئى ده تکي دلؤپه دلؤپى ده خوڼييه

له بهرى دايه خه نجه ريکى ده بيانى عهسله وهستا کار ييه

قه ديمى زمان ده لئين له بهر کهس دا خه نجه رى وا نييه

له سهرى ناوه چه پکيک پهړى تاوس، زه رده، کهسه که، سور و سپييه

ته گهر که ميکى شه مالّ بئ گه والّ گه واليا نه له گه لّ هه ورييه

سهرى منت بيته وه به قوربانى سهر ييه

ژه بى به دور بى له موقه دده رى هه ق ده ستى ايلاهييه

به جئ نه يه لى بهر نيکه باريک و سينگيکه سپييه و دوچاوى به نکمييه

خو قه ستم به وهى نه له گون کهسه و کهسى له گون نييه

خو له تو زياتر نه من ته عام به کهسى دیکه نييه

ده تر سم خاتر خو يه که و جووان چا کيکه م بهر مه وه بن بار ستى گل ييه

ايشه لاّ قسه متى تو يه و قسه متى هيچ کهسى دیکه نييه

ته دى نايه ی ماچم کهى له برى لوقمه قازى و نانه شه کر ييه

ئەگە مەنزڵ دەگری، ئەتۆ بلیی : زەخیرە ی خۆم بییه و ، بلین :
ناھومئید نییه .

۱۵

ئەدی نازوانیە تۆقان ، تەلەسمان ، زیژان ، زنجەقان ، گوواران ،
کرمەکان ، آودەنگییان ، خەبەرچییان ، لەگەڵ بەندی دەبیرە گوواری ؟
ایواران ئەگە وردە پەرچەم بە سەر کولمیکە ناسک دا دینەخوواری
گژنیژی گوواران دەپشکون وەکو گولی دە بەھاری
بە عەمری ھەق دەستی ایلاھی زوقم و وردە خوساری پاییزیان
لی دەباری

زەبی خوداوەندی میری مەزن آگادارت بی ، بەجی نەبەلی جوتیک
مەمەک ، تازە خۆبون وەکو ھەناری
جا بابان وێرانم ، قەلەندەرم ، پاش ئەتۆ فرمیسکم لەچاوان دەباری .

۱۶

لە دلێکە من گەزێی چەندی لە ھیشە و چەندی لە ژانە و چەندی
لە بەندی بەندییە

جا خۆ من ھەچەند تەماشادەکم لە سمیلێکە خورماپییە
جا خۆ لە تۆ زیاتر کەسم لە مائە باب و باوانی دا نییە
آمانەت دارت بی حوسینی شەھید و خدری لە چۆل و بەزییە
شاھی نەخشبەند و غەوسی گەیلانییە
عومەر و عوسمان و عەبوبەکر و عەلی ، ھەر چوواری یاری نەبییە
آمانەت داری تۆ بی حەرزەتی وەیسەلقەرەنییە
یونس لە دەریایە ، ئەگەر لە زگی ماسی دا قەراری نییە

موقه ددهری وه سهر هات لئی تیک نه چو زیکر و فیکری ایلاهییه
 دهجا وهره هاجیک پکه له بری لوقمه قازییه
 هه لئی بگره به ئه هانه تی و به دیانته تییه .

۱۷

له دلئیکه من گه زئی چه ندی له هیشه و چه ندی له ژانه، به خولای
 ناسره وی به شهوی پاییز و به زوژی ده به هاری
 لاده ورده بهر چه مان ئه گهر به سهر کولمیکه ناسک دا دینه خوواری
 عه کسم پکیشه ، له جینگایه کی چۆل و به زیه بلئی : ئه من هه مه
 دۆست و یاری

بۆ تو ده بیتهوه به قنیات و به حسانهوت هه مو سوبح و ایواری .

۱۸

تاجی و توله ده هاتن، له ملیان ده کرا قه لاتی زیزیه
 هه لۆ هه لۆ و فه ندی فه ندی و گهردی گهردییه .
 ئه من ته مه ننام ده به مه وه بهر پادشای ژه حمانه
 ئه وه کردیان هه وه دهرکی نه سیر خانه^۸
 فه ندی فه ندی و جهیران جهیرانه

تاجیه وان هاتن ، ده ستیان له سهر سینگیان دانا و [کوتیان] :
 ژه بی آگادارت بی وه یسه لقه رنه نی ماهیده شتی به غدا یه، بییه وه له و سه فه ری
 گه وره و گرانه .

۱۹

ئه وه جهوت کهس هاتن، له خو یان داوه تانوت و حونه ری
 ته عزیمیان کرد و دایان نوواند سینگ و سه ری

آغا ایجازهی له سهر بی تا باز له قوشخانهی بیینه درئی .

۲۰

باز ئهوه هاته درئی له قوشخانه

شمقاره و بازه و شههینه و تدرانه

خوداوهندی میری مهزن جوئیك هه ناری له سهر سینگی من دانا

وهختی ئهوه یانه، کاملن، وهختی دهست لی دانیانه

یان ده بی مائی شوژ مه حمود بن یان ده بی پچنه وه گوژ و گوژخانه

سه لای گه وره و گرانم لی زا بو! کلفه تان بکیزن شینگا و بوم دابنین

خم خانه

دلّم یه گجار زور له هیش و له گهرمه ژانه

زور ده ترسم شوژ مه حمود، پیم وایه وهختی دهست لیك بهردانه .

۲۱

بو به هه لالا و گرمه گرمی سوواران، ههر کس له خزم و عهقره بای

خوی ده کا خودا حافیزیه

لهشکری وا له هیچ خاکیک دانییه

شوژ مه حمود ده گه ژاوه بو حه ره مهخانه به عهزمی خودا حافیزیه

ده یكوت: کیرئی، له خو لای زییاتر ئه من کو مه گم نییه

ئه ما زورم هومید به به ژئیکه باریك و داو و ده لینگی حاجی حوسینییه^۹

قوربانی دو چاوی شه هینت بم ده گه ل سینگیکه سپیه

هاوارم وه بهر چه زره تی ابراهیم و چه زره تی ایسماعیل، ئه گهر

بو وی داندره کا به تولالا به ئه سه حیه

له پاشم به جی نه مینئ به ژنیکه باریک و دوچاوی به نگییه و
سینگیکه سپیه .

۲۲

ئوه خه بیریان به مامه زهش دا ئه گه : شوژ مه حمود له سدر سه فوره
و ده زوا .

هه لالا هه لالا و گرمه گرم و بیینه بیینه

مهرزینگان ده گری به دو چاوی باز و به ئه برۆیه که شه هیینه

خوداوه ندی میری مه زن ئه تو شوژ مه حمود له من مه ستینه

چل شه کی یه ک ددانم نه زری مه ولودی پیغه مبه ریه ، بلین : بو فقیر

و سه غیر و هه زارانی بیینه .

۲۳

ئوه سووار وه ژئی که وتن . مامه زهش هات ، ئوه به ژئی ده کا و

دوعاشی لی ده کا ، ده لی :

خالقی میری مه زن به یه ک کفله کون دنیات دانا

وه جه رگی که وی تیری سهر به په یکانه

به میرات له پاشی به جی مینئ کیژی وه کو مهرزینگانه

دوعام لی به ناهه قی قه بول نه که ی ئه ی ژه حمانه

چومکی به هه ق به تو م هیناوه ایمانه .

۲۴

ئهی خودایه کی ئه زه لی و ئه به دییه

خه لقه ندی زه مین و عه زییه

پلنگه ، بییاوی وا له دنیا به دا نیمه

سوری پکه یه وه له خۆن دا سمیلێکە خورما ییبه .

۲۵

ئهی خودایه کی بی مه کانه

ئه گه تو عهرز و عاسمانت دانا

تابوتی ببینم، شوژ مه حمود ببیندوه گوژ و گوژخانه

ئهو وه ختی ده بیته مالی خۆم به کچی شلکه مهرزینگانه .

۲۶

وه پیش که وتن جلّه و دار بو ژۆینی . مهرزینگان چو له سهر

هناره ی خانوبه ره ژاوه ستا .

مهرزینگان له دهستی دایه نارنجیکی به قیمدت گرانه

به دهستی خۆی نویویه تی و لابی 'عاشقانه ی لی دانا

هاژه ی نارنج ده هات ، شوژ مه حمود زه بری ده که وته نیو شان

له وایه خولا خه نی ده کا، چومکی نارنجه ای جانانه .

۲۷

شوژ مه حمود به شانی ژاسته ی دا آوژیکی ده داوه

مهرزینگان ده تکوت جهیرانه و سه ری لی شیواوه

به زاری زه رده خه نه یه و، فرمیسکی دین له هه ردک چاوه

ده یگوت: له دوعای به خیر زییاتر، من چ-ده سه لاتی دیکهم نه ماوه

خودایه آمانه نت بی ئهو لاره .

۲۸

ئهو سه سوار جهزه که تیام کرد .

به عه مر ی ژه حمانی

تۆز بلند بو، بولیللی^{۱۱} خسته بهری عاسمانی
 خودا ئه تۆ به سوژی مار و میرو ده زانی
 دوردی دل بۆ چه کیمی نییه و وه دست ناکه ویی دهرمانی
 چاوه زینی ئه وم ئه گدر بیمه وه و ده گهل مرزینگان بیمه وه به
 کامزه وایی و به آملانی
 مه لامحه مه ده کوزوه له گهل عه ولای عه سوئی، ئه وان له سهر تهرکه
 و تورکومان بون به حاکمی و به نیشتمانی
 له ویی خه بهری وه زئی که وتنی شوژ مه حمودیان ده زانی .

۲۹

ده جا سوواران با وه خۆ بن ، جلوه گیری دوژمن پکه ن ، زۆزی
 لی قه ومانه^{۱۲}

که لاک ده که ویته گوژی و، زۆزی دل هیشانه
 خافللی شوژ مه حمود مه بن، پیاویکی دست گهرم و زۆر چازانه
 آبروم نه بهن : ئه و لیمان بستینی مه هله که تی تهرکه و تورکومانه .

۳۰

سه فی سوواران ده گیراو، هه موی نۆد و پشکی^{۱۳} زیزی له خه نه جهری داوه
 زیددی شوژ مه حمودن ئه گهر له وه سه فه ره ی نه گه ریته وه دوواوه
 له شکر به راه بهری یه کتری ده بون، ده نگی قهره بینایه و ژمبی ده -
 زه شی هه زده قه فی، قه وماوه

شوژ مه حمود هه ر جار یکی زکیفی بۆ ولاغی شیر خه زالی ده هیناوه
 دووازه که سی له ئه میر و سهر دار عیلان له سهر پشتی زکیفی فۆزی

ده داوه

مهستی مهرزینگانه، دهر بهستی مردن نییه، هیچ آگای له خوئی نه ماوه
 وا ده زانی دهستی له گهردنی مهرزینگان دایه، ههر نازانی زۆزی
 دل هیشانه و قهوماوه

سه نگر به تال بون، له شكري عهولای عهسوئی شکاوه
 جوگه لهی خوون جارییه بووه، ده لئی سیلاوه
 با به هیچ کس له بهر دل هیشانی، آگای له خوئی نه ماوه
 شوژ مهحمود تهنگه ی زینی شل نه کرده و له زاری ولأغی دهر
 نه هیناوه ددانه لغاوه

وه بزانه سامی نه ریمانیه و تازهی سهر له بن گلی دهر هیناوه
 یانه چه زره تی عومبهره و نه گهر له شهزی یه زده گوردی گه زاوه
 یان خالندی بنی وه لیبیه نه گهر سی و دو لفتهی به سهر عهرزی دا
 بهر دماوه

یان چه زره تی عه لیبیه نه گهر له غه یبه ری دهر وازهی له ریشه دهر هیناوه
 کردی به پرد و ته وای نه سحابه ی پی دا ده په زاوه .
 یان نه حمه دی شهنگه نه گهر سووار ده بو له ولأغی له یلک ، له و
 وایه له زیاتر کس له دنیا یه دا نییه
 نه وه عاشقه، هیچ آگای له خوئی نییه
 چون بو خوئی له شهزییه و زوخی له کن مهرزینگان چه فسییه .

۳۱

چون سبچه یان نه گهر سووار ده پی، پی له سهر زکیفی دانا
 بلبسه ی گهروه شینه و قرمه ی خه نه جهری ده بیانه

بۇ خۇي لە شەزىيە و زوحى لەكن مەرزىنگانە
 مەرزىنگان دلى بردۆتەوۋە جەفس خانە
 بەر نايى ، بەستويە بە زنجيرەى دە زولفانە
 قنپاتى شۆز مەحمودە ايوارە و سبجە ينى وردە خالى نپوسىنە و مەمكەنە
 ئەگەر تىكەل دە بن دەگەل زنجيرەى دە زولفانە
 دەلىيى زىزىنگەرە ئەگەر وردە گزنىرى لە سەرى گوواران دانا .

۳۲

جا بابە بە عومرى بارى تەعالەللا شۆز مەحمود شپىرى لە لاند، لە
 بەر كەس ھەلنايە
 چومكى دەگەل يارى خۇي گرتوۋە شەرتى و دفا، وە نازانچ ئەگەر
 ئەو دنيايە كەسى تى دايە
 بە پەلەيە زو بگا تەوۋە بەزنىكى بارىك و كولمىكى شەو چرايە
 پىكى يىنى ئەوۋى ئەگەر لە دلى من دايە
 خەزرتى عەبباس و حوسىنى شەھىدى كەربەلایە
 تەمەننايە كم بۇ پكا فاتمەى زارايە
 ئەشخاسن دوۋازدە ايمامى لە دەشتى بەغدايە
 ھەر چەند فيكر دەكەم بە ھىچ شتىكم سوكنايى دلى نايە
 زۆزىكى مەرزىنگانم دى دەچو بۇ سەرگىزى دەريايە
 زەينم دايە ھلوئىكىكى^{۱۴} زىزى لە گەردنى دايە
 لەعلى روممانە و ياقوتە و ئەشرەفى، ئەوى لەھەموان كەم قابىلەت تر

كارەبايە

بۆچی خوشه ئهو کاوله دنیا به ؟
 شل و مل و ناسک بهده نی تی دایه
 آخ بۆم بێک هاتبا شهرت و ده گهل وه فایه
 خودایه غه مناکم نه که ی زۆزی عاقیبهت و دووایه
 زه نجی عذریه تی زییادم نه ده ی به زایه
 بهژنی مهرزینگان ده لئی چوزه بیزایه
 آرامی دلمه، کهسی دی له قابیله تی من نایه .

۳۳

ئه وه شوژمه حمود له شکره که ی شکاند .
 جا بابا به که لاک ده که ونه مه یندانئ
 مه گهر خودا ده نا کهس بهو سفه ته نازانئ
 زۆزی هه لاتن و تیر پئ وه نانئ
 بۆی به جئ ما حاکمه تی ته رکه و تور کومانئ .

۳۴

ئهو عیله نشینه له بهر ده ردی خۆیان تائهو زۆ آگایان له خۆیان نییه
 ئه وه هاتنه کنی بۆ پیرۆز بایی و مباره ک بادیه
 قه بولیان کرد به حاکمه تی و به سکه زه واجیه
 دوزمنی شوژمه حمودی کۆره، هیچ کۆ دوزمنی شوژمه حمودی تی دا نییه
 هه مو کهس بترسی، خودا به شی وی نه داوه خۆف و ترسیه
 ئه وه مایه ی بهژنیکه باریک و دو چاوی به نکیه
 شه وی دیوانه به و زۆزی شیده تی دی له دلیه .

۳۵

مەرزینگان زۆر نیکەرانه، ایستا خەبەری فەتەحی شۆژ مەحمودی
نەزانیوە، جا دەلێی :

لە دلیکە من گەزین چەندی لە برینە، چەندی لە هیشە، چەندی
لە ژانە

تا شۆژ مەحمود دیتەووە، مردن خۆشترە بۆ من لەو ژیانە
باز لە هیچ کۆ ناھاوێتەووە و ناھەسێتەووە هەتا نەچیتەووە سەر هیللانی
عەجایەب ماوم ! شۆژ مەحمود ئەگەر ما بێی، دەبێ بۆم بنیڕیتەووە
خەبەری خۆی و لەگەڵ نام و نیشانە

هەتا ئەمن زولفی بۆ سێ بەنگی پکەم و شوخیان پکەم قەرە زولفانە
سنگی خۆمی بۆ پکەم بە دەفتەر خانە
مەمکی خۆمی بۆ پکەمەووە بە فینجانە
چاومی بۆ پکەم بە ساقی، وەختی شەراب گێژانە
سنگمی بۆ پکەم بە سەنیری قو، وەختی پالەووەدانە
بە لکو پەسێتەووە لەو سەفەری گەورە و گرانی تەرکە و تور کومانە.

۳۶

لەو عەینە دا بو ئەگەر دەرکەوی لە سەر خۆی دا دە خست، گالە
گالە، نالە نالە، قاو، قاو

دو سوواری پەژ بە سەر لە دەرکی مەرزینگان زاووە ستاو
قافز و خەبەر و مزگینی شۆژ مەحمودیان هیناو .

۳۷

جا مەرزینگان دە یگوت: ئەمن دەمگوت سوکنایی دلم نایە

کلفه تان آبداری هدل گرن هه تا پچینه سه حرایه و مه زرایه
 با به سه رمان دا بی بونی هه لاله و به بیون و گییاخاو ، له گهل
 شلکه بیزایه
 اوخهی! خه بهرم بو هات ، آرامه کهی دلّم نه چۆ ته وه بادی فه نایه .

۳۸

جا ئه وه مه رزینگان بو شوژ مه حمودی ده نارد دیاری و آمانه تییه
 له علی زومان و یاقوتی عه بدولحه سه ن و زیژی سپیه
 عاره قهی بن پرچانه و ورده عاره قهی ما به ینی سنگ و هه ردوک مه مکیه
 ئه گهر ئه وه ت له کن بی، ده رمانه و حه کیمت لازم نییه
 زه بی به دور بی له دهرد و به لایه و له تیری نه به دییه
 لیت مباره ک بی حاکمه تی ته رکه و تور کومان ، خه بهرم زانیوه به
 ئه سه حمیه

سنگی خۆمت بو ده که مه وه به باغچه ی خوواجه حه سه نی ، شه و
 زۆر تیی دا دانیشه وه کو دیوانه و به نکیه
 شوکرانه ی خولام زۆر کردووه ، دوغای من بو کاری خۆی کردیه
 دوزمنت کۆر بو، وه ده ستت کهوت فه تیح و نوسره تییه .

۳۹

مه رزینگان ولامی بو شوژ مه حمود ده نارد، ده یگوت: به وه ی کدم
 ئه گهر بیناهی چاوه
 شه وی بی خه وم، له بهر خه یالات خه وم ناکه وی له چاوه
 وه خته دلّم بو قوی و بو گه نیوم بکه ویته جه رگ و هه ناوه

که سیکى خه بهرم بو بیئى، بلئى: شوژ مه حمود له سه فهرى تهر که
و تور کومانئى گه زاوه

سه ت زیز و چل عه بو توپ و چل مه جیدیم بو داناوه
با له دنیا یه دا بو خوئى، که سافه ت نه بیئى، لئى بیئى کام و کاوه
که شوژ مه حمود بدینم، وه ده زانم تازه کانئى خودا دنیاى داناوه
آخ بم دیبا یه سمیلئیکه خورما یى له سهر کولمئیکى پدزى گول و
ناسک داناوه .

۴۰

جا کئى بو له شوژ مه حمود نه که بیئى ده که ییشت قاقه زى مهرزینگانه
وه ک زیشه ی دلئى پکیشن، وه ک حه زره تى قابیز بیته سهرى به عه زمى
گیان کیشانه

وه کو مهوت بی، بیبه نه سهر قه برانه
له بن گوى بی خزره ی پاچ و پیمه زانه
بلئى: نه وه مالوکهى به ته نئیه، خلاس به له زینده گانئى وله ژبیانه
چومکه قسه ی مهرزینگان بو وى ایحتیبار و متمانه
شل و مل و گهر دن به خال و خاسه کهوى جو زهردانه
ماچى وى بو من ده بیته ایحتیبار، لازم ناکا بو من حه کیم و لو قمانه
چومکى خه یال و موژاوه ده ی دلمه، آرامه، له بهر دلانه
وه کو نه و حوریا نه ی نه گهر خودا له به هه شتى باقى داینا
وه کو پهرى، هیند ناک ده لئین له عه زین وهیند نیکش ده لئین له عاسمانه .

ئەو جاً شوۆر مەحمود دیتەو، بەدزی مامەزەش، چاوی بەمەرزینگان
 پکەوئ. جاً ئەو شوۆر مەحمود بە دەست و پێوەندی خۆی دە لئ:
 گەلی دەدۆستان، ئەی کەسیکی لە دنیا یە دا نوکەر ییکی بەا یحتمیار
 و بە متمانە

وەسیتی آغای خۆتان بەجئ پینن، لئ- و وە دەر نە کەوئ بی
 ایحتمیاری و نەزانی

ئەنگۆ دەزانی دلی من شیتە، دايمە بوو بە دیوانە
 دە ترسم وە کو لە یلە و مەجرۆم بینسەو بە ئەستیرە و پچینەو بە
 بەززی عاسمانە

ئەلمان سەفەر ییکم لە بەرە، دە چمەو عیلی مامەزەش و چاوی یکم
 پکەوئ بە شلکە مەرزینگانە

عەرم لە نو دەنوسرئ، شەرت بی بیکەمە خیر دو سەت شەکی
 یەك دادانە

هەمو خەلات بکرین، بیاندە ئی خەنجەر و تەنگ و دەمانچە و
 دەمەر قۆپانە^{۱۵}

بۆچی من دە چمەو باغی شەددادی بۆ سەیرانە

قەرە زولفی دە بیته دەسەری بەر خەنجەرانە

سینگی بۆ من دە بی بە مێهمانخانە

مەمکی بۆ من دە بی بە ایستیکان و بە فینجانە

کولمە ی شەرابە تەھورە، وەختی قوم لئ دانە

بەزنی چناری عەر عەرە، وەختی آویزانە

جا ئهو وهختی له سه‌ری ده‌بژیرم شوکرانه
 چومکی چه‌رام نییه، شه‌ریعه‌ت به‌مندالی ئهو حیسابه‌ی دانا
 په‌رژینم گرتوو به‌باچه‌ی گولانه
 شل و مله، بو من له به‌ر دلانه
 ئه‌گه‌ر نه‌یدی‌نم، مردنم پی‌ی خو‌شته‌ره له‌و ژیا‌نه .

۴۲

ئهو شه‌وژ مه‌حمود دیت‌هوه . به‌دزی سووار بو، چل که‌سی ده‌گه‌ل
 خو‌ی هینا .

ایوار نییه، وهختی ئه‌وه‌یه هیچ‌ک‌س شوژ مه‌حمودی نه‌دییه
 ها‌ته به‌ر سا‌بات ، مه‌رزینگان زا‌وه‌ستا بو له‌ سه‌ر جو‌تیک که‌وشی
 پانیه‌ فه‌رژاشی سه‌ر نو‌قره به‌ندییه

ده‌بیاغی وه‌ستا دا‌وده، له‌ پنی هیچ‌ک‌س دا که‌وشی وا نییه
 چاوی ده‌لیی ئه‌ستیره‌ی زوره‌ و هوشته‌رییه
 کولمه‌ی ده‌لیی به‌فره‌ و به‌سه‌ری دا باریوه‌ دلۆپی خو‌نییه
 که‌وایه‌کی ده‌ به‌ر دا، کاری سه‌مه‌رقه‌نده، له‌ به‌ر که‌س دا نییه
 ئه‌وی گه‌زی له‌ چله‌ و له‌ وانی بیست و چوواریه
 سه‌حه‌ینان شین ده‌نوینی، شه‌وی ژه‌نگی سپیه
 ئه‌گه‌ر تیشکی تاوینی لی دا ئه‌تله‌سییه

له‌ ویدا مه‌مکی ده‌لیی هه‌ناره‌ و تازه‌ ها‌توته‌ خو‌واری له‌ داریه
 ده‌جا چیک‌م له‌کن خه‌لکی آزاد بی بی‌مین ، له‌کن من زور دور

وه‌دن و قاتییه

له شانی کردووہ چارشیو شانیکی موشه ججهری قیمهت گرانی ۷۷ سلہ
کارخانہی فہرہ نگیه

زیشوہی کیمخووايه و زیشوہی نیو گھزیه
ایدی ئه و نه زانیوہ و آگای له من نییہ
ئہ گھر جهرگم سوتاوہ وک قهقناز و بوته بریانیه .

۴۳

ایدی ئه من ناخافل^{۱۶} بوم، به سهر شانی راستی دا آوژیکي ده داوہ
چاوی ده ئینی مانگی چارده یه و له خزمهت خو لای زا هاتووہ و
گۆشهی کیشاوہ

ئہ برۆی ده ئینی کهمانه و له دهستی که یخوسره و وه دهرکه و تووه و ژنی
لی کیشاوہ

شلکه پیکه نینی وه کو ده نکي قاز و قولینگ له گهردنی ده بووه بلأوه
به پیکه نینی مهست بوم و هیچ آگام له خوّم نهماوه
دهستیکی له گهردنی ده کردم، دهی پالوت فرمیسک به دو چاوہ
اوخهی آرامی دلّی من له سهفهری تهرکه و تورکومان گهراوه
ئهو آمانه تهّم نه برده بن گلّی و نه حویلّم به ساحیبی خوئی داوہ
ده سینگم پکه به حهمايال^{۱۷}، بلین: شوژمه حمود له بن ههنگلی ناوہ
توخلأ دهستت بینه، به لکو غه ربایه تیکهت له کۆل پکهوئی، زۆرت
عهزیهت و عازاب کیشاوہ

گهردنم وه کو کوپهی ههنگوینه و، ئهوه ورده ورده ژهقاو^{۱۸} ی له

سهر زاوہ ستاوہ

کولمهم هر ده لئی سیوه و ورده خوساری لئی دراوه
 پیٚت قهرز دارم، فدرمو ودر بگره کام و کاوه
 بابه پزدهی مرواری به ندیمان به عدهب ههل ده داوه
 دهرکی بورچی بهله کییان ده کردهوه، کلفه تان خه بهریان زانی،
 مزگینی و خه بهرداری و قاوه قاوه
 به حوکمی مهرزینگان زیژ و زه نجه قییمان ده کردهوه بلاوه .

۴۴

ئهوه سمیلنیکه خورمایی له سهر کولمینکه ناسک و شلك دانا
 ورده ورده لئوی ده بزوات له و مهست و خه رامانه
 هیندیک ده یانگوت: زوژی عهرشه و، هیندیک ده یانگوت: خیر،
 آخری زه مانه
 هیندیک ده یانگوت: له عهرزیه و، هیندیک ده یانگوت: خیر، له
 کهوال گه والی ده عاسمانه
 هیندیک ده یانگوت: دهنگی قاز و قولینگانه له گه والی عاسمانی،
 هیندیک ده یانگوت: خیر، ئهوه دهنگی شه پولی به حرانه
 هیندیک ده یانگوت: خیر، قافلده، کاروانه، هیندیک ده یانگوت:
 نه خیر، پایزه وهختی له یله و مه جروم خو لیک دانه
 ئهوه گوواره و کر مهک و ورده گژنیر، ئهوانن ده نکیمان ده چی بو
 چهوقی عاسمانه

هیندیکیش پنیان وایه: کاره کاره، شه ره بهرانه
 شوژمه محمود میوان بو ههتا سی زوژانه

ههقی خۆی وه گیر کهوت ای عهزیهت و عازاب و سه خهلتی و ساغاوی
تهرکه و تور کومانه .

۴۵

سبجه ینه به، ایستا گزینگ له سه رانی نه داوه
شهر بهت خۆریانه و پزیشکهی آو پزینی شوشهی گولآوه
چومکه^{۱۹} مهرزینگان شلکه و ناسکه و قهت نه شه مزاو .
لیتان مبارک بئ ئه و عه یش و ئه و له زهت و نۆشی
ئه و تولفه له ئه کوانی دلم دا ده خرۆشی
مهرزینگان رۆژ نیمه ئه گهر ئه و به دره به په شمینه نه پۆشی
له سهر ههر که مانی ئه برۆی به لئی خو نه ده جووشی .

۴۶

مامه زهش خه به دری زانی ئه گهر شوژمه حمود ها تو تده . شوژمه حمود
شهوئی مهرزینگانی بانگ کرد، کوتی: عه یبه ئه من لیبره کانه بم، ده چم ولات
داده مهرزینم، جا پاشان دئیم ده تگۆز مه وه، لازم به و ترس و له زه ناکا. جا
ئه وه شوژمه حمود له سهر رۆینه، ده لئی :

کیژی بۆنی تۆم له دهرونی قهت نابئی بلاوه
فیدای دوزولفی تۆم، ده لئی سومبولی خاوه
قوربانی ده مت بم، ده لئی شوشهی گولآوه
وه ختیگ ده بئی خه بهرت بۆ بینن، بلین : شوژمه حمود گه رآوه
وه ختی عه روسیه و، خودا بمان داتی ئه و کام و کاوه
دهرکی خه زینهت بشکینه، بلین: له عیلی دا فه قیر و داماو نه ماوه .

۴۷

شۆر مه حمود زۆیهوه. له وێ بو چل شهوان. هیندعه دالهت بو، له
وێ گورگ و مه زینکوه آوی ده خوواردهوه. زۆزینکی شۆر مه حمود بانگی
یارانی خۆی کرد، کوتی: یاران، ئەمن دمهوئ بگه زیمهوه، آمانه تو ملک
و ماشی خۆتان بێ، ئەمن عهروسیم به دهستوهیه.

ههتا ئهوه عهروسییه به دهست ئەمنهوه نه بێ تهواوه

ئەمن له خۆم نابینم کام و کاوه

زەش مار گازی له دلّم داوه

زەهری زشتۆته جەرگ و ههتاوه

دهرمانی دهردم به مه زینگانه و، ئهوه وختی ده لاین: عیلاجی کراوه

به خودای وهختیکی ئەگەر سووار دەبم، دەچم بۆ زاوه

ئەوه وختیش پەڕیشانم، کەس نه لای: بێ خهمه و دلای کراوه.

جا ئەوه شهوئیکێ شۆر مه حمود فکری ده کرد و آوی دههات له چاوه

سێ که زهتی له سهه یهك دهستی له زانی خۆی ده داوه

ده یگوت: آزاری دل زۆر گرانه، ئەمن به وه جەرگم بزاوه

شل و مل و سایه گهردنیکێ وه کو مه زینگانم له بیناری به جی ماوه

بۆیه ههه ماندوم و، دل بۆ له بۆ سووم و، ماندوم نهحه ساوه

سهفهری بیناریم له بهره، نه تهوی پیم ده لاین: داخولا شۆر مه حمود

بۆ گه زاوه؟

نازانن زنجیره ی زولفی مه زینگان ته نافه و له گهردنم کراوه

ههچهند ئهوم وه بیر دیتهوه، لیم شل ده بێ ههنگاوه؛ ئەژنۆم شکاوه

ئەو تیریکی لە گرنیی پستی من داوه
عیلاجی بە کەس ناکرئی، مەگەر بلین: مەرزینگان بە دەستی خۆی
دەری هیناوه

دە نا ئەو تیرە تەشەن دارە، جەرگم پز دەکا لە خۆن و لە زوخواوە
مەلین: شوژ مەحمود پیمیاوینکی بی عەقلە و عەقلی نەماوە
من دەچمەووە بۆ سەفەری بیناری، ای شەللاتە ژدەست و زودە گەژیمەووە دوواوە
چاری من مەرزینگانە، لئی دە بینم کام و کاو .

۴۸

شوژ مەحمود گەژاوە بۆ بیناری . نۆ سەت سوواری دە گەل بو ،
هەموی و لاغی سی سال بو ، هەموی پەژری شەهینی بە سەریهوە بو ، هەمو
خەنجەری نۆ دوپشکی زیژی لە سەر بو .

نەقیبی دوپشکی زیژ زۆر بە قییمەت گرانە
قییمەتی لە کن کەس تەواو نابێ لە سکه خانە
پەیدا نابێ لە خەزینە ی پادشا و سولتانە
چون [بیجگە لە زیژی] پیرۆزە یە و زەژوتە و لە علی زوممانە
خەنجەریان هەموی نیو گەزییە، چووار قامک دەمی پانە
دوژمنی نەبەز لە بەری بی ژوح و هەراسانە
ژمیان هەموی هەژدە قەفییە، ئەگەر ژۆژیکی دە گرن سانە
دە بی بلینی: ژەبی آگادارو بی مەلەکی دە عاسمانە
شوژ مەحمود بە جوریک ساحیب هەبەتە، دەولەتان تا پرس بەوی
نەکەن نا توانن سکه پخەنەووە سکه خانە

هیندیک ده لئین: جارنیک له جارن مه گهر وا بوئی ژۆسته می زه مانه
هیندیکیش ده لئین: فکری لئی مه که، سامی نه یزومه و قاره مانه .

۴۹

مامه ژهش خه بهری زانی که شوژ مه حمود دیتنه وه . له دلی خوی
دا کوتی: له به ینم ده با ! جا مامه ژهش ژدین سپی فه سادی بانگ کرد، کوتی:
پیم خۆش نییه مه زینگان بدهم به شوژ مه حمود. میراتی باب و با پیرم بار
ده کهم ، گیر نابم ، ده ژۆم بۆ به لخ و بوخارا . ئه گهر پچمه وئی دهستی به
مه زینگان ژاناگا، جا ههر قوژیککی وه سه ر خوی ده کا پکا! ئه وه مامه ژهش
باری کرد، چو وار سه ت مالی ده گهل ژۆیی. مه زینگان نیان ده که ژاوه ی نا
و چاویان به ست و یه کسه ر ژۆیین .

شوژ مه حمود ها ته وه به نو سه ت کهس بوک بگۆزیتنه وه. خه بهریان
دایه، کوتیان: مامت ژۆیی بۆ به لخ و بوخارایه ! ته واوی خه لکی بیئاری
به پیر یه وه چون .

جا به کهس ناچیته سه ری ئه و دونه یه ، بۆ کهس نا بیتنه وه ته واوه
حه وسه ت شه کی یه ک ددانی که وه سپریان^۲ گاو و گه ردون بۆ ده کرد،
شوژ مه حمود له سه فه ری ته رکه و تور کومان گه زاوه .

۵۰

جا ئه وه شوژ مه حمود ده لئی، کوتی :

به هاره، له خه لکی به هاره، قاسپه ی که وه و، مه راوی ده که نه وه گاره
گار و ناره ناره

له لانه وا یان^۲ ده بشکو تنه وه هه لال و به بیون و گییا به ند و خاوه ،

سه بجه ینان لئیان ده درئی نه ره مه خوساره

خهلکی سهرزه نیشتم نهکا ، نهلین : نۆسهت سووار سمیل سپی
 کامه ریان و چوکللی ههمه ره نندی له دووا سوواره
 ایدی خهلکی نازانن ، ئهمن نه خوش نیم ، له نیوزگم دادلم برینداره
 به دیباری بۆ مه رزینگانم هینابو گوواره و کرمهك و نۆق و تهلهسم
 و قهتاره

مامه زهش چاوی بهست و به یه خسیر بردیان بۆ بوخارا .

۵۱

خهلکی سهرزه نیشتم نهکا ، نهلین : سولتانی ئهسته مبولی له ترسی
 دهست و تیغ و شان و ژمبی شوژمه حمود خهوی نه دهزانی
 مه جبورم له وهیدا ئهمن زوخی خۆم پکه مهوه فانی
 خهلکی دهچنه زاوه چه یوانه کتیوی و آسک و جهیرانی
 ئهمنت دهرمهوه له بهر قدره زولفانت ، ئهگه ره وه کو زه شمار ده یهاو نیه وه
 سهر شانی
 ئهمنت دهرمهوه له بهر قولکهی گهردنت ، آوی کهه سه ره . سنگ
 بازار و دوکانی

مه جبورم وه دووات ده کهوم ، یا ده ژیم یا لهو دنیا یه ده بمهوه فانی .

۵۲

به هاره ، له خهلکی به هاره ، له من ناته واوه
 له کو سه رتی شانه به گیان هه لال و به بیون و گییا خاو تیک چز زاوه
 له باغی مه رزینگان هه تار و هه نجیر گولیان داوه
 جا ئهمن سهت داخ و مخافه تی ئه وه دهمکوژی ، زۆرم عه زیهت و
 عازاب و سه خله تی و ساغاوی له دووای به ژنیکه باریک و دوچاوی جووان کیشاوه

ټه برټ به من بمینې به پډی ژه شه دال، ده لینی فقی، موسته عید،
به قه له می کیشاوه

چاوت به من بمینې به ټه سټیره که ی گه لاونیز، ټه گهر له پښ مه لای
ماوهران دا له سهری هواری بیریان گوښی کیشاوه

کولمته به من بمینې به شه مامه ی حوت ژه ننگ، له کوژه بیستا نچیان
به جی ماوه

هک لالانم که ن گراویه باب! شه خته ی پایزی له لایه کی داوه

به دهستی باب و برایانی چاوی مهرزینگان به ستر اوه
خو من پی او یکی نامه رد نیم، خه لک ده لاین: له شوژ مه محمود
ایخسیر کراوه

هه تا شوژ مه محمود له سه فدری تهرکه و تور کومان که ژاوه

سبحه ی نی سهر زه نیشتم ده که ن، ده لاین: مهرزینگانی لی ټه ستیندراوه
قه سم به وهی که م ټه گهر بیناهی چاوه

هه تا زیندوم و روح له سهر یه خه ی کراسم ماوه

ټه من ده ست هه ل ناگرم له و مژانگه ی ټه گهر ده لینی تیره و له
که وانت ناوه

گراویه بابم، نه ت زانی ټه من عه زیته و عازابم زور کیشاوه؟

۵۳

سهرم دیشی، دل م ژا ناوه سټی له بهر ټه وی ژان وله بهر ټه وی ناسه وری
له بهر دلی من چاوت وه کچاوی بازه و ټه برټ وه کټیژه پډی سهری
ټه گهر جار جار دټه سامالی و جار جار خو ی داوټه بن که والی هه وری

ئەگەر ماندو بو بێ، دەنیشی لە سەر بەردی هەوار خدری
 لە زۆژنیکەوه عومرم ئەگەر بەسەت ساڵ زا بێری
 دیارە شوژ مەحمود دەست لە بەژنیکە باریک و دوچاوی کال
 هەل ناگری .

۵۴

لە دلێکە من گەزێ چەندی لە هیشە و چەندی لە ژانە و چەندی
 لە برینە
 ئەمنت دەرمهوه لە بەر بەژنیکە باریک، پۆزی بەلەکی سەربال شینە
 کاکە مەم ئەگەر خۆی بە هیلاک دا کەنگی وەک تۆ جوان بو ئەو
 خاتوزینە .

۵۵

لە دلێکە من گەزێ چەندی لە هیشە ، چەندی لە ژانە ، بە هیچ
 دەرمانیک ژانی نەشکاوه

هیندیک دەلین: بریندارە، هیندیک دەلین: ئەنگوواوه
 هیندیک دەلین: دەردی موفا جاییه، هیندیک دەلین: دلی سوتاوه
 هیندیک دەلین: آزاری سەرعه، هیندیک دەلین: پەریان دەستیان
 لە دلی داوه

هیندیک دەلین: زولفی مەرزینگانە، تەنافە و لەگەردنی کراوه
 هیندیک دەلین: خیر، تیرە و لە جەرگی دراوه
 ئەما من بو خۆم دەزانم، دەردی بێ دەرمانمە، کارم کراوه
 مەگەر بە دبتنی مەرزینگان ئەو خەم و پەزارەیه لە من بێی بلاوه
 دەناوه بزانی پیمەردی میرانم لەسەرە، گسیانی شوژمەحمودیان کیشاوه.

۵۶

جا خو مەرزینگان لەکن من مەرزینگانی
 لەکن خەلکی بێ قیمەتی، لەکن من زۆر بە قیمەت گران
 لەکن خەلکی زەواجیکت نییە، لەکن من لەعلی زوممانی
 بە مندالی لە جەرگی منت داوە تیریکی نییانی
 لەکن تۆ نەبێ، لەکن کەس وەگیر ناکەوێ دەرمانی .

۵۷

مەرزینگان ھەر لەکن من مەرزینگانە
 لەکن من چاوی کۆترە و لیبی ون بوو ھیلانە
 لەکن من بەرخە کۆر پەلەئە دووای مینگەلانە
 لەکن من گەوھەری خەزینەئە شاھ و سولتانە
 ھەر لەکن من موختەبەرە، لە بەر دلانە
 یان دەبێ سەری خۆم بەرمەوہ گۆز و گۆز خانە
 یان دەبێ سەری خۆم پکەم بەگۆی مەیدانە
 نازانم ھەق دەستی ایلاھی چارە و قەلەمی منی لە ئەزدل چلۆن دانا
 یان وە دووات دەکەوم بۆ بوخارایە، لە وئ لەگەلت دەبم بەھاوژان
 و آملانە .

۵۸

بریا سبجە بنانم بدیایەئە کە ھیندیک دەلین : زۆرە و ، ھیندیک
 دەلین : شەوہ

چەند خۆشە دەنگی باز و نالەئە مراوی و قاسپە قاسپی کەوہ !
 زاو کەران ئەسپیان ساز کردووہ جوت جوت پیکەوہ

شل و مل و سایه گهردن ههستاون، ئەما چاوبیان ایستا بۆ له خهوه.

۵۹

ژاوکه‌ران ولأغییان زین کردوو، حازر بون بو ژاوی
 ئەمن فکر له گهردنیکێ به‌خاڵ ده‌که‌م، ئەگهر سبچه‌ینان دینیته‌وه
 ورینگه‌ی خوئاوی

ئەمن ئەو دنیا ژوناکه‌م، به‌خودای، خاتر جه‌م، به‌بێ تو ناوی .

۶۰

جاژچی جاژ پکیشی، ولأغان له‌مه‌یتەر خانه‌بیننه‌ده‌ری
 شوژ مه‌حمود له‌خۆی داوه‌تانوت و حونه‌ری
 له‌ته‌پلی سه‌ری ژا تا به‌ری پپی، لینی ده‌ژری غیرت و جه‌وه‌ه‌ری
 خه‌ونم دیوه، داخولا ئەو سه‌فه‌ره‌چم به‌سه‌ری !
 زه‌بی مامه‌زه‌ش هه‌ر ژۆزه‌ی مه‌یتیکت له‌مالی به‌رنه‌ده‌ری
 مه‌رزینکانت له‌من دور خستۆته‌وه، چۆنی پپی به‌رم زه‌فه‌ری
 به‌ژنت به‌من بمینیی به‌غه‌لنی به‌ک ساله‌گه‌دیته‌ده‌ر له‌ده‌رکی میر
 و به‌گله‌ری

بو نوکه‌ریکی متمانه، له‌پیش دا قاقه‌زیکم به‌قاسیدی بو بوخارا به‌ری
 با به‌س به‌خه‌مناکی، له‌دو چاوی به‌له‌ک ورده‌خوئاوکه‌ی فره‌ینسک
 هه‌لوه‌ری .

۶۱

ولأغی سوواران هه‌مو له‌مه‌یتەر خانه‌هاتنه‌ده‌ری، پاکێ چونه

سه‌ر سانی

آزه‌حمان به‌گ و ناجی به‌گ و شالی به‌گ و توپال به‌گ، حوکمیان

هاته سهری؛ با بزۆن بۆ به ندر گهی قوشخانی

ساز پکهن باز و شه هین و شمقاز و، با بیته سهر حال تهزلانی
ههتا پۆزی به لهک و کهو بیتهوه سهر زۆزی لیدانی
له بهر چریکهی بازان کهرویشک ایسزاحت نه گری له گهرمه لانی
هم به عینوانی زوئی و هم بۆ پهیدا کردنی شلکه مهرزینگانی.

۶۲

چومه سهفهری ته رکه و تور کومان به پزیشکهی خون و به گهرو تالی
چومکه مهرزینگانیان له من ماره کرد بو به مندالی
دابویان به من به خوشی و به شاره تی و به حالانی
بویه دایمه ئه من دلم له ژانه، بۆ وی ده نالی
نهمزانی لیم ون ده بی به ژنیکه باریک و دو چاوی کالی
ئه لعانیس ده بی وه دووای پکهوم، ههوه لین به شیر و به خه نجهر و

به کۆپالی

ئهو جار ئه گهر نهمد بیهوه، دوو زده سالی بۆده کم فه قیری و گه دای
و عه بدالی
با بۆ که سیکی دیکه به میرات به جی نهمینی دو چاوی کالی،
قهدی شمشالی.

۶۳

له پشتی ولاغان ده کرا زینیکی موژسه ع و له زاری ولاغان ده کرا
ددانه لغاوه

شوژ مه حمود له پیش دا پیی له سهر راستهی زکیفی دا ده ناوه
به بیناری دا ده زۆیی، جار جار به نهرمه و جار جار ده یخسته پزتاوه

ده پگوت: ئەهلی بیناری، ئەوی له گهلم هاته تهرکه و تورکومان
له گهلم گهزاوه

ئەوان له گهلم من سینگی خۆیان به مهودای خه نجهریوه ناوه
ئەوان له گهلم منیان دیقاع کرد، له گهلم منیان لی قهوماوه
هه رکهسی دوزهنیکیان له سهه بشتی زکیفی فزی داوه
ئەوان پیشیان له سمیل سپی کامهریان و جوکلی هه مهوه ند ومیری
گیلانکیسیان و سورچی و زوراری و داودی ده گیزاوه

دوزمنیان لینی شل ده بو هه نکاوه و، ئەز نووی شکاوه
ئەمن بو ئەو سه فه ره ده ژوم، ده ولت زییاد و مال آوا
ئەگه هات و لهو سه فه ره مه رگ نه بو، بلین: شوژمه حمود گهزاوه
ایستا هاچهرم له ده رکی خه زینه نه داوه

عه بو توپ و مه جیدی و فه ره تی و زیزی سپی، به خه لات ده که مه وه بلاوه
جا خه لک ده لین: شوژمه حمود بناغه ی ده وله تپی له بیناری دا ناوه
ئەلعان بویه خه لاتم به کهس نه داوه، سه رم لی شیواوه، زیم لی
گوژاوه، برینی دلم کولاره مه رزینگان له من اینخسیر کراوه
بابی بو بوخارایه ی بر دووه، نازانی شوژمه حمود له سه ر خووانی
زینی هه ر ماوه

مه گه ر عومر ته قازا نه کا، ده نا به خه نجهری دم زهش هه لی ده که نم
هه ر دوک چاوه

کاتیکی خه بهر و زانی، کوتیان: کهزاوه ی مه رزینگان له به لخ و
بوخارا گهزاوه

جا ئو حەلە گاو و گەردوئە، دەلێن: چوار سەت آسک و جەیران
 و شەکی بی ددان لە پێش کەزاوی مەرزینگان کوزراوە
 مامە ژەش بەد بەختە و، بەشی بە دنیاوێ نەماوە
 پیاو نابێ بۆژنان لە دەستی خۆی بەرێی غیرەت و جەوھەر و میری
 و پیاو

ئەما چیکەم وە نازانم ئو دنیا بە ئەگەر خودا زۆیناوە
 بی مەرزینگان بی آقلم، آقلم لە کەللە دا نەماوە
 چومکە مەستە، شل و ملە، سایە گەردنە، تەعامی بەهەشتییە خودا
 لە دنیا بە بۆ منی داناوە

بە بی مەرزینگان دنیا ی زونم ناوی، تاقەتی پیاوێتی و بیناهی
 چاوانم کەم لەکن ماوە

سەر زە نشتی من مەکەن، تیری عیشقە راست و چەپ لە جەرگم دراوە
 ئو برینە بی دەرمانە، کەس ئو دەرمانە ی بۆ من نەهیناوە
 ژن و پیاو، خان و بەگلەر و آغا و نوکەر تیگرا لە کۆزە ی
 گریانیا ن دە داوە

دەیانگوت: شوژ مەحمود شیتە، نازانی یازدە هەزار کەس چاوە-
 زیی وین، حوکماتی لە تەرکە و تورکومان بە جی ماوە
 وە دووای مەرزینگان دە کەوێ، هەقیشیەتی؛ مەرزینگان خۆری
 بەهەشتییە و خودای تەعالا بۆ سەر ئو دنیا بە ی هیناوە .

له شوژ مه حمود جووانه سه‌ر و سوواری و ژهخت و آوزه‌نکیه
 سووار بووه له ولاغینکی شیر خه‌زالی عه‌سله گول گولیه
 یوسفی میسرینه و زوله‌یخا دییار نییه
 ژه‌بی به دور بی له دهرده و له به‌لایه، له تیری غه‌بییه
 ژه‌بی لهو سه‌فه‌ره بیته‌وه به ساغی و به‌سلامه‌تییه
 آگادارت بی چووار یاری نه‌بییه
 عه‌با به‌کر و عومبه‌ر و عوسمان و عه‌لییه
 آگادارت بی سه‌هیدهل موژسه‌لین، که بو وی به‌خه‌لات هاتوو
 قوزعانی عاسمانیه

چون مه‌قبول و موخته‌به‌ری دهرگای ژه‌بییه
 ژه‌بی شوژ مه‌حمود شانت نه‌گرئی به‌ر به‌ختی و نه‌گه‌تییه
 آگادارت بی وه‌یسه‌لقه‌ره‌نییه
 آگادارت بی خدر، نه‌گه‌ر دایمه له چول و بد‌زییه
 ژه‌بی مامه ژه‌ش بگرئی آزاری گولیه .

۶۵

شوژ مه‌حمود سووار بو. بینار هه‌مووی ژینگای هه‌وسه‌عات له‌که‌لی
 هاتن، به‌ژینان کرد .

جار جار شوژ مه‌حمود آوری عیشق ده‌هاته نیوی دلیه
 ته‌کانی ده‌دا به‌ولاغی شیر خه‌زالی سم ته‌به‌قی عه‌سله به‌حریه
 جار جار لاژئی ده‌بو بو ژاوی حه‌یوانه کتیویه
 ژه‌بی تاوت نه‌درئی له خووانی زینیه

جار جار تیره ندازی ده کاله قورینگ و قاز و خاصه سیمه
 پهرندهن، نهوان دفرن، به وان ده لئین: بالندهی عاسمانیمه
 تیری به خه تهر ناچی، له زاوی نیریه کیوییه
 پینج و شهش به تیزی شوژمه حمود قورینگ و خاصه سی ده هاتنه وه
 سهر به حریمه

آگاداری بی ایمامی زه بیانیمه
 موسای که لیمو لالا، که گو فتو گوی بو له گه ل ایلاهییه
 زه بی آگادار و هاوژیت بن چل سوواری غه بییه
 دوزمن زور خوشحالن، ده لئین: شوژمه حمود له گوژی نییه .

۶۶

مامه زهش نیوهی زیگایه زویبو. گه ییشتنه دهشتیکی پان و بهرین
 و کاکلی به کاکلی. جینگایه کی به گجار خوش و زمه ند و شیناوه ردبو، چیمهن
 و میرگ و آو و لهوژیکلی زوری هه بو. چو هیکلی گه وره بهوئی دا دهات،
 له هیچ جیمه که وه بوواری نه ده دا. له سهر نهو چومه پردیکیمان ساز کرد
 بو که به گجار زور کون و له میرینه بو، به بیر کی کهس نه بو. هاتو چویه ک
 بو بایه، به سهر نهو پرده دا بو .

مامه زهش لهو دهشتهی چادری هه لدا، چه ند زوزان لهوئی ماوه .

۶۷

نهو چول و بیبا بانه کابرایه کی لی بو، لئینان پرسی: چکاره ی؟ کوتی:
 پرده وانم، ایوا هه یه شتیکم ده داتی و ایوا هه یه نامداتی، آگام لهو پرده
 ده بی. مامه زهش عیله که ی بهژی کرد و بوخوی گه زاوه کن کابرای پرده وان.
 بانگی پرده وانی کرد و کوتی :

پردهوان، ئهمن عیلاجم نایا
 پیم وایه ئهمن ده بمهوه توشی آزاری دهردی موفا جایه
 ئهمن قسیکی زور گهوره و گرانم له دلی دایه
 ئهمن به تو ده لیم و ئه توش ده سپیرم بهو خودایه
 ئه گهر دوروست کونه ندهی عهرز و عاسمان و تهواوی دونیا یه .

۶۸

پردهوان کوتی: به وهی کهم ئه گهر ئه به دیه
 قسهی تو له کن کهس نالیم راستیه
 سوراغی له کن کهس نییه
 به من بللی قسهی خاتر جهمی و ئه سه حیه .

۶۹

جوگمه^{۲۲}ی ده گرت و ده یگوت: پردهوان دهستی منت بیتهوه

به دامانه

تو ئه و کهسهی خالقی عهرز و عاسمانه
 کوژه خاتر جهم به ئه نعمات ده بیتهوه سی سەت زیژی به قیمەت گرانه
 پاش سی زۆزی دیکه ده بینی له دهره ی ئه و پرده ده بیتهوه به زۆزی
 عهرش و آخری زه مانه

نو سەت سووار دین، سووار یکیمان له پیشه وه یه، گه وری ئه وانه
 خه نجه ریکی دم زه شی عه سله ده بیانه
 راست و چه پ له که له که ی چه په ی دانا
 با دهستی پچیت بو هه ل کیشانه
 بو زۆزی دل هیشان و لی قه ومانه

چومکى له سهر مراده دايمه له زاوى قه ندیلی مامه کویيان و

حه ساری سه کرانه

شهو زاوى ده باته ههوارى بیریان و کوسره تی شاله به گیانه

وه ختی نیوه زویه ده چتهوه زوبارى جود یانه

زاوى وی آسکه و کهوه و کهرویشک و جهیرانه

عه سللی مه تلله بی منه، کیرینکم ههیه نیوی مه رزینگانه

ئه کهه بیتهو بهم گاتئی به قه تلم ده کهه یه نیی، ده مکاتهوه بی گیانه

ده گیزیتتهوه شل و مل و سایه گهردن و آرامی دلانه .

۷۰

برده وان وه ره مهرد به قسینکت بیی ده لیم مه یخهوه پشت گوینه

ئه من زورم بهو قسه یه تهما پنییه

نه لینی: مامه زهش هات و دیتم لهو برد و لهو زینیه

چومکه توشی کیشه ی ده بی، قسینکی بیی ایحتیبار و بیی جینیه .

۷۱

ئه گهر هات و ئهوسووارانهت چاو بیی کهوت و له تو بو نهوه به میهمانه

نا به لهدن، لیت ده پرسن گو فتوگو و قسانه

بلی: مامه زهش زویی، کیرینکی ده گهل بو نیوی مه رزینگانه

له کهله ی خوت بده و، ده ست بدهوه له زانانه

بلی: زه بیی نه میتم، نه ریم به زینانه

کوتی: چپکه م ئهوه ئه من ده بهن بو سد فه ری گهوره و گرانه

شور مه محمودیش ئهوه له تهرکه و تور کومانه

قاسیدیك نییه به عهرزی دا خه بهرم بو بهری، خو مه گهر خه بهری
 بو پچی له عاسمانه
 ئەمن بو بهلخ و بوخارا ده بهن و ژۆژی هه ناسه ساردی و دهست
 لیک بهردانه .

۷۲

پردهوان، بلێ: ژۆری به خۆی هه ل کۆت وهه لی پالاوتن آوی چاوه
 قهره زولفی په ری شان کرد بون، هیچ آگای له خۆی نه ماوه
 ده یگوت: پاش شوژ مه حمود ئەمن په ریان دهستیان له دل م داوه
 چپکه م، چم لی قهوماوه، بو عاقل م په شو کاوه!
 مردن خو شتره نه وه کو بلین: مه رزینگان ایخسیر کراوه .

۷۳

مامه زهش نسجه تی پردهوانه کهی کرد، کوتی:
 پردهوان، ههزار جار دهستی منت به داوین بی، ئەو ژیه که سیکی
 دیکه ی پی دا نایه
 ئەگه ئەو دهسته سوواره هاتن، له سه ریان دژوا پۆلیک شه هین و
 له داوینیان بزەن و هه ل لا هه ل لا یه
 که متر ئەو دنیا به پیاوی وا شوخ و شهنگی تی دایه
 بگری، بیارینه، بلێ: مه رزینگان خۆی هاویشه گیشراوی ده لیا یه^{۲۳}.

۷۴

دهستی منت داوین بی، قسه کانم هه موی به جیه
 هه چ قسیکی کردم، سی سه ت زیژم پیه
 کارم بو پکه ی جی به جیه

سۆندی بۇ پىخۇ، بلىڭ : مەرزىنگان خۇي ھاويىشتە گەزى پىردىيە.

۷۵

دەستى مەنت داۋىن بىي پىردەۋان، بىگىرى و بىبارى

بەھارە، تازە كانە ئەنگوتوۋە گۈلى ھەنارى

عاشق دىيان بىرىندارە ۋە كو گازی ماری

بلىڭ: مامەزەش زۇيى ، ئەمما بەخولای مەرزىنگان خۇي ھاويىشتە

نېو گەزى زوبارى .

۷۶

مامەزەش شەش سەت زىزى يەك سىكەي دا بە پىردەۋانى و گەزاۋە.

مەرزىنگانىش بە دزى گەزاۋە كىن پىردەۋانى. نەھلەت لە پىردەۋانى! سلاۋى

لە پىردەۋانى كىرد ، كوتى :

پىردەۋان دەستى مەنت بە داۋىن بىي، ئەمەن خىراپىم لىي قەۋماۋە

دلى مەن ھەنارە و سەرى ئەۋ ھەنارە پساۋە

ۋەختىكى ئەگەر شوژ مەحمود ھات، عەجىب شىرن لاۋە !

پىي بلىڭ: مەرزىنگان دەگەل مامەزەش زۇيىن بۇ بەلىخ و بوخارا

ئەمما گەزاۋە، لەگەل مەن تاۋىك زاۋەستاۋە

چاۋە زىيى شوژ مەحمود بو، ھەلى دەپالۋتن گۆشەي چاۋە

دەتگوت پۇزى بەلەكە و، قاز و قولىنگە و سەرى لىي شىۋاۋە

دەتگوت سورە قورىنگە و شىۋارە^{۲۴} و داۋيان بۇ دانائە .

۷۷

دەستى مەنت داۋىن بىي ، بلىڭ: يەگىجار زۇر كىيىكى سەر بە خۇيە

شل و مل و چاۋ ھەلۇبە

یه گجار زۆر چاوه زۆیی تۆیه

دهرده داره، برینداره، دهرون پز له بو سوویه .

دهستی منت به داوین بی پردهوان، خاتر خومه

زۆر چاوه زۆی و دل زه نچدرۆمه .

۷۸

آخر به وهی کهم ئه گهر ئه به دیه

شهماه و شهماه زه نکیننی من بو کهس نابیی به میرا تیه

خاتر جهم، له شوژ مه حمود زیاتر، بهشی کهسی دیکه نییه

باب وهلی نیعمه ته و، ایختیار له دهستی خۆم دا نییه

ئهوه ده زۆم و لیت ده کهمه وه خودا حافیزیه

ئدوه بیست زین و شهرت بی ئه گهر هاتمه وه بت ده می چه و سدت

زۆری یه که سکهی زۆری سپیه .

مهرزینگانیش گدراوه، زۆیی. پردهوان، زنه کهی کوتی، پتی کوت:

به قسهی مامه زهش پکه. زن هاسانی میرده .

۷۹

شوژ مه حمود له تاو مهرزینگان ئهوی عهقل مهعنا بی نهی ما بو،

ده یگوت: نه مینم، کیژی به له که زهردیان برد !

به وهی کهم ئه گهر بی مه کانه

عهرز و عاسمانی به کفله کو نیک دانا

نه به ولاغم ده گرمه وه و چانه

نه بو خوشم ده خۆم پارویک. نانه

خهلات هات بو نو کهرانه

ده يکوت: مام ده بئ له جيگای باب بئ، تهماشای چي له گهل تهمن
 کرد! له ده ستم ده رچو کپره کهی نيو مهرزینگانه
 مه گهر به سئ زوژی دیکه پچیتهوه په زری عاسمانه
 ده نا شهرت بئ سه که تی پکه م و بیکه مهوه بئ گیانه
 چومکه شهو زو به مهرزینگان ده کا و، لئی تیک ده چئ زنجیره ی
 ده زولفانه

ئه لماسی سپی ژه ننگ دینئ له ها بهینی سینگ و مه مکه نه
 ههک نه میئم! نه وه کو خهوی بشکئ له چاوانه
 عاجز بیئ ئه و شل و ملی له بهر دلانه
 مردن بو من چاکتره له و حه سره ت کیشانه
 ههک نه میئم! نه زیم به ژیمانه

به سئ زوژی دیکه ده گیز مهوه که زاوه ی یاقوتی عه بدولحه سهن و
 له علی ژومانه
 جا ئه و هه لی گهر دنی ده که مهوه حه وزی که وسهر و به زنی ده که مهوه
 به به یدانغی ژومانه

له بن وی دا ایستیزا حه ت ده که م ، ئه و هه له ده گرمه وه آرامگا
 و وچانه

چومکه به خوم نییه، له جهرگی داوم تیریک له پشتم بو تهوه به په یکانه
 به خودای جووانم ئه ماما وخته زونا کاییم بیژئ له هه رتک چاوانه
 بوچی ئه وی کیرئ شل و ملی نيو مهرزینگانه
 ته رخی ئه و حوریا نه یه ئه گهر خوداوه ندی میری مه زن له به هه شتی

باقی دانا .

۸۰

ئەو شۆژ مەحمود ھاتە پردی . پیمساویک بو وەك زیژی . پردەوان
 عەبەسا . شەو کەتی پوری پەشەنگ یانی ئەفراسیاب وا نەبوو . کوتی :
 پردەوان ، تۆ ئەو خودایە ی ئەگەر ئەبەدیە
 بمدە یە خە بەریکی بە راستی و بە ئەسە حییە
 ئەمما بلین : قسە ی تۆ راستە و درۆ ی تیدا نیمە
 کورژە درۆ پکە ی دە تەبەستم لە کلکی ئەسپیە
 بە خۆنی تۆ عەرز ی دە کەمەووە کەسک و سور و لیمۆییە
 چونکە دل ی من لە ژانە کەس آگای لە دل ی من نیمە
 زو بە بمدە یە خە بەری بە متمانە و بە ئەسە حییە
 مامە ژەش ھات و زۆی ، سەرداری بێناری ، بو سەفەری بەلخ و
 بوخارا ، تۆ بە چاوی خۆت دە تدیە
 کەژاوت دی ، دە گەلی بو شلکە بیزا ، ئەگەر دە لینی تازە ھا تۆ تە
 دەر لە بن ژندوی دە بەدفریە
 مەلە کە ی گەوھەر تانج سور و سپیە
 کەژاوی یاقوتی عەبدولحەسە نە و ، پێشی کەژاوی زیژی سپیە
 کەژاویان ناوہ لە دو وشتی جانی بنی جانییە .

۸۱

ئەتۆ توخلاً پردەوان پیم بلنی لە گەلی بو هیچ حورمی و کچ و ژن
 بو خۆت چاوت پی کەوت بە شل و مل و سایە گەردن
 ئەگە کەس چاوی لە بەر ھەل نایا ، دۆست ھەتا وە کو دوزمن

چۆنت خانە خراب کردم آرامی دلی من !
 باغچهی هه لاله و به بیون و سۆسن
 بۆ جهرگک و دلی منت هیلاک کردوو، کردو ته کون کون ؟
 ئەگەر ئێو دەستی پێدا بینی ئێو هه له زانی ده شکێ برینم ، ئەمن
 دەبمەوه هیندی و هیمن .

۸۲

زۆی بابی زەش بێ پرده وان، بۆ نه گریا !
 کوتی: ئەمیر، بهو ئەلیاسه کهم ئەگەر دایمه خه ریکه ، مەعموری
 به حرا نه
 بهو خدره کهم ئەگەر دایم فریاد زه سه و، مەعموری چۆل و به زیا نه
 بهو محه مەده کهم ئەگەر خودا له خۆ شه ویستی وی دنیای دانا
 به نوحی نه بی کهم ئەگەر عومری وی گه یشته وه به نۆسه ت سالانه
 له خزمه تی تۆ دا درۆ ناکم، هیچ ناش کهمه وه بوختانه
 بۆ چی بۆمن ایعتیزازه، پیم ده لێن: درۆ زن بو ئه و پرده وان
 دهستی ده دا له زانانه، آوی ده هات له چاوانه
 به له عنه ت بێ وه ک ئەزایل، تۆقی له عنه تی بێ له ملانه
 جا هیچ فه رقی نییه، ئەویش هه ر شویره و هه ر شه ی تانه
 له ته پلێ سه ری خۆی ده دا و دهستی ده کرد به گریانه
 پرده وان ده یگوت: برینت کولا نده وه، ئه و درده م تازه نا کرێ ده رمانه
 کێژیکیان له گه ل بو، شل و هل، نیوی مه رزینگانه
 بالاً بلمند بو، گه ردن که شان

به گجار زۆر قسه زان و عاقل و له بهر دلانه
له زینگایه گدراوه ، نازانم شوژ مه حمود کییه، آخ و چه سرهت و
داخی بو شوژ مه حمود ده کیشانه

ده یگوت: پاش شوژ مه حمود، مردنم پئی خوشتره، نامهوی ئه و ژیا نه
گهردن باغیکی له ملی دا بو، ئهوی به قیمهت گرانه
شل و مل و سایه گهردن، تام خوش و بۆن خوش و له بهر دلانه
ههك نه ژیم! نه مینم بهمانه

به خوی و به ژنی له بانگییان دها و، ده ستیان ده کرده وه به گریانه
کوتیان: مهرزینگان زۆری به خوی هه ل گوت ، ده یگوت هاتومه
سه ر خو کۆر کردن و سه ر ئه وهی خو بکه مه وه بی گیانه
گه لیککی به شوژ مه حمود هه ل گوت: گه لیککی آخ هه ل ده کیشانه
آخ! ده یگوت چیکه م ! گه لیک عه زیه ت و عازاب و سه خله ت و
ساغای کیشا له ته رکه و تور کومانه
آخری ئه و زۆکه م چا و پئی که وت، بیم بو ته زۆری آخری و ده ست
لیک بهردانه

تازه چاومان به یه کتری نا که وی هه تا ئه و زۆردی خوداده کانه وه دیوانه
مالم خرابو، ژه بی کۆر بم له چاوانه
خوی له چۆمی هاویشته و ئه لعان قه بری وی زگی ماسییا نه !
شوژ مه حمود ده عه به سا، هه یچ له کنی نه ده ما روح و گییا نه
قرمه ی له خه نه جهر ده هینا، ده تگوت ئه میر ئه رسه لانه
سه عاتی هه وه ل پرده وانێ هه ل دزی، ده یکرده وه بی گیانه

ده يگوت : به آواتم خواست بو ئه تو دم ده يه ي خه بهري مردني
مهرينگانه !

كوتى : ماله كه ي آور تي بدردهن، وه دهر نه كهون مال و خيزانه .

۸۳

جا شوژ مه حمود هاته سهر پردئي و كوتى :

مهرينگان، چپكه م هه تا ژوژي قيامهت له من بويه وه قاتى
چاوت به من بمينيته وه به ئه ستيه كه ي ژوژي ، ئه گهر گهز و
نيويك له پيش بانگي مه لاي ماوه ران دا ده هاتى

قه ره زولفت به من بمينيته وه به گهز و نيوگهزه كه ي ژه حيم خه ياتى
به ژنت به من بمينيته وه به داري فندق ، ئه گهر به ئه مري خوداي
له عه رزي دهر ده هاتى

شل و مل و سايه گه ردن له وي ئي نيازبان ده كرد و كه ي خودا و ژدين
سپي له وي ئي ده يانگر ته وه مه جليس و جههاتى
ئه وه مباره كي تو يه لپي ده بارينه وه ورده نو قل له گه ل ژيزه ي شه كر
و نه باتى

ئه و كه سانه ي ئه گهر سبه يه ينان زو ده چنه مه جليس و جههات و حو كماتى
ئه گهر بيته بن ئه و داره ده يان بي هونه ر و غيره ت و زاتى
چو ن آخري وام لپي هات له من بويه وه قاتى !
جا ئه من له بو چمه حاكمه تي كا وه ولا تي .

۸۴

كولمهت به من بميني ، هيئديك بلين له عله و ، هيئديك بلين گه وه ره
قولكه ي گه ردت بو من جهوزي كه وسه ره

ماچی تۆ بۆ من گو له دنیا دهر کهره
 جا خو نهمانی تۆ بۆ من باسی سه ره .
 کوتی: میراتی من بۆ سهردار عیلان به جی ده مینیی. له سدرزا خوی
 ده دهریا به هاویشته .

۸۵

مه زینگان ته گهر زانی شوژمه حمود نه هات، سهت زیزی دا، کوتی:
 به گیت نهوه بۆ سه ر پردی . ته گه هات، دیتی سووار هه مو کلکی ولانغان
 شین کردوو. ایدی زینده گانی لپی حهرام بو، کوتی: مالم به قوزئی گیرا!
 جا کوتی:

سووارینه، وهرن له دلنیکه من گه زین، نه وه چ- بوه، چ- قه و ماوه
 ته ی لهوی خه بهری له نه دیو و له نه کاوه!
 کوژه! خو ژاسته ده لین: شوژمه حمود له گیتری دهریا به داخنکاوه
 سه لای گه و ره و گرانم لپی ژابو، که سم له ماله باوانی نه ماوه
 شه رت بی پاش تۆ به خهی که تانی من بۆ کهس آواله نه کراوه
 تا نه و ژۆزی ده لین: ژۆزی قیامه ته و ژۆزی عه رشه و خودا دیوانی
 داناوه .

۸۶

کوژه گهزی سوواران، بۆ من پکه نه وه شه زنا خپوی و جلیتانی
 تا من سه رم به رمه وه سه ر شیلینگی کوپه له ی ده خم خانی
 له بۆ سوواره که ی ته رکه و تور کومانی
 له گیتری دهریا به داخنکاوه و بۆ ته وه بی گییانی .

۸۷

له دلیکه من گه زین چه ندی له هیشه و چه ندی له ژانه
 جا ئەمن بۆچیمه ئەو زینده گانی و ئەو ژبیانه
 که سیکی دیکه له سینگ و بهرۆکم بگیژی پهنجانه
 میراتی شوژ مه حمود له گهلی بیتهوه به آملانه
 ههلبهته مردن خوشره لهو ژبیانه .

۸۸

سووار بۆم پکه نهوه جلیتان و شهزناخپوییه
 بۆم بگیژن گهرمه شینیک، ئەگەر چی هیچ شتیک لایهقی شوژمه حمود نییه
 چون ئەمان شوژ مه حمود کفنی وی زگی ماسییه !
 جا ئەمن ئەو جارە که دا بنیشم به زینده گانییه
 چه پله لی دەن، بلین: مەرزینگانیان برد به بوکییه
 عاقلمه ندان بلین: عافرت هیچ نییه و بهقای بۆنییه
 وه لااهی کفنی میش زگی ماسییه .
 له چه پلهی دا و ئەویش خوی ده ده ریایه هاویشت .

۸۹

مامه زهشی توله باب پرسییاری کرد، کوتی: مەرزینگان کووا؟ کوتیان:
 سی زۆزه گه زاوه تهوه. مامه زهشیش گه زاوه . سوواره کان ئەو بهره و بهری
 پردی یان لی گرت. پرسى: ج-بوه، ج-کراوه؟ کوتیان: حال و موقهدهه زیکى
 وایه. گریان و داد و فیعان دهستی پی کرد. مامه زهش له سهر پردی هات و
 چو. حهوت برزای دیکه ی بو، ئەوانیش گه زانهوه، کوتیان: مامه زهش بۆ
 نه هاتهوه؟ ئەوانیش هاتنه سهر پردی، که وایان زانی ، مامه زهشیان گرت ،

له نښوه ژاستی به حرئ یان هاویشته .

جا ههر میرزای بانگ کرد خوی حاشیهی دانا

دانای عاقلمه ند ژویی زه مانه .

جا کوتیان: فکر! ایمه چۆن ټه و جه نازانه له ده ریایه بینینه ده ری؟

چاوش و دهوول و زوز نایان هیئا، لئی یان دا. جه نازه وه قهراغ آوی که وتن.

شوژ مه حمود و مه زینگان ده باوش یه کتری دا بون. به حه سره تیکی زور

ته سلیم به خاکئی یان کردن .

۹۰

ټهی دنیای ویران، بناغه زوخاوه

دل به کووت خووش کهم دنیای ناته واوه

چینکا و ژینگای شیران تیک دراوه

له ده ریایه دا شوژ مه حمود و مه زینگان خنکاوه .

نو سهت کهسی بو ههر له جه ماتئی

لهوی شیرن بو حوکم و حوکماتئی

دنیای بی وهفا کهست ناگاتئی !

یان ساحیب جه وههر یانه بی هونهر

یان فهران بهردار یانه ټه مهر بهر

تا شا تا سولتان تا میر و به گلهر

دنیای بی وهفا بو کهس ناچته سهر .

ټهی له وی کاوله دنیایه

بو کهسی نه بو شهرت و وهفایه

جووانان دستیان پی ده گرت، پیران دستیان لی بهردایه .
 چهند خانم و خاتون، زولفی عه مبهر بو
 ناسک جه بینان، شیرن چاو و برؤ
 ساحیب جه وههران، کولمه وهك لیمؤ
 عاقیبهت مهرگه، من دسته و ئهژنؤ .
 چهند ژۆلهی جووان چاك بالآ نهستهرن
 هموی چاوه ژیی جهوزی کهوسهرن
 چهند میر و بهگلر چهند پدژ به سهرن
 عاقیبهت ده بیی خه بهری مهرگ بهرن .

ترجمہ فارسی

شور محمود و مرزینگان

شور محمود و مرزینگان

مردی بود نامش مامهرش بود ، سردار ایل بود، برادری داشت او را جهانگیر بگ می گفتند. مامهرش اجاق کور بود ، دختری داشت نامش مرزینگان بود. برادرش پسری داشت نامش شور محمود بود. روزی برادرش به مامهرش گفت، گفت : ای برادر بیا این دختر و پسر را از هم عقد کنیم ، عموزاده اند ، برای یکدیگر خوبند . مرزینگان را از شور محمود عقد کردند. هر دو هم خردسال بودند .

وقتی که جهانگیر بگ مرد، شور محمود هفت ساله بود. به امر خدا شور محمود بیش از حد شایسته و با کفایت بود . اما عمویش او را دوست نمی داشت، می گفت: دست (= اختیار) از من می ستاند، قدرت را از چنگ من درمی آورد .

اگر (= وقتی که) شور محمود بزرگ شد، آنقدر شجاع بود که کس نمی یارست پیش او سر بلند کند. روزی از روزها [شور محمود] به عمویش گفت : این دختر از من عقد شده است ، او را به من نمی دهی که به خانه خودم ببرمش ؟

مامهرش کدخدایان^۲ را فرا خواند، گفت : این پسر مرزینگان را می خواهد، نمی خواهم بدهمش. اگر این دختر را از من بستاند، بدون شك

دل می ترکد. آنقدر هم شجاع است که یارای آن را ندارم بگویم: «نمی‌دهمش»،
چاره و تدبیر من چیست؟

[کدخدایان] برایش تدبیر کردند، گفتند: دوپشت (= نسل) پیش
از شما، حکومت ترکه و ترکمان از آن شما بوده است. اکنون از طایفه شما
یکی برخاسته، که همین شور محمود باشد، بر سر ترکه و ترکمانش بفرست.
تا آنجا را بازستاند. سپس، وقتی که شور محمود را [بدانجا] رهسپار کردی،
برایت تدبیر دیگری می‌اندیشیم.

مامهرش دنبال شور محمود فرستاد و او را فرا خواند. اگر (=)
وقتی که) شور محمود [بر او] وارد شد، مامهرش به ران خود زد و گفت: ای
فرزند این دختر عقد شده خودت است، اما حسرتی در دل هست! شور محمود
گفت: ای عمو چرا به ران خودت زدی، چه حسرتی در دلت هست؟
[مامهرش] گفت: ای فرزند حکومت ترکه و ترکمان همیشه از آن ما بوده
است، اکنون برای ما چنان مردی نمانده است که راه و شیوه قدیم را برای
ما زنده کند. اکنون من چنان صلاح می‌دانم که بروی حکومت ترکه و
ترکمان را باز ستانی، سپس مرزینگان را به خانه خودت ببری.

مامهرش او را فریب می‌دهد، به ترکه و ترکمانش می‌فرستد. شور محمود
به او گفت: ای عمو ترا هیچ قبالی بی هست؟ مامهرش گفت: دفتر سلسله طایفه
را برایم بیاور. وقتی که شور محمود آن دفتر را آورد و برایش خواند،
[شور محمود] دید دوپشت پیش از ایشان خرج و باج ترکه و ترکمان به ایشان
رسیده است.

پس شور محمود در حدود هفت صد سوار آماده کرد، به [کارگزاران]

ترکه و ترکمان خبر داد: اگر [آن سرزمین را] برایم بر جای می گذارید، خوبست و گرنه سرفشانی (= کشت و کشتار) پیدامی شود. مامهرش خوش حال بود، گفت: [شورمحمود] می رود و کشته می شود. مرزینگان خبردار شد. پس شورمحمود پیش پنجره آمد، مرزینگان را صدا کرد و گفت:

۲

ای دختر بی بعث هستی، بعثت به تو نرسیده است^۳
ریحان سیاه هستی، هنوز دست نخورده ای، افسرده و کند، نشده ای
پستانهای زرد گلابی مانندت را در زیر پیراهن محمل دارایی^۴ حبس
کرده ای

توشه ترکه و ترکمان را به من بده، [به ناز] برایم گوشه چشم را
بالا بیار^۵
مؤمنی، برای من دعای خیر بکن؛ هنوز افسرده نشده ای، بدبختی
ندیده ای

من به سفر ترکه و ترکمان می روم، تو باید از هردو چشمت جوی
خون بیاید
نمی دانم به سلامت برمی گردم یا زخمی و تیر خورده؟

۳

مرزینگان وقتی که چشمش به شورمحمود افتاد، گریبان را باز کرد
و گفت:

این کار پدرم است که ترا به جنگ جوکل هموند و سمیل سپی
کامری^۶ می فرستد

الیاس در بحر آگاهدار تو باد و خضر در بر و بیابان

به امانت ترا به دست امام کاظم و او ایس قرنی می دهم
 دوازده امام دشت بغداد آگاهدار تو باشند، که آنان شهیدمانده اند
 بشن (= اندام) باریک و دوگونه لیمویی^۷ از تو به میراث نماند
 برایم خبر ناخوش نیاید، سرم را بر سر خم بیرم^۸
 خدا آگاهدارت باد! بعد از تو زندگی به چه درد من می خورد
 من افتخار می کنم که تو به عزم خدا حافظی نزد من آمده ای
 اسماعیل و میکائیل و جبرئیل آسمانی آگاهدار تو باشند
 شرط باد تا می میرم برای تو الله الله و ربی ربی بکنم
 خدا کند تنها تو قسمت من باشی، بعد از تو مرا قسمت دیگری نیست
 از خدا می خواهم چهل سوار غیبی کمک کنند
 تا تو برمی گردی گمان می برم که [سرزمین] بینار ویران است و
 آبادان نیست

به بیچارگی و بدبختی و شکسته دلی می نشینم
 خلق برابر چراغ می نشیند، چراغ روشنایی است
 اگر تو در بینار نباشی به تاریکی می افتم .

۴

به در خانه مامه رش نگاه می کرد، بانگ سواران بلند است
 امروز درون [م] خوش نیست، دهانم بسیار تلخ است
 دلم مانند ابر آسمان پاره پاره است
 خوشم نمی آید بدون سند و قباله به سفر ترکه و ترکمان بروی
 سنگ سرد و گرم پیش راهت نیاید^۹، حیف شور محمود کمی خردسال است

از درد و بلا دور باشی، کاش زبانم لال شود
 بشن باریک و دو چشم کال را به میراث برجای نگذاری .

۵

من سخنی به تو می گویم، تو به من گوش بده
 دلم را به حال خود بگذار (= ازدلم مپرس) که چند به درد است،
 گویی دریای آشفته است

ای جوان از خدا می خواهم سنگ سرد و گرم بر سر راحت نیاید
 خدا آن روز را [مقدر] نکند، اگر در دنیا هم برای من نشوی،
 در قیامت به تو امیدوارم .

۶

از دلم مپرس که چند به درد است، چند رنجور است، از درد و
 سوزش آرام نمی گیرد

ای جوان برو، از خدا می خواهم عمرت از صد سال درگذرد
 چشمت به من (= در نظر من) به تیز پرِ صقر بماند
 شمال^{۱۱} می آید، [صقر] گاه گاه خود را به آسمان صاف می افکند
 و گاه گاه خود را به زیر پاره ابر می اندازد
 ماهرش بر تو بهانه گرفته است، از خدا می خواهم با استسقای شیر
 ممند^{۱۱} بمیرد

امیدوار بودم که امسال به کوهستان برویم، چینگ^{۱۲} و چادرمان به هوار
 خدر^{۱۳} برود

مقدر حق دست الهی نگذاشت، خیال و فکر [ما] تمام نشد^{۱۴}
 اما از ترکه و ترکمان برگردی در نظر من بهتری

امروز خرد سالی، در نظر من آن وقت از امروز بهتری .

۷

به پیراهن محمل دارایی [من] بنگر که [دامن آن] روی باشنهام
[ایستاده] است مانند فرنگ^{۱۵}

به پستانهای زردم بنگر که در زیر پیراهن محمل دارایی رنگین می شوند
تا بر می گردی به غمناکی و خاموشی می نشینم

از خدا می طلبم سمرت سعادت [آمیز] باد، در برابر بالای زمین و
آسمان لنگان نشوی .

۸

از دلم می پرس که چند به درد است و چند در فکر و خیال است
خداوند امیر بزرگ به بخت و اقبال ترقی بدهد
به ابروی کمان کش^{۱۶} و دو چشم کال^{۱۷} بنگر .

۹

از دلم می پرس که چند به درد است و چند رنجور است و چند نا آرام است
به «کوسرت شاله بگیان^{۱۸}» می نگریستم، در آنجا آلاله و بابونه و
گیاخا^{۱۹} لطیف شکفته می شدند

بوی زرگس خوش است و آن تازه از زیر خاک سر در آورده است
از خداوند امیر بزرگ تمنا می کنم از تو کام ببینم

تو نمی دانی تازه پستانهای من گرد شده است ؟

برای مردم حرام است، خدای تعالی آنها را به تو داده است تا آنها

را در پنجه بفشاری

چون می گویند: مرزینگان از شور محمود عقد شده است

گونه‌های مرا تماشا نکرده‌ای که گویی شمامه هفت رنگ است و
سرمای پاییز آن را زده است

به بشن (= قامت) من نمی‌نگری که گویی چنار است و به امر خدا
بدون گره خلق شده است ؟

خدای تعالی آگاهدارت باد، آن پیغمبری که خدا از شرافت وی
دنیا را آفریده است

تو می‌دانی بسیار بسیار ناراحتم، جگر و دلم در آنجا (= درون
سینه) سوخته است !

اختیار پدرم را ندارم، و گرنه کاری می‌کردم [شور محمود] نرود،
در باره من می‌گویند: مرزینگان حیايش نمانده است .

شور محمود زین مرصع بر پشت اسب می‌نهاد، و لگام بدهانش می‌گذاشت
الیاس، که در بحر ماند، و یونس و صالح را به فریاد می‌خواند
اینان شفیع باشند، سفرم خطر ناک و نامعلوم است، بگویند: خدا
شور محمود را توفیق داده است، حکومت ترکه و ترکمان را پس گرفت و برگشت
پس آن وقت باید سینه‌ات را برایم باغ شداد کنی و [به ناز] برایم
گوشه‌های چشم را بالا بیاری

بعضی بگویند: [مرزینگان] حوری آسمان است و برخی هم بگویند:
خیر، کبوتر است و شوریده سر شده است

زلف سیاهت گویی ریحان سیاه است که شبانه به آن آب داده‌اند
کس به آن دست نزنده است ، افسرده نشده است ، دست به آن
نخورده است

سینهات در نظر من به دکان خواجه حسن موصل بماند، دکان عطر
 [فروشی] است و دو فنجان^{۲۰} بر آن نهاده شده است
 گونهات در نظر من به گل کوهستانها بماند، غنچه است و تازه شکوفه
 داده است

بلبل برای گل آواز می خواند، حیف عطر آنرا باد می برد،
 پراکنده می شود

دوازده امام دشت بغداد فریاد رسم باشند تا از این سفر برگردم
 دسته سواران آمدند، همه در پیش او (= شور محمود) ایستاده اند
 شور محمود می گفت: ای دختر دست منت به دامن باد! [وقتی که]
 بیایم کس نگوید: سینه و گریبانش آشفته شده است
 از تو خدا حافظی می کنم، دولت زیاد و خانه آباد
 نمی دانم اجل آمده یا خدا بر شانه من ترقی نهاده است.

۱۰

اما عصر و سحرگاهان برایم به گوشه دیوان برو، آنجایی که در
 وقت حکومت کردن در آنجا نشسته بودم
 گونهات در نظر من به شانه انگبین و خرده نبات بماند
 تا کنون روزی سه بار ترا می دیدم، گمان می برم [بعد از این] از
 من فحط می شوی.

زیرا که به سفر آمد نیامد (= نامعلوم) می روم.

۱۱

از دلم مپرس که چند به درد است و چند رنجور است
 گردنت در نظر من به بیرق رومیان بماند، که باد آنرا به اهتزاز

درمی آورد و چله زمستان است

چشم در نظر من به ستاره روز^{۲۱} بماند، وقتی که در کوهستان پیر
طلوع می کند

[مردم] برای ما دعای خیر بکنند، به گمانم وقت جدایی است.

۱۲

از دلم می رس که چند به درد است و چند رنجور است و چند آشفته است
اگر خدا کند از این سفر برگردی

سینه ام را برایت باغ خواجه حسن می کنم، که تازه ریشه انار در آن
کاشته شده است

ترنج و نارنج در آن بار آورده اند

عصر و سحر گاهان در آن شکار بکن

پس آنگاه انشاء الله از [زندگی] خودت کام می بینی

پیغمبران عالم اختیار، آن پیغمبری که به شان او شهادت آورده ایم

به دور باشی از نایره گروه شین^{۲۲} و شلیک قرابینه^{۲۳} و دست و نیزه عبدالله

عسوک که او خراب خلق شده است^{۲۴}.

۱۳

از خدا می خواهم از درد و بلا دور باشی

به دور باشی از نایره گروه شین و تنگه زویو^{۲۵} و شلیک قرابینه

من چه گونه کور نشوم که صدای رخت^{۲۶} و خلخال و رکاب شور محمود

در پیش در [خانه] مامهرش نمی آید

من چه گونه آزار (= درد) می نگیرم وقتی که دست شور محمود در

سینه و بر من نباشد

شرط باد من سینه‌ام را حبس کنم ، باد به‌میان سینه و پستانها نرود
تا شور محمود از این سفر برنگردد .

۱۴

از دلم می‌رس که چند به‌درد است و چند رنجور است، چرا درمانش
نیست، دلم دردش آرام نمی‌گیرد

شور محمود يك جفت چكمه اسماعيل ناهه بن كودري استاد نصيري^{۲۷}
به‌پا کرده است

براسبی خال خالِ اصل شیر غزالی سوار شده است
سمش پهن و گوشش قیچی‌مانند و نژادش بحری است
نیزه‌ی سیاه لبه هیجده بندی به‌شانه افکنده است
خون نکرده از آن قطره‌های خون می‌چکد
خنجری دبتان^{۲۸} اصل استادکاری به‌کمر دارد
می‌گویند از زمان قدیم تا کنون در کمر هیچ کس چنین خنجری
نبوده است

يك دسته پر طاوس بر سر نهاده است، زرد، سبز، سرخ و سفید است
اگر کمی شمال بیاید با پاره‌های ابر به‌جنبش درمی‌آیند
سر همت به‌قربان سر باد

از خدا می‌خواهم از مقدر حق دست الهی به‌دور باشی
برجای نگذاری بشن باریك و سینه سفید و دو چشم بنگی (= مست) را
سوگند به‌آن که نه بسان کس است و نه کس بسان او است^{۲۹}

غیر از تو من به‌کسی دیگر امید نبسته‌ام

می ترسم خاطر خواهی (= عشق) و زیبا بیم را به زیر توده گل ببرم
انشاءالله [زیبایی من] قسمت تو است، قسمت هیچ کس دیگر نیست
آیا نمی آیی به جای لقمه قاضی^{۳۰} و نان شکری ما چم کنی
وقتی که منزل می گیری (= به سفر می روی)، تو بگویی: توشه خودم
را همراه دارم، و [مردم] بگویند: نا امید نیست.

۱۵

آیا نمی نگری به : طوقها، طلسمها، زرها، سنجاقها، گوشواره ها ،
کرمکها، آودنگیها، خبرچیها^{۳۱}، بابتد پیره گوشواره ؟
عصرها وقتی که خرده پرچم بر سر گوئه نازک فرو می آیند
«گژنیز^{۳۲}» گوشواره ها مانند گل بهار شکفته می شوند
به امر حق دست الهی شبنم یخ زده پاییزی بر آنها می بارید
ربی خداوند امیر بزرگ آگاهدارت باد ، دو پستان مرا که تازه
مانند انار گرد شده اند بر جای نگذاری
خانه پدرانم ویران است، قلندرم، بعد از تو اشک از چشمانم می بارد.

۱۶

از دلم می پرس که چند به درداست و چند رنجوراست و چند نا آرام است
من هر چند سیبلی خرمایی را تماشا می کنم
برای من کسی غیر از تو در خانه پدر و پدرانم نیست
حسین شهید، و خضر که در بر و بیابان است، اما نتدارت باشند
شاه نقشبند^{۳۳} و غوث گیلانی^{۳۴}
عمر و عثمان و ابوبکر و علی، هر چهار یار نبی
حضرت اویس قرنی اما نتدار تو باد

یونس در دریا، که در شکم ماهی قرارش نیست
 مقدر بر سرش آمد، ذکر و فکر الهی را از یاد نبرد
 پس بیا به جای لقمه قاضی ماچی بکن
 به امانت و به دیانت بردارش .^{۳۵}

۱۷

از دلم مپرس چند به درد است و چند رنجور است ، به خدا به شب
 پاییز و روز بهار آرام نمی گیرد
 خرده پرچمها را کنار بزن وقتی که بر سر گونه‌ی نازک فرود می آیند
 عکس را بکش، در جای خلوت و بیابان بگو: من دوست و یارم هست
 برای تو هر صبح و عصر باعث آرامش و آسایش خواهد بود .

۱۸

تازی و توله می آمدند، قلاده زرین به گردنشان افکنده می شد
 [نام تازیها] هه‌ئو هه‌ئو و فه‌ندی فه‌ندی و گهردی گهردی است .
 من به پیش پادشاه رحمان (= خدا) تمنا می برم
 در تازی خانه را باز کردند

[نام تازیها] فه‌ندی فه‌ندی و جه‌یران جه‌یران است
 تازی بانان آمدند، دستشان را بر سینه‌شان نهادند و گفتند : از خدا
 می خواهیم اویس قرنی ماهی دشت بغداد آگاهدارت باد، از این سفر بزرگ
 گران برگردی .

۱۹

هفت کس آمدند، از خود هنر و مردی نشان می دهند
 تعظیم کردند و سر و سینه را فرو آوردند

گفتند: آقا اجازه داشته باشد، بازها را از قوش‌خانه بیرون بیاوریم.

۲۰

باز از قوش‌خانه بیرون آمد

شُنقار و باز و شاهین و طرلان است

خداوند امیر بزرگ دو انار بر سینه من نهاد^{۳۶}

وقت آن است، کاملند، وقت دست زدن‌شان است

یا باید از آن شور محمود باشند یا باید به‌گور و گورخانه بروند

وای بر من! کنیزان شیون بگردانند و برایم خم‌خانه بنهند^{۳۷}

دل‌م بسیار به درد و رنجور است

ای شور محمود بسیار می‌ترسم، گمانم این است که وقت جدایی است.

۲۱

بانگ و فریاد سواران برخاست، هر کس از خویشان و نزدیکان خود

خدا حافظی می‌کند

در هیچ‌خاکی (= سرزمینی) چنین لشکری نیست

شور محمود به‌عزم خدا حافظی به‌حرم‌خانه بر می‌گشت

می‌گفت: ای دختر، غیر از خدا من کمکم نیست

اما من امیدم به‌بشن باریک و دلنگ حاجی حسینی بسیار است^{۳۸}

قربان سینه سفید و دو چشم شاهینت‌گرم

حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل فریاد رسم باشند، که به درستی

کعبه‌الله برای وی بنا شد^{۳۹}

از من به‌جانماند بشن باریک و دو چشم‌بنگی (= مست) و سینه سفید^{۴۰}.

۲۲

خبر به مامهرش دادند که : شور محمود آماده سفر است و می رود .
 های هوی و بانگ و فریاد است
 مرزینگان با دو چشم باز [مانند] و با ابروی شاهین [مانند خود]
 گریه می کنند

ای خدا، امیر بزرگ، تو شور محمود را از من مستان
 چهل برهٔ يك سالهٔ من برای مولود پیغمبر نذر باد، بگویند : آنها
 را برای فقیر و صغیر و بیچارگان بیار .

۲۳

سوار [ان] به راه افتادند. مامهرش آمد، او را به راه می کند و در
 دل برای او دعای بد می کند و می گوید :
 ای خالق، امیر بزرگ، با يك کن فیکون دنیا را آفریدی
 تیر سر به پیکان به جگرش بخورد
 دختری چون مرزینگان از او به میراث بماند
 ای رحمان دعای مرا ناحق قبول نکنی (= ناحق ندانی)
 چونکه به حق به تو ایمان آورده ام .

۲۴

ای خدای ازلی و ابدی
 آفرینندهٔ زمین و ارض
 پلنگ است، چنین مردی در دنیا نیست
 سبیلهای خرمایی [رنگ] او را از خون سرخ کنی .

۲۵

ای خدای بی‌مکان
 که تو زمین و آسمان را آفریدی
 تابوتش را ببینم، شورمحمود را به گور و گورخانه بیاورند
 آن وقت دخترم، مرزینگانِ نازک، از قید او خلاص خواهد شد .

۲۶

جلوداران^{۴۱} برای رفتن پیش افتادند. مرزینگان رفت بر سر مناره
 خانه ایستاد .

مرزینگان نارنجی گران‌قیمت در دست دارد
 [آن را] با دست خودش نوشته است و بر آن لاپ^{۴۲} عاشقانه نهاد
 صدای نارنج می‌آمد، به‌میان شانه‌های شورمحمود ضربه می‌افتاد
 بر او چنان است که خدا او را غنی می‌کند^{۴۳}، چون نارنج از آن
 جانانه^{۴۴} است .

۲۷

شورمحمود از شانهٔ راست واپس نگرید
 مرزینگان گویی آهو است و سراسیمه شده است
 هم می‌خندد و هم گریه می‌کند
 می‌گفت: غیر از دعای خیر، چیز دیگری از دستم ساخته نیست
 خدایا این جوان امانت باد .

۲۸

سواران حرکت کردند .
 به امر رحمان (= خدا)

گرد بر آمد، آسمان را تاریک کرد
 خدایا تو سرّ مار و مور را می‌دانی
 درد دل چرا حکیم (= طبیب)ش نیست و درمانش به دست نمی‌آید
 چشم به راه آنم که برگردم و با مرزینگان کاهروا وهم آغوش شوم
 ملامحمد کروزه با عبدالله عسو، اینان در ترکه و ترکمان حاکم و
 ساکن بودند

[آنان] در آنجا خبر به راه افتادن شور محمود را می‌دانستند.

۲۹

سواران گرد آیند، جلوگیری دشمن بکنند، روز سختی و دشواری است
 لاشه به میدان می‌افتد، روز آزرده دلی (= جنگ) است
 از شور محمود غافل مباشید، مردی دست گرم (= چالاک و شجاع)
 و بسیار دانا است

آبرویم را نبرید: او مملکت ترکه و ترکمان را از ما بستاند.

۳۰

سواران صف می‌گرفتند، همه (= هر یک) نه میخ زرین به [دسته]
 خنجر زده است

ضد شور محمودند که از این سفر برنگردد

لشکر [ها] با یکدیگر روبرو می‌شدند، صدای قرابینه و نیزه سیاه
 لب هیجده بندی است، اوضاع آشفته شده است

شور محمود هر بار که به اسب شیر غزالی ركب می‌آورد

دوازده کس از امیر [ان] و سرداران ایل را از پشت ركب به زمین

می‌افکند

مست مرزینگان است ، در بست مردن نیست^{۴۵} ، هیچ از خودش

آگاه نیست

چنان می داند که دستش در گردن مرزینگان است ، نمی داند که روز

آزرده دلی و آشوب است

سنگر [ها] خالی شدند ، لشکر عبدالله عسو شکسته شده است

بابا [جان] هیچ کس ، به علت آزرده دلی ، از خودش آگاه نیست

شور محمود تنگ زین را شل نکرد و از دهان اسبش لگام در نیامورد

چنان بدانم که سام نریمان است و تازه (= دوباره) سر از گل

در آورده است

یا خالد بن ولید است که [در روز جنگ] سی و دو «لفکه»^{۴۶} را بر زمین

فرو می افکند

یا حضرت علی است که در خیبر دروازه را از ریشه در آورده است

آن را پل کرد و تمام اصحاب از آن می گذشتند .

یا احمد شنگ^{۴۷} است وقتی که بر لیلک^{۴۸} سوار می شد ، چنان می پنداشت

که در دنیا غیر از او کسی نیست

این (= شور محمود) عاشق است ، هیچ از خودش آگاه نیست

چون خودش در جنگ است و روحش نزد مرزینگان حبس است .

۳۱

وقتی که سحر گاهان بر اسب سوار می شود ، پای بر رکاب نهاد

آتش گروه شین است و صدای خنجر دبان [بلند] است

خودش در جنگ است و روحش نزد مرزینگان است

رها نمی‌شود، او را با زنجیر زلفان بسته است
 خال [های] ریز میان سینه و پستان [مرزینگان] صبح و عصر
 آرام‌بخش شور محمود است

وقتی که با زنجیر زلفان آمیخته می‌شوند
 گویی زرگر است وقتی که «گزنیش»^{۴۹} بر سر گوشواره‌ها نهاد .

۳۲

پس بابا [جان] به امر باری تعالی شور محمود شیر [غنوده] در لانه
 است، از پیش کس نمی‌گریزد
 چون با یار خودش عهد و پیمان بسته است ، نمی‌داند که در دنیا
 کسی هست

به‌شتاب است تا زود به بشن باریک و گونه‌ش شب چراغ برسد

به جای آورد آنچه که در دل من هست

حضرت عباس و حسین شهید کربلا

فاطمه زهرا برایم تمنایی بکند

دوازده امام دشت بغداد مردان [خدای] اند

هرچند فکر می‌کنم دلم به‌هیچ چیز آرام نمی‌شود

روزی مرزینگان را دیدم که به کنار دریا می‌رفت

دیدم گردن بندی از طلا به گردن دارد

لعل رمان و یاقوت و اشرفی است، آنچه از همه کم به‌تر [است]

کهر با است

این دنیای خرابه چرا خوش است ؟

[زیرا] قامت رعنا واندام لطیف در آن هست
 کاش می توانستم عهد و پیمان خود را به جای آورم
 خدایا روز بازپسین غمناکم نکنی
 رنج و اذیت زیادم را ضایع نکنی
 بشن مرزینگان گویی جوانه بویزا^۵ است
 آرام دلم است، کسی دیگر قابل من نیست .

۳۳

شورمحمود آن لشکر را شکست .
 بابا [جان] لاشه [ها] به میدان می افتند
 مگر خدا وگرنه کس از این کار سر در نمی آورد
 روز فرار و تیراندازی [است]
 برای او (= شورمحمود) حکومت ترکه و ترکمان به جا ماند .

۳۴

این ایل نشین تا امروز به سبب درد خودشان از [حال] خود آگاه نیستند
 پیش او (= شورمحمود) برای پیروز باد و تبریک آمدند
 او را به حاکمی و سکه رایجی قبول کردند
 دشمن شورمحمود کور است ، دشمن شورمحمود در هیچ جا نیست
 همه کس بترسد، خدا ترس و خوف به او نداده است
 در سایه عشق است که نمی ترسد
 [شورمحمود] در شب دیوانه است و در روز عشق در دلش شدت می کند .

۳۵

مرزینگان بسیار نگران است، هنوز خبر فتح شورمحمود را نشنیده

است ، پس می گوید :

از دلم پیرسید چند مجروح است ، چند به درداست ، چند رنجور است
تا وقتی که شور محمود بر می گردد ، مردن برای من از زندگی خوشتر است
باز در هیچ جا زندگی و آرامش ندارد تا بر سر لانه برنگردد
در عجب مانده ام ! اگر شور محمود زنده مانده باشد ، باید خبر و نام
و نشانش را برایم بفرستد

تا من سیه زلف را برایش «سه بنگی» و شوخ کنم

سینه خودم را برای او دفتر خانه کنم

پستان خودم را برای او فنجان کنم

چشمم را برای او ساقی کنم ، وقت به گردش در آوردن شراب است

سینه ام را برای او بالش قو کنم ، وقت تکیه دادن به آن است

بلکه بیاساید از [رنج] این سفر بزرگ و گران تر که و ترکمان .

۳۶

[مرزینگان] مشغول بستن در بر روی خود بود ، گال گال و نال

نال^{۵۱} و غوغا است

دو سوار پر به سر^{۵۲} بر در [اطاق] مرزینگان ایستاده

نامه و خبر و مرثده شور محمود را آورده اند .

۳۷

پس مرزینگان می گفت : من می گفتم به دلم آرامش و سکون نمی رسد

کمیزان آبدارخانه بردارند تا به صحرا و مزرعه برویم

تا بوی آلاله و بابونه و گیاه خا^{۵۳} و بویزای لطیف را بشنویم

خوشا به حالم! برایم خبر آمد، آرام دلم به باد فنا نرفته است.

۳۸

پس مرزینگان برای شور محمود تحفه و سوقات می فرستاد
 [تحفه] لعل رمان و یاقوت عبدالحسن و زر سفید [است]
 عرق زیر زلفان و عرق ریز میان سینه و هردو پستانها است
 اگر این [ها] نزد تو باشد، درمان و حکیم برای تو لازم نیست
 از خدا می خواهم از درد و بلا و تیر نادیده دور باشی
 حکومت ترکه و ترکمان بر تو مبارک باد، خبر درست به من رسیده است
 سینه خودم را برای تو باغ خواجه حسن می کنم، مانند دیوانه و
 بنگی شب و روز در آن بنشین
 بسیار خدا را سپاس گفته ام، دعای من بود که کار خود را کرد
 دشمنت کور شد، فتح و نصرت به دست افتاد.

۳۹

مرزینگان برای شور محمود پیغام می فرستاد، می گفت: قسم بدانکه
 بینایی چشم [از او] است
 نزدیک است دلم بترکد و دل و درونم بکنند
 هرگاه کسی برایم خبر بیارد، بگوید: شور محمود از سفر ترکه و
 ترکمان برگشت

صد زر و چهل عبوتوپ^{۵۴} و چهل مجیدی^{۵۵} برای او نهاده ام
 تا در دنیا خودش، کثافت نبیند، از آن کام ببیند
 اگر شور محمود را ببینم، چنان می دانم که تازه خدادنپارا آفریده است

کاش می‌دیدم که او سبیل خرمایی [رنگ] خود را بر گونه پر گل
و نازک من نهاده است .

۴۰

وقتی که کاغذ مرزینگان به شور محمود رسید
مثل اینکه ریشه دلش را بکشند، مثل اینکه حضرت قابض به عزم
جان کشیدن بر سر او بیاید

مثل اینکه مرده باشد ، او را به سر قبر ببرند
در بن گوش صدای کلنگ و بیل [گورکن] بیاید
[قابض] بگوید : این خانه تنهایی است ، از زندگی و حیات
چشم بپوش

چون سخن مرزینگان برای او معتبر و ارجمند است
[مرزینگان] رعناقامت و گردن به خال و کبک آخر ماه بهار است^{۵۶}
بوسه وی برایم اعتبار می‌شود، [اگر او را ببوسم] حکیم و لقمان^{۵۷}
برای من لازم نیست

پیوسته در فکر او هستم، یار زیبا و آرام بخش من است
بسان آن فرشتگانی است که خداوند آنها را در بهشت باقی بیافرید
مانند پری است که بعضی می‌گویند در زمین اند و بعضی هم می‌گویند
در آسمان اند .

۴۱

شور محمود بر می‌گردد، پنهان از چشم مامه رش ، تا مرزینگان را
ببیند. پس شور محمود به زبردستان خود می‌گوید :
ای گروه دوستان، ای کسی که در دنیا نوکری با اعتبار و وفادار است

وصیت آقای خودتان را به جا آورید، بی اعتباری و نادانی از شما
به ظهور نرسد

شما می دانید دلم شیدا است، دایم دیوانه است
می ترسم من و مرزینگان مانند لیلی و مجنون ستاره شده به آسمان برویم
الان سفری در پیش دارم، به ایل مامه رش باز می گردم تا چشمم
به مرزینگان نو رسته بیفتد
با دیدن مرزینگان عمرم از نو نوشته می شود، شرط باد دویت بره
یک ساله را خیر و صدقه کنم
همه خلعت بگیرند، خنجر و تفنگ و طپانچه و شلوار به آنان
(= زیردستان) داده شود

زیرا من برای گردش به باغ شداد می روم
زلف سیاهش دستمال خنجر می شود^{۵۸}
سینه اش برای من مهمان خانه می شود
پستانش برای من استکان و فنجان می شود
گوه اش شراب ظهور است، وقت نوشیدن آنست
بشنش چنارِ عرعر است، وقت آویزان شدن به آن است
پس آن وقت از برای آن نعمت سپاس گزاری می کنم
حرام نیست، زیرا که در کودکی به امر شرع ما را به هم عقد کردند
باغچه گلها است، دور آن را دیوار کشیده ام
رعنا قامت است، محبوب من است
اگر او را نبینم، مردن برای من شیرین تر از زندگی است.

۴۲

شور محمود برمی گردد. مخفیانه سوار شد، چهل کس را با خود آورد. عصر است، وقتی است که هیچ کس شور محمود را نمی بیند پیش سابط^{۵۹} آمد، مرزینگان بر سر يك جفت کفش پاشنه فراشی سر نقره بند ایستاده بود

دباغ چرم آن استاد داود است، در پای هیچ کس چنین کفشی نیست چشمش گویی ستاره زهره و مشتری است

گونه اش گویی برف است و بر سر آن قطره خون باریده است قبابی به تن دارد، کار سمرقند است، چنان قبابی در تن کس نیست هر گز (= ذرع) آن چهل «بیست و چهاری»^{۶۰} قیمت دارد سحر گاهان کبود می نماید، در شب رنگش سفید است وقتی که نور آفتاب به آن بخورد اطلسی رنگ است در آن قبا پستانش گویی انار است که تازه از درخت آویخته شده است پس چه کنم دیدن او برای دیگران آسان است، نزد من او دور وطن و قحط است

«چار شیوشانی»^{۶۱} مشجر گران قیمت اصل ساخت فرنگ به شانۀ افکنده است

ریشه آن کیمخوا^{۶۲} است و ریشه آن نیم گزی است همانا او ندانسته و از حال من آگاه نیست که جگرم مانند ققمس^{۶۳} سوخته و بریان شده است.

۴۳

همانا من بی خبر بودم^{۶۴}، مرزینگان از شانۀ راست واپس می نگریم

چشمش گویی ماه چهارده است و از خدمت خدا آمده و طلوع کرده است

ابرویش گویی کمان است که از دست کیخسرو بیرون آمده و زه آن را کشیده است

خنده نمکین او مانند صدای غاز و کلنگ از گردنش پخش می‌شد
از خنده او مست شدم و هیچ از خود خبرم نمانده است
دستی به گردنم می‌انداخت، از دو چشم اشک می‌پالایید
خوشا به حال آرام دلم از سفر ترکه و ترکمان برگشت
این امانت را به زیر گل نبردم و آن را به صاحبش پس دادم
سینه‌ام را حمایل^{۶۵} کن، بگویند: شور محمود آن را زیر بغل نهاده است
ترا به خدا دستت را پیش بیار، بلکه رنج غربت از دوشت برافتد،
بسیار اذیت و عذاب کشیده‌ای

گردنم مانند کوزه انگبین است، عسل مصفی بر آن ایستاده است
گونه‌ام همانا گویی سیب است که شبنم یخ‌زده ریز بر آن نشسته است
به تو مقروضم، بفرما کامت را بگیر
بابا جان پرده مروارید بند را با ادب برمی‌داشتند
در «برج بلک^{۶۶}» را باز می‌کردند، کنیزان خبردار شدند، مژده و
خبرداری و غوغا است

به حکم مرزینگان زر و «زنجیق^{۶۷}» پخش می‌کردند .

لبها را آرام آرام بر گونه‌های این مست و خرامان حرکت می‌داد
 برخی می‌گفتند: روز حشر (= رستاخیز) است و برخی می‌گفتند:
 خیر، آخر زمان است

برخی می‌گفتند: در زمین است و برخی می‌گفتند: خیر، در اوج
 آسمان است

برخی می‌گفتند: صدای گاز و کلنگ است در اوج آسمان، برخی
 می‌گفتند: خیر، این صدای موج دریاها است

برخی می‌گفتند: خیر، قافله است، کاروان است، برخی می‌گفتند:
 خیر، پاییز است وقت به هم رسیدن دو ستارهٔ لیلی و مجنون است^{۶۸}
 گوشواره و کرمک^{۶۹} و خرده‌گژنیث^{۷۰}، صدای اینها است که به اوج
 آسمان می‌رود

برخی هم می‌پندارند که صدای گوسفندان و جنگ قوچ است^{۷۱}
 شور محمود تا سه روز مهمان شد

مزد اذیت و عذاب و رنج و مشقت جنگ ترکه و ترکمان را گرفت.

۴۵

صبح است، هنوز شعاع خورشید به کوهساران نتابیده است
 شربت خوری‌شان است و با شیشهٔ گلاب آب‌پاشی می‌کنند
 مرزینگان لطیف و نازک است و هرگز پزمرده نشده است.
 این عیش و این لذت و نوش بر شما مبارک باد

چه چیز است که در اندرون من خسته دل می‌خروشد؟
 روزی نیست که مرزینگان این «بدر به پشمینه»^{۷۲} را نبوشد

برسر هر کمان ابرویش آری خون [عاشقان] است که می جوشد .

۴۶

مامه رش خبردار شد که شورمحمود برگشته است . شورمحمود شب مرزبندگان را صدا کرد و گفت : عیب است من اینجا باشم ، می روم ترتیب کارهای ولایت [ترکه و ترکمان] را می دهم ، سپس می آیم ترا به خانه خودم می برم ، این ترس و لرز لازم نیست . اکنون شورمحمود آماده رفتن است ، می گوید :

ای دختر هرگز بوی تو از درونم پراکنده نمی شود
 فدای دو زلف تو آم ، گویی سنبل خام است
 قربان دهانت گردم ، گویی شیشه گلاب است
 وقتی می شود که برایت خبر بیارند ، بگویند : شورمحمود برگشت
 [آن وقت] وقت عروسی است ، خدا ما را کامیاب گرداند
 در خزینهات را بشکن ، بگویند : درایل فقیر و درمانده مانده است .

۴۷

شور محمود [به ترکه و ترکمان] بازگشت . چهل شب آنجا بود .
 آنقدر دادگر بود که در آنجا گرگ و میش باهم [در يك آبشخور] آب می خوردند . روزی شورمحمود یاران خود را صدا کرد ، گفت : یاران ، من می خواهم برگردم ، نگاهدار ملك و مال خودتان باشید ، من می خواهم عروسی کنم .

تا این عروسی رو به راه و تمام نشود

من از [زندگی] خودم کام نمی بینم

مار سیاه به دلم گاز زده است
 زهرش را به جگر و درونم ریخته است
 درمان دردم با مرزینگان است، آن وقت می گویند: معالجه شده است
 به خدا وقتی که سوار می شوم و به شکار می روم
 آن وقت هم پریشانم، کس نگوید: بی غم است و دلش باز شده است.^{۷۳}
 شبی شور محمود فکر می کرد و آب از چشمش می آمد
 سه بار پی در پی دست به ران خودش می زد
 می گفت: آزار [و بیماری] دل بسیار گران است، من به این [سبب]
 جگرم پاره شده است که :

رعنا قامتی وزیبا گردنی چون مرزینگان را در بینار به جا گذاشته ام
 برای این است که همچنان خسته ام، دلم پر از بوی سوخته است،
 خستگی من از میان نرفت

سفر بینار در پیش دارم، دشمنان درباره من می گویند: شور محمود
 چرا برگشت؟

نمی دانند که زنجیر زلف مرزینگان طناب است و [آن] به گردنم
 افکنده شده است

هر گاه او به یادم می آید، گامم شل می شود؛ زانویم شکسته شده است
 او تیری به مهره پشت من زده است
 کس نمی تواند آن را چاره کند، مگر بگویند: مرزینگان با دست
 خودش آن را در آورده است

وگر نه آن تیر «تشن»^{۷۴} دار است، جگرم را از خون و خونابه برمی کند

مگوید: شور محمود مردی بی عقل است و عقش نمانده است
من به سفر بینار می روم، انشاء الله زود و «تر دست»^{۷۵} بر می گردم
چاره من مرزینگان است، از او کام می بینم .

۴۸

شور محمود به بینار برگشت. نه صد سوار با او بود، همه اسبش سه
ساله بود، همه [سواران] پشاهین بر سر داشتند، روی دسته خنجر هر کدام
نه عقرب زرین نصب شده بود .

نقیم عقرب زرین بسیار گران بها است
قیمتش در سکه خانه هیچ کس تمام نمی شود
در خزینه پادشاه و سلطان پیدا نمی شود
چون گذشته از زر، فیروزه و زمرد و لعل رهان است
خنجرشان همه نیم گزی است، لبه اش چهار انگشت پهن است
دشمن سر سخت در برابر آن بی روح و هراسان است
نیزه شان همه هیجده بندی است، اگر روزی که سان می گیرند
باید بگویی: از خدا می خواهم فرشتگان آسمان آگاهدار شما باشند
شور محمود چنان صاحب هیبت است که دولتها تا با او گفتگو و
مشورت نکنند نمی توانند سکه به سکه خانه بیندازند (= نمی توانند
سکه بزنند)

برخی می گویند: مگر در روزگار گذشته «رستم زمان» چنین
بوده باشد

برخی هم می گویند: فکرش را مکن، سام نریمان و قهرمان است.

۴۹

مامه رش خبردار شد که شور محمود برمی گردد. در دل خود گفت :
 مرا از میان می برد! پس مامه رش ریش سفید [ان] فاسدرا صدا کرد و گفت :
 خوشم نمی آید که مرزینگان را به شور محمود بدهم. میراث نیاکانم را بار
 می کنم، معطل نمی شوم، به بلخ و بخارا می روم. اگر آنجا بروم [شور محمود]
 دستش به مرزینگان نمی رسد، پس هر خاکی بر سر خود می کند، بکند! این
 [است] مامه رش بار کرد، چهار صد خانوار با او رفت. مرزینگان را در
 کژاو نهدند و چشمش را بستند و یک سره رفتند .

شور محمود با نه صد کس برگشت تا عروس را به خانه ببرد. به او خبر
 دادند، گفتند: عمویت به بلخ و بخارا رفت! تمام مردم بینار به پیشوازش رفتند.

این دنیا را کسی به سر نبرد، برای هیچ کس تمام نمی شود
 هفت صد بره سفید سیاه چشم و گوش برایش قربانی می کردند، شور محمود
 از سفر ترکه و ترکمان برگشت .

۵۰

پس این [است] شور محمود می گوید، گفت :

بهار است ، برای مردم بهار است ، صدای کبک [بلند] است ،
 مرغابی [ها] بانگ و فریاد برمی آورند

در شیار و شکاف کوهها [گلهای] آلاله و بابونه و گیابند و خاو^{۷۶}

شکفته می شدند، سحر گاهان شبنم به آنها می زدند

خلق مرا سرزنش نکنند، نگویند: نه صد سوار سمیل سپی کامری و

جوکل هموند^{۷۷} دنبال او سوار شده اند^{۷۸}

همانا مردم نمی‌دانند، من بیمار نیستم، دلم در درون سینه مجروح است
 به‌عنوان هدیه برای مرزینگان گوشواره و کرمک و طوق و طلسم و
 قناره^{۷۹} آورده بودم
 مامه رش چشمش را بست و او را به بخارا اسیر بردند .

۵۱

خلق مرا سرزنش نکنند، نگویند : سلطان استانبول از ترس دست
 و تیغ و بازو و نیزه شور محمود به خواب نمی‌رفت
 مجبورم در این [کار] روح خودم را فانی [و نابود] کنم
 خلق به شکار بز و گوسفند کوهی و آهو و جیران می‌روند
 من قربان زلفان سیاهت می‌گردم ، وقتی که مانند سیه مار آنها را
 روی شانه می‌افکنی
 من قربان چاه گردنت می‌گردم ، آب کوثر است . سینه‌ات بازار و
 دکان است

مجبورم به دنبالت می‌افتم، یا زنده می‌مانم یا در این دنیا فانی می‌شوم.

۵۲

بهار است، برای خلق بهار است، برای من ناتمام است
 در [کوهستان] « کوسرت شاله بگیان » آلاله و بابونه و گیاه خاو
 به هم پیچیده‌اند

در باغ مرزینگان انار و انجیر گل داده‌اند
 صد درد و حسرت این مرا می‌کشد که اذیت و عذاب ورنج و مشقت
 بسیار از پی بشن باریک و دو چشم زیبا کشیده‌ام

ابرویت در نظر من به پر دال^{۸۰} سیاه بماند، گویی فقیه، مستعد^{۸۱}،
با قلمش کشیده است

چشمت در نظر من به ستاره^{۸۲} «گلاویژ» بماند، که پیش از [بانگ]
ملای ماوران در سر [کوهستان] «هواری بیریان» برآمده است
گونه‌ات در نظر من به شمامه^{۸۳} هفت رنگ بماند، از پسران بستان بان
برجا مانده است

ای کاش لال شوم عزیز پدرم! سرهای پاییزی به یک سوی آن
خورده است

با دست پدر و برادرانش چشم مرزینگان بسته شده است
من نامرد نیستم، خلق می‌گویند: از شور محمود اسیر شده است
تا شور محمود از سفر ترکه و ترکمان برگشت
فردا مرا سرزنش می‌کنند، می‌گویند: مرزینگان را از او بازستند
قسم بدانکه بینایی چشم [از او] است
تا زنده‌ام و روح در پیراهن من مانده است
من از مژه‌یی که گویی تیراست و در کمانش نهاده‌ای، دست بر نمی‌دارم
عزیز پدرم، مگر ندانستی من بسیار اذیت و عذاب کشیده‌ام؟

۵۳

سرم درد می‌کند، دلم از این درد و از این رنجوری آرام نمی‌گیرد
پیش دل من چشمت مانند چشم باز است و ابرویت مانند پر تیز
صقر است

اگر (= وقتی که) گاه‌گاه به آسمان صاف می‌آید و گاه‌گاه خود را
به زیر ابرها می‌افکند

اگر مانده (= خسته) شده باشد، روی سنگ [کوهستان] «هوار

خدر» می نشیند

روزی که عمرم به صدسال هم برسد

پیدا است که شور محمود از بشن باریک و دو چشم کال دست بر نمی دارد.

۵۴

از دلم می رس چند به درد است و چند رنجور است و چند مجروح است

من قربان بشن باریکت می گردم، دراج ابلق سربال کبود!

کاکه مم که خود را به هلاک داد، کی خاتوزین مانند تو زیبا بود.^{۸۳}

۵۵

از دلم می رس چند به درد است، چند رنجور است، با هیچ دواپی

دردش آرام نیافته است

برخی می گویند: زخمی است، برخی می گویند: تیر خورده است

برخی می گویند: درد مفاضا است، برخی می گویند: دلش سوخته است

برخی می گویند: آزار صرع است، برخی می گویند: پریان دست

به دلش زده اند

برخی می گویند: زلف مرزینگان طناب است و به گردنش افکنده

شده است

برخی می گویند: خیر، تیر است و به جگرش خورده است

اما من خودم می دانم، درد بی درمان هست، کارم کرده شده است.^{۸۴}

مگر با دیدن مرزینگان این غم و پریشانی من پراکنده شود

و گر نه چنان بدانید پایمردِ میران^{۸۵} بر سر من است، جان شور محمود

را کشیده اند.

۵۶

همانا مرزینگان نزد من مرزینگانی
 نزد خلق بی قیمتی، نزد من بسیارگران بهایی
 نزد خلق رواجی نداری، نزد من لعل رمانی
 در کودکی تیر نهانی به جگرم زده‌ای
 نزد تو نباشد، نزد کس درمانش پیدا نمی‌شود.

۵۷

مرزینگان تنها نزد من مرزینگان است
 نزد من چشمش کبوتر است ولانه از او گم شده است
 نزد من برهٔ کوچک دنبالهٔ گله است
 نزد من گوهر خزینهٔ شاه و سلطان است
 تنها نزد من معتبر است، دوست داشتنی است
 یا باید سر خودم را به گور و گورخانه ببرم
 یا باید سر خودم را گوی میدان کنم
 نمی‌دانم حق دست الهی چاره و قلم (= سر نوشت) مرا درازل چه گونه نهاد
 یا به دنبال تو به بخارا می‌آیم، در آنجا با تو هم راز و هم آغوش می‌شوم.

۵۸

ای کاش سحر گاهان ترا می‌دیدم که برخی می‌گویند: روز است و
 برخی می‌گویند: شب است

چه خوش است صدای باز و نالهٔ مرغابی و آواز کبک!
 شکارچیان اسبهایشان را آماده کرده‌اند جفت جفت باهم

زیبا اندام [ان] و سایه گردن [ان] از خواب برخاسته اند، اما هنوز چشمشان پر از خواب است .

۵۹

شکارچیان اسبهایشان را زین کرده اند ، برای شکار حاضر شده اند
من درباره گردن باخال فکر می کنم، وقتی که سحر گاهان عرق می کند
من این دنیای روشن را، به خدا، خاطر جمع باش، بی تو نمی خواهم .

۶۰

جارچی جار بزند، اسبها را از مهترخانه بیرون بیاورند
شور محمود آماده فداکاری و هنر نمایی است
از بالای سر تا کف پایش، غیرت و جوهر می ریزد
[شور محمود می گوید] : خواب دیده ام، خدا یا در این سفر چه بر
سرم می آید !

ای مامه رش از خدا می خواهم هر روز مرده بی از خانه ات بیرون بپرند
مرزینگان را از من دور کرده ای، چه گونه به او ظفر بپریم
بشنت در نظر من به نهال يك ساله بماند که در خانه میر و بگلر می روید
نوکری وفادار می خواهم ، قبلا از طرف من به عنوان قاصد کاغذی
به بخارا ببرد

تا بیش از این از روی غمناکی از دو چشم سیاه [مرزینگان] اشک
فرو نریزد .

۶۱

اسب سواران همه از مهترخانه بیرون آمدند، همه سر سان رفتند
(= صف کشیدند)

آرحمان بگ و ناجی بگ و شالی بگ و توپال بگ حکم برسرشان
آمد، تا به بندرگه (؟) قوش خانه بروند

باز و شاهین و شنقار را آماده کنند، طرلان برسر حال بیاید

تا دراج و کبک بر سر روز زده شدن بیایند^{۸۶}

تا از [ترس] صدای بازخرگوش در گرم لانه [خود] استراحت نکند

هم به عنوان شکار وهم برای پیدا کردن مرزینگان لطیف [رهسپار

می شوند] .

۶۲

با ریختن خون و با گلوی تلخ به سفر ترکه و ترکمان رفتم

چون در کودکی مرزینگان را از من عقد کرده بودند

چون در کودکی [مرزینگان] را به خوشی و شادی و به حالالی به من

داده بودند

این است که دایم دلم رنجور است، برای او می نالد

ندانستم که بشن باریک و دو چشم کالش از من گم می شود

اکنون باید دنبالش بیفتم، اولاً با شمشیر و خنجر و گوپال

بعد اگر او را نیافتم، دوازده سال به خاطر او فقیری و گدایی و

ابدالی (= درویشی) می کنم

تا [از من] برای کسی دیگر دو چشم کال و قدشمشادش میراث نماند.

۶۳

بر پشت اسبها زین مرصع گذاشته می شد و در دهان آنها لگام می کردند

شور محمود پیش از دیگران پا بر سر راسته رکاب می نهاد

از بینار می گذشت، گاه گاه به نر می و گاه گاه به تندی [می رفت]

می گفت: اهل بینار، آنکه با من به ترکه و ترکمان آمد و برگشت
 آنان با من پیش خنجر سینه سپر کردند
 آنان با من دفاع کردند، به خاطر من و با من دچار سختی و مشقت شدند
 هر کس از پشت رکاب دشمنی را بر زمین انداخت
 آنان پیش [طوایف] سمیل سپی کامریان و جوکل هموند و میر
 گیلانگیسیان و سورچی و زوراری و داودی را می گرفتند
 دشمنشان گامش شل می شد، زانویش شکسته است
 من به این سفر می روم، دولت زیاد و خانه آباد
 اگر چنانکه در این سفر مرگ نبود، بگویند: شور محمود برگشت
 هنوز کلید به در خزینه نزده^{۸۷}
 عبوتوپ و مجیدی و فرتی^{۸۸} و زر سفید را به خلعت پراکنده می کنم
 پس خلق می گویند: شور محمود پایه دولت را در بینار نهاده است
 الان از آن رو به کس خلعت نداده ام که سرم آشفته شده است، راه
 از من گم شده است، زخم دلم تازه شد، مرزینگان از من اسیر شده است
 پدرش او را به بخارا برده است، نمی داند شور محمود هنوز بر خوان
 زین مانده است
 مگر عمر تقاضا نکند، و گرنه با خنجر سیاه لب هردو چشمش را
 بر می کنم
 وقتی که خبردار شدید، گفتند: کژاوۀ مرزینگان از بلخ و بخارا برگشت
 آن هنگام گاو و گردون (= قربانی) است، می گویند: چهارصد آهو
 و جیران و برهٔ یک ساله پیش کژاوۀ مرزینگان کشتار شد

مامه رش بدبخت است، بهره‌اش از دنیا نمانده است
مرد نباید به خاطر زنان غیرت و جوهر و میری و مردانگی را از
دست بدهد

اما چه کنم از حال این دنیا که خدا آن را آفریده است، خبر ندارم
بی مرزینگان بی عقم، عقل در کله سرم نمانده است
چون هست است، زیبا قامت است، سایه گردن است، طعام بهشت
است که خدا آن را در دنیا برای من نهاده است
بدون مرزینگان دنیای روشن را نمی‌خواهم، طاقت مردانگی و
بینایی چشمان پیش من کم مانده است

مرا سرزنش مکنید، تیر عشق است که راست و چپ به جگرم خورده است
این زخم بی‌درمان است، [هیچ] کس این درمان را برای من
نیآورده است

زن و مرد، خان و بگلر و آقا و نوکر همه به بانگ بلند گریه می‌کردند
می‌گفتند: شور محمود دیوانه است، نمی‌داند یازده هزار کس چشم
به راه اویند، حکومتش در ترکه و ترکمان به جا مانده است
دنبال مرزینگان می‌افتد، حق هم دارد؛ مرزینگان فرشته بهشت
است که خدای تعالی او را بر سر این دنیا آورده است.

۶۴

سواران بر سر خوان زین سوار می‌شدند
سر و سواری ورخت و رکاب از شور محمود زیننده است
براسبی شیر غزالی اصل گل‌گلی سوار شده است

[شور محمود] یوسف مصر است و زلیخا پیدا نیست
 یارب از درد و بلا و از تیر غیبی دور باد
 یارب سلامت و تندرست از این سفر بیاید (= برگردد)
 چهار یار نبی آگاهدارت باشند
 ابوبکر و عمر و عثمان و علی
 سیدالمرسلین آگاهدارت باد، که برای او قرآن آسمانی به خلعت
 آمده است

چون مقبول و معتبر درگاه پروردگار است
 یارب ای شور محمود بدبختی و ندامت شانه ترا نگیرد
 اویس قرنی آگاهدارت باد
 خضر که دایم در بر و بیابان است، آگاهدارت باشد
 یارب مامه رش آزار جذام بگیرد.

۶۵

شور محمود سوار شد. [اهل] بینار همه هفت ساعت راه با او آمدند،
 او را به راه (= بدرقه) کردند.

گاه گاه آتش عشق به میان دل شور محمود می آمد
 [شور محمود] اسب شیرغزالی سم طبق اصل بحری را تکان می داد
 گاه گاه برای شکار حیوان کوهی^{۸۹} از راه برکنار می شد
 از خدا می خواهم آفتاب به خوان زینت نتابد^{۹۰}
 گاه گاه به کلنگ و غاز و وحشی تیراندازی می کند
 پرنده اند، آنها می پرند، به آنها می گویند: پرنده آسمانی

تیرش به خطا نمی‌رود، در شکار بز ترکوهی
 با تیرشور محمود پنج‌وشش کلنگ و غاز وحشی بر سر بحر می‌آمدند
 (= می‌افتادند)

امام ربّانی آگاهدارش باد
 موسای کلیم‌الله [آگاهدارش باد] که گفتگوش با خدا بود
 از خدا می‌خواهم چهل سوار غیبی آگاهدار و هم راحت باشند
 دشمن [ان] بسیار خوش حالند، می‌گویند: [خوش بختانه] شورمحمود
 در میان نیست .

۶۶

مامه رش نیمه راه را رفته بود. به دشتی پهن و فراخ و بزرگ رسیدند.
 جایگاهی خوش و مرغزار و چمن زار بود، چمن و مرغزار و آب و گیاه بسیاری
 داشت. رودخانه بزرگی از آنجا می‌گذشت، در هیچ جا از آن رودخانه نمی‌شد
 گذر کرد. بر سر این رودخانه پلی ساخته بودند که بسیار کهن و قدیمی بود،
 به یاد کس نبود (= کس تاریخ بنای آن پل را به یاد نداشت). رفت و
 آمدی اگر می‌بود بر سر این پل بود .

مامه رش در آن دشت چادر زد ، چند روزی در آنجا ماند .

۶۷

در آن صحرا و بیابان مردی بود، از او پرسیدند: چه کاره‌ای؟ گفت:
 پلبانم، هستند کسانی که به من چیزی می‌دهند، و هستند کسانی که به من چیزی
 نمی‌دهند. از این پل نگهبانی می‌کنم. مامه رش ایل را [رو] به راه کرد و
 خودش نزد مرد پلبان برگشت. پلبان را صدا کرد و گفت :

ای پلبان، [درد] من چاره و علاج ندارد

به گمانم که من دچار آزار و درد مفاجا می شوم
 سخنی بسیار بزرگ و گرانم در دل هست
 من آن را به تو می گویم و ترا هم به خدا می سپارم
 که درست کنندهٔ ارض و آسمان و تمام دنیا است .

۶۸

پلبان گفت: قسم بدانکه ابدی است
 راستی سخن تو را پیش کس نمی گویم
 سراغش نزد کس نیست^{۹۱}
 سخن خاطر جمعی و صحیح را به من بگو .

۶۹

[ماهدرش] مچ دست او را می گرفت و می گفت: ای پلبان دست
 منت به دامان باد

ترا به آن کس [سوگند می دهم] که خالق ارض و آسمان است
 ای پسر خاطر جمع باش انعام تو سی صد زرگران قیمت می شود
 بعد از سه روز دیگر می بینی که در دور این پل روز حشر و آخر زمان
 [برپا] می شود

نه صد سوار می آیند، سواری در پیش آنان است، بزرگ ایشان است
 خنجری سیاه لب اصل دبان [به کمر دارد]
 راست و چپ آن را به پهلوی چپ نهاده است
 تا دستش برای بر کشیدن آن برود
 برای روز دل آزرده گی (= جنگ) و آشوب

چون بر سر مراد است، دایم در [کوهستان] «قه‌ندیلی مامه‌کوییان»
و «حساری سه‌کران» به شکار [مشغول] است
شکار شبانه را به [کوهستان] «هه‌واری پیریان» و «کوسره‌تی شاله
به‌گیان» می‌برد

وقت نیم‌روز به «روبار جودییان»^{۹۲} می‌رود
شکار وی آهو و کبک و خرگوش و جیران است
اصل مطلب او منم، دختری دارم نامش مرزینگان است
اگر چنانکه به‌من برسد به‌قتلم می‌رساند، مرا بی‌جان می‌کند
رعنا قامت و سایه‌گردن و آرام دلها را برمی‌گرداند.

۷۰

ای پلبان بیا مرد باش سخنی به تو می‌گویم آنرا پشت‌گوش‌مینداز
من به‌این سخن بسیار امیدوارم
مگو: مامه‌رش آمد و او را در این پل و راه دیدم^{۹۳}
چون دچار کشمکش می‌شوی، سخنی بی‌اعتبار و بیجا است.

۷۱

اگر چنانکه آن سواران را دیدی و از تو مهمان شدند
نابلدند، از تو سخن می‌پرسند
بگو: مامه‌رش رفت، دختری به‌نام مرزینگان با او بود
به‌کله‌خودت بزن و دست به‌رانها بزن
بگو: یارب نمانم، زنده نمانم
[مرزینگان] گفت: چه کنم این [است] مرا به‌سفر بزرگ و گران‌می‌برند

شور محمود هم در ترکه و ترکمان است
 قاصدی نیست از [راه] زمین برایم خبر ببرد، مگر خود از آسمان
 برای او خبر برود
 مرا به بلخ و بخارا می‌برند، و روز آه سرد وجدایی است.

۷۲

ای پلبان، بگو: بسیار خود را مدح کرد و آب از چشم پلایید
 سیه زلفان را پریشان کرده بود، هیچ از خودش آگاه نبود
 می‌گفت: بعد از شور محمود پربان دست به دلم زده اند^{۹۴}
 چه کنم، چه واقعه بدی برایم پیش آمده، چرا عظم پریشان شده است
 مردن خوشتر است نه اینکه بگویند: مرزینگان اسیر شده است.

۷۳

مامه رش پلبان را نصیحت کرد و گفت:
 ای پلبان، هزار بار دست منت به دامان باد، از این راه کسی دیگر نمی‌آید
 وقتی که این دسته سوار آمدند، بالای سرشان يك دسته شاهین
 [در پرواز است] و در دامنه‌شان بانگ و فریاد [سگان شکاری بلند] است
 کمتر در این دنیا چنین مرد شوخ و شنگی یافت می‌شود
 گریه کن، [اشک] بیار، بگو: مرزینگان خود را به گرداب دریا انداخت.

۷۴

دست منت به دامان باد، سخنانم همه بجا است
 [در برابر] هر سخنی که گفتم، سی صد زر به تو انعام می‌دهم
 کارم را جا بجا (= درست) کنی

برایش سوگند بخور، بگو: مرزینگان خود را به گرداب [زیر]
پل انداخت.

۷۵

ای پلبان دست منت به دامان باد، گریه کن و [اشك] بیار
بهار است، تازه گل انار شکفته شده است
عاشق [ان] دلشان مجروح است مانند [جای] گاز [گرفتن] مار
بگو مامه رش رفت، اما به خدا مرزینگان خود را به میان گرداب
رودخانه انداخت.

۷۶

مامه رش شش صد زر يك سکه به پلبان داد و برگشت. مرزینگان هم
مخفیانه نزد پلبان برگشت. لعنت بر پلبان! به پلبان سلام کرد و گفت:
ای پلبان دست منت به دامان باد، بد حادثه‌یی بر من روی آورده است
دل من انار است و سر این انار گسسته است
وقتی که شور محمود آمد، عجیب شیرین جوان است!
به او بگو: مرزینگان و مامه رش به بلخ و بخارا رفتند، اما [مرزینگان
از راه] برگشت، مدتی با من ایستاد

چشم به راه شور محمود بود، از گوشه چشمان آب می‌پالاید
گویی دراج ابلق و غاز و کلنگ است و سراسیمه شده است
می‌گفتی (= گویی) کلنگ سرخ است که برای او دام نهاده‌اند.

۷۷

دست منت به دامان باد، بگو: دختر بسیار آزاده‌یی است
زیبا قامت و چشم عقابی است

بسیار چشم به راه تو است
 درد دار است، مجروح است، درونش پر از بوی سوخته است .
 ای پلبان دست منت به دامان باد، خاطر خواه من است
 بسیار چشم به راه و دل ریش من است .

۷۸

آخر سوگند بدانکه ابدی است
 شامه و شامه رنگین من برای کس میراث نمی شود
 خاطر جمع، غیر از شور محمود، سهم کسی دیگر نیست
 پدر ولی نعمت است، اختیار در دست خودم نیست
 این [است] می روم و از تو خدا حافظی می کنم
 این بیست زر را [بگیر] و شرط باد اگر باز آمدم هفت صد زر
 سفید يك سکه به تو بدهم .

مرزینگان هم برگشت، رفت. پلبان، زنش گفت، به او گفت: به سخن
 مامه رش [رفتار] کن. زن افسان^{۹۵} مرد است .

۷۹

شور محمود از تاب (= شدت عشق و علاقه) آنچه به معنی عقل باشد
 برای وی نمانده بود، می گفت: [زنده] نما، دختر زرد ساق را بردند!
 قسم بدانکه بی مکان است
 ارض و آسمان را به يك کن فیکون آفرید
 نه به اسبم استراحت می دهم
 نه خودم يك لقمه نان می خورم

خلعت برای نوکران آمد

[شور محمود] می گفت: عمو باید به جای پدر باشد، بین چه باهن

کرد! دختر مرزینگان نام از دستم در رفت

مگر تا سه روز دیگر به پره آسمان برود

و گر نه شرط باد او را نابود و بی جان کنم

چون به مرزینگان شب روی می کند، زنجیره زلفانش آشفته می شود

الماس سفید در میان سینه و پستانها زنگ می آورد (= زنگ می زند)

کاش [زنده] نمائم! مبادا خواب توی چشمانش بشکند

آن رعنا قامت دلکش عاجز و ملول شود

مردن برای من از این حسرت کشیدن بهتر است

کاش [زنده] نمائم! زندگی نکنم

سه روز دیگر کژاوۀ یاقوت عبدالحسن و لعلرمان را، که مرزینگان

در آن نشسته است، برمی گردانم

پس آن گاه گردنش را حوض کوثر و بشنش را بیرق رومیان^{۹۶} می کنم

چون باخودم نیست^{۹۷}، تیری به جگرم زده از پشتم پیکان شده است

به خدا جوانم اما نزدیک است روشنایی از هر دو چشمانم بریده شود

زیرا آن دختر رعنا قامت مرزینگان نام

طرح آن فرشتگانی است که خداوند امیر بزرگ آنان را در بهشت نهاد.

۸۰

این [است] شور محمود به پل آمد. مردی بود به مانند زر. پلبان

دست و پای خود را گم کرد. شوکت پور پشنک یعنی افراسیاب چنین نبوده

است. [شور محمود] گفت :

ای پلبان ترا به خدایی که ابدی است [سوگند می‌دهم]

خبر راست و صحیح به من بده

اما بگویند : سخن تو راست است و دروغ در آن نیست

ای پسر دروغ بگویی ترا به دم اسب می‌بندم

زمین را با خون تو سبز و سرخ و لیمویی می‌کنم

چون دل من به درد است کس از دل من آگاه نیست

زود باش به من خبر درست و صحیح بده

مامهرش آمد و رفت ، سردار بیمار ، به سفر بلخ و بخارا ، تو او را

با چشم خود می‌دیدى

کژاوه را دیدی ، بویزای نازک^{۹۸} با او بود ، که گویی تازه از زیر

توده برف بیرون آمده است

ملکه گوهرتاج سرخ و سفید است

کژاوه اش یاقوت عبدالحسن است ، پیش کژاوه اش زر سفید است

کژاوه اش را بردو اشتر جان بن جان^{۹۹} نهاده اند .

۸۱

ترا به خدا ای پلبان به من بگو هیچ پرستار و دختر و زن با او بود

تو خودت چشمت به آن رعنا قامت و سایه گردن افتاد

همانا هیچ کس ، دوست تا دشمن ، نمی‌تواند پیش او سر بلند کند

ای آرام دل من تو مرا چه گونه خانه خراب کردی !

باغچه آلاله و بابونه و سوسن

چرا جگر و دل مرا هلاک و سوراخ سوراخ کرده‌ای ؟
 اگر او بر آن دست بمالد آن وقت زخمم دردش آرام می‌گیرد، من
 آرام و آسوده خواهم شد .

۸۲

پلبان روی پدرش سیاه باد، مگر گریه نکرد !
 گفت : ای امیر، سوگند به الیاس که دایم در کار است، مأمور دریاها است
 سوگند به خضر که دایم فریادرس است و مأمور برّ و بیابان است
 سوگند به محمد که خدا از مهر او دنیا را آفرید
 سوگند به نوح نبی که عمر او به نهصد سال رسید
 در خدمت تو دروغ نمی‌گویم، هیچ بهتان نمی‌گویم
 زیرا برای من اعتراض است ، در بارهٔ من می‌گویند : آن پلبان
 دروغ زن بود

دست به رانهایش می‌زد، از چشمانش آب می‌آمد
 به لعنت باد مانند عزازیل، طوق لعنت بر گردنش باد
 هیچ فرق ندارد، او هم شمر و شیطان است
 به بالای سر خود می‌زد و شروع به گریه می‌کرد
 پلبان می‌گفت : زخمم را دوباره به درد آوردی، دیگر این درد من
 درمان نمی‌شود

دختری رعنا قامت به نام مرزینگان با آنان بود
 بالا بلند و زیباگردن بود

بسیار سخن‌دان و عاقل و دوست‌داشتنی بود

از راه برگشت، نمی‌دانم شور محمود کیست، آه و وا حسرتا برای شور محمود می‌کشید

می‌گفت: بعد از شور محمود، مردن را دوست تر دارم، این زندگی را نمی‌خواهم

گردن بندی به گردن داشت، آنچه به قیمت گران است
[مرزینگان] زیبا قامت و سایه گردن، خوش طعم و خوش بو و دوست
داشتنی است

ای کاش نریم! نمانم به ماندن
خودش و زنش بانگ می‌زدند و شروع به گریه می‌کردند
گفتند: مرزینگان بسیار خود را مدح گفت، می‌گفت بر سر خود
کور کردن و خود بی‌جان کردن آمده‌ام

بسیار شور محمود را مدح گفت، بسیار آه می‌کشید
آه! می‌گفت چه کنم! بسیار اذیت و عذاب و رنج و مشقت در ترکه
و ترکمان کشید

آخر امروز را دیدم، به گمانم امروز روز آخر وجدایی شده است
دیگر چشمان به یکدیگر نمی‌افتد تا روزی که خدا دیوان
(= محکمه) را [برپا] می‌کند

خانه‌ام خراب شد، یارب چشمانم کور باد
خود را به رودخانه انداخت و الان قبر او شکم ماهیان است!
شور محمود خود را می‌باخت، هیچ روح و جان نزد او نمی‌ماند
قرمه^{۱۱} از خنجر برمی‌آورد، می‌گفتی امیر ارسلان است

ساعت اول پلبان را بردرید، او را بی جان می کرد
می گفت : به آرزو خبر مرگ مرزینگان را خواسته بودم تو آن را
به من می دهی !

گفت : خانه اش را آتش بزنی، زن و بچه اش بیرون نیایند .

۸۳

پس شور محمود بر سر پل آمد و گفت :

مرزینگان، چه کنم تا روز قیامت از من قحط شوی
چشم در نظر من به ستاره روز بماند ، که پیش از بانگ ملای
ماوران يك گز و نیم [از افق بالا] می آمد

سیه زلفت در نظر من به گز و نیم گز رحیم خیاط بماند
بشنت در نظر من به درخت فندق بماند ، که به امر خدا از زمین
بیرون می آمدی

رعنا قامت [ان] و سایه گردن [ان] در آنجا (= زیر آن درخت)
[راز و] نیاز می کردند و کدخدای [ان] و ریش سپید [ان] در آن جا
مجلس و جماعت می گرفتند

این [در اثر] مبارکی تو است که از آن [درخت] خرده نقل و
ریزه شکر و نبات می بارد

آن کسانی که سحر گاهان زود به مجلس و جماعت و حکومت می روند
اگر به زیر این درخت بیایند، دارای هنر و غیرت و جوهر خواهند بود
چون (= مگر) آخر من چنان شدم که تو از من قحط شوی !
پس مرا حکومت این ولایت ویرانه به چه کار آید .

۸۴

گونه‌ات به من بماند، برخی بگویند لعل است و برخی بگویند
گوهر است

چاه گردنت برای من حوض کوثر است

بوسه تو برای من از دنیا گوی به در برنده است^{۱۱}

پس همانا نماندن تو برای من سخن [بر باد رفتن] سر است .

[شور محمود] گفت: میراث من برای سرداران ایل به جا می‌ماند.

از بالای [پل] خود را به دریا انداخت .

۸۵

مرزینگان اگر (= وقتی که) دانست (= دید) شور محمود نیامد،
صد زر داد، گفت: مرا بر سر پل برگردانید. وقتی که آمد، دید سوار [ان]
همه دم اسبشان را نیلی کرده‌اند. پس زندگی بر او حرام شد، گفت: خانه‌ام
خراب شد! پس گفت :

ای سواران، بیایید از دل من بپرسید، چه شده، چه روی داده است
آه از آن خیر نادیده و ناگهانی !

ای پسر! خود راست است که می‌گویند: شور محمود در گرداب دریا
غرق شده است

دریغ و درد، وای بر من، کسی از خاندان من نمانده است

شرط باد بعد از تو یقه کتان من برای کس باز نشود

تا آن روزی که می‌گویند : روز قیامت و روز حشر است و خدا

دیوان (= محکمه) نهاده است .

۸۶

ای صف سواران، برای من «شرناخیوی»^{۱۰۲} و «جلیت بازی»^{۱۰۳} بکنید
تا من سرم را بر سر خم خم خانه بیرم
از برای سوار ترکه و ترکمان
در گرداب دریا غرق و بی جان شده است .

۸۷

از دل من میرسید چند به درد است و چند رنجور است
پس زندگانی و زیستن مرا به چه کار آید
کسی دیگر در سینه و بر من پنجه‌ها را بگرداند
میراث شور محمود با او هم لانه (= هم سر) شود
البته مردن از این زیستن خوشتر است .

۸۸

سوار [ان] برایم «جلیت بازی» و «شرناخیوی» بکنند
برایم گرم شیون بگردانند (= برپا کنند) ، اگر چه هیچ چیز لایق

شور محمود نیست^{۱۰۴}

آیا اکنون شکم ماهی کفن شور محمود است !
آیا من بعد از این به زندگانی (= آسایش و خوشی) بنشینم
کف بزنند، بگویند : مرزینگان را به عروسی بردند
دانا یان بگویند : عورت هیچ نیست و او را بقا (= وفا) نیست
والله کفن من هم شکم ماهی است .
[مرزینگان] کف زد و او هم خود را به دریا انداخت .

مامه رش پدر سگ پرسش کرد ، گفت : مرزینگان کو؟ گفتند : سه روز است برگشته است . مامه رش هم برگشت . آن سواران این ور و آن ور پل را براو گرفتند . [مامه رش] پرسید : چه شده ، چه روی داده است ؟ گفتند : چنین حال و مقدری است . گریه و داد و فغان آغاز شد . مامه رش برسر پل آمد و رفت . [مامه رش] هفت برادر زادهٔ دیگرش بود ، آنان هم برگشتند ، گفتند : چرا مامه رش باز نیامد ؟ آنان هم برسر پل آمدند ، وقتی که چنین دانستند (=دیدند) ، مامه رش را گرفتند ، او را به میان (=وسط) دریا انداختند .

میرزا را صدا کرد و خودش حاشیه نهاد

دانای عاقلمند روی زمانه^{۱۵} .

پس گفتند : فکر! ما چه گونه این جنازه‌ها را از دریا بیرون بیاوریم؟ چاوش^{۱۶} و دهل و سورنا آوردند ، [دهل] زدند . جنازه‌ها به کنار آب افتادند . شور محمود و مرزینگان در آغوش یکدیگر بودند . با حسرتی فراوان آنها را به خاک تسلیم کردند .

ای دنیای ویران ، بنیاد درهم ریخته

به کجایت (= به چه چیزت) دل خوش کنم ای دنیای ناتمام

جایگاه و راه شیران خراب شده است

در دریا شور محمود و مرزینگان غرق شده‌اند .

نه صد کسش در جماعت (=مجلس) بود

حکم و حکومت از او شیرین (=برازنده) بود

ای دنیای بی وفا کس به تو نمی‌رسد !
 یا صاحب جوهر یا بی‌هنر
 یا فرمان بردار یا امر بر
 تا شاه تا سلطان تا میر تا بگلر
 دنیای بی وفا برای [هیچ] کس به سر نمی‌رود .
 وای از این دنیای ویرانه
 برای کسش شرط و وفا نبود
 جوانان آن را می‌گرفتند ، پیران از آن دست برداشتمند .
 چند خانم و خاتون ، زلف عنبر بو
 نازک جبینان^{۱۷} ، شیرین چشم و ابرو
 صاحب جوهران ، گونه مانند لیمو
 عاقبت مرگ است ، من دست به زانو .
 چند فرزند جوان و زیبای بالا نستر
 همه چشم به راه آب کوثرند
 چند میر و بگلر و پر به سر
 عاقبت باید خبر مرگ را ببرند .

پایان

حواشی و توضیحات

حواشی و توضیحات

متن گردی

- ۱- «ده یکوت»، «ده یگوت» هم تلفظ می شود و هر دو تلفظ درست است.
- ۲- در این متن حاضر از «بینار» زیاد نام برده شده است و پیدا است که بینار باید نام سرزمینی باشد. روایت‌های کُردی حاکی است که امیری به نام سلطان احمد از بینار برخاسته است و بیت سلطان احمد بینار که هنوز باقی است مؤید آن نظر است. در سرآغاز این کتاب گفتیم که «هه‌لکه‌تی» و «خَر نال» نزد «وسو شایهر» رفته آن بیت را از او یاد گرفتند. بیت سلطان احمد بینار، به روایت مام احمد لطفی، چنین آغاز می شود:

سالیکی هه‌وه‌لی به‌هاری

باران له سهر ده‌باری

گول پشکوتن له نساری

خون له چاوم ده‌باری

له سبچه‌ینی تا ایواری

ئه‌من ناگرم سه‌تاری

به‌یتیکم هاته سهر زار، یا پادشای جه‌باری .

ئه‌و به‌یتهم بو پکه‌ی زه‌وان، نه‌بیته به‌ند و درو

خولاً وای له دلی ناوم ، بهیتان ده کهم سهر بهخوؤ
 ژمی زمانم له ننگ نه بیی ، دا نه نیشم دهسته و ئه ژنوؤ .
 ئه و جار ئه ی دوؤست و خزم و یاری
 خوناوکهی زوقم له سهر گولان ده باری
 به یتیکم هاته سهر زار ، تاریفی سولتان ئه حمهدی بیباری .
 هم میره و هم خانه
 زور بیماویکی چازانه
 گهورهی سهر پاک کوردانه
 بی تانجه ، به شایان دانا
 موخته بهری سولتانه .

ترجمه فارسی :

سالی اول بهار
 باران از سر (= بالا) می بارد
 گل [ها] در نزار (؟) شکفته شدند
 خون از چشمم می بارد
 از صبح تا عصر
 من آرام نمی گیرم
 بیتی بر سر دهانم آمد ، یا پادشاه جبار .
 این بیت را برایم روان کنی ، بند و دروغ نشود
 خدا چنین دردلم نهاده است خودسر (= خود به خود) بیت می گویم

یارب زبانم لنگ نشود ، دست به زانو ننشینم .
 این بار ای دوست و قوم و یار
 شبنم یخ زده بر سر گلهای می بارد
 بیتی بر سر دهانم آمد ، تعریف سلطان احمد بینار .
 هم میر است و هم خان است
 مرد بسیار دانایی است
 بزرگ سر پاك كردان است
 بی تاج است ، به شاهیش نهادند
 معتبر سلطان است .

۳- حقیقی ، شاعر گزیده گوی معاصر ، قصیده‌غزایی دارد که در
 بیت دوم آن ترکیب «گهوال گهوال» به کار رفته است . چون آن قصیده
 در نهایت بلندی و فصاحت است ، در اینجا نقل می شود تا بیش از این آن
 شاهد دلیند در پس پرده فراموشی نماند . این است آن قصیده :

دیسان شنای نه سیمی به هاره و کزه‌ی شه‌مال
 دیسان به بهرگی تازه یه‌وه تازه بووه سال
 توفی سهرای کانی له بهر گرمه گرمی زه‌عد
 شین بو زه‌وی به نم نمی هه‌وری گه‌وال گه‌وال
 غه‌ملی چییاو چه‌من به‌سپی و سه‌وز و زه‌رد و سور
 دار و ده‌ون بووه به‌هزار زه‌نگی آل و وال
 لاچو به جاری پهرده له زوی جه‌ننه تی ایرم
 زازاوه تاقی نه‌تله‌س و کیمخووا و چه‌ریر و وال

کۆستان له بۆی هه لاله و به بیون، عهیری خاو
 ژه نگاوه باغچه کانی وه کو بوکی چارده سال
 شه شکهوت و کیو و کهژ به خزی قاسپه قاسپی کهو
 گو کدژ ده بی له قاره بی قاز و قورینگ و دال
 یا باژه بازی بیچوووه یا کازه کازی مدژ
 یا قاره قازی قومرییه یا هازه هازی بال
 دین و ده چن به دوند و قهدی زهرد و ماههوه
 گاکیوی تاق و جوت و به گهل مینگه لی مدژال
 پیش ئه و دهمه ی گزینگ له سه ران دا بهری به یان
 یا ئه و دهمه ی که زهرده له کیوان دها به حال
 بنواژه 'عهینی قهوس و قوزه ح دیته بهر نه زه
 خاش خاشکی سور و سهوزه بی سهوزی بنارویال
 بولی کچان به یانی دهمی ده چنه گوژ چنن
 وه ک حۆرییان ده چن هه مو لیو آلی چاوخه زال
 قهدیان وه کو بلوره برۆیان وه کو هیالال
 چاویان میسالی ئیرگسه مهست و خومار و کال
 دهم چه شنی غونچه یی گوله باغی بهری به یان
 زومهت ده لئی شه هیده له خون دا بووه شه لال
 عه ینهن ده لئی به مینچه کی نه خشاوه سیوی سور
 وه ختی که دین ده بینی له سهر کولمه ورده خال

جوتهدی مهمك به ژاست وچه پی سینهوه ده لینی
 په یوه نندی داری عهدّ عهدّ نارنج و پورته قال
 ټو به حسه به زایقه یی شیعر و شاعیری
 زور خوشتره له نو بهره سیو و هه ناری کال
 بو باس و خوواسی زه ززه بهك آساری کردگار
 فکری به شهر ده وهستی ، زمانی له وه سفی لال
 ټو سوسنه و وه نه وشه و نه سرینه بو چیه
 ټو زه نگ زه نگی سور و سپی وزرد و شین و آل
 بو یمن هه تا له بیرچی خه می به فوری نه گبه تی
 بو یمن هه تا نه مینی نیشانی له دژک و دال
 بو یهت شه راوی باغی ده دات و نمی که ژم
 تا گهش بیته وه گولی عومرت له ژینی تال

ترجمه فارسی :

باز وزش نسیم بهار است و صدای شمال
 باز با برگ (= جاوه) تازه ، سال تازه شد
 سرچشمه از ناله رعد ترکید
 کشتزار با نم نم ابر پاره پاره سبز شد
 کوه و چمن به سفید و سبز وزرد و سرخ رنگین شد
 درخت و جنگل هزار رنگ گوناگون شده است
 یکباره پرده از روی جنت ارم برداشته شد
 طاق اطلس و کیمخوا و حریر و وال آذین بندی شد

کوهستان از بوی آلاله و بابونه و عبیر خام
 باغچه‌هايش مانند عروس چهارده ساله رنگين شده است
 در غار و کوه همه جا آواز کبک شنیده می‌شود
 گوش از صدای غاز و کلنگ و دال کر می‌شود
 یا صدای برّه است یا صدای گوسفند
 یا ناله قمری است یا صدای بال پرندگان
 در قله و بلندیهای کوه در رفت و آمدند
 گاو کوهی طاق و جفت، رمه آهوان
 پیش از آن دم که آفتاب به کوهساران بتابد
 یا آن دم که زردی آفتاب اندکی به کوهپای زند
 بنگر عین قوس قزح به نظر می‌آید
 خشخاش سرخ و سبزه سبز یال و دامنه‌های کوه
 دسته دختران سحر گاهان می‌که به گل چیدن می‌روند
 به فرشتگان می‌مانند همه لب سرخ و چشم غزال
 قدشان مانند بلور است، ابرویشان مانند هلال
 چشمشان مثال نرگس است، مست و خمار و کال
 دهان بسان غنچه گل سرخ در سحر گاهان
 گونه گویی شهید است در خون غرق شده
 عیناً گویی سیب سرخ با میخک نقش شده
 وقتی که می‌آیند روی گونه خالهای ریز را می‌بینی
 دو پستان در راست و چپ سینه گویی
 نارنج و پرتقال از درخت عرعر پیوند شده است

این بحث به ذایقه شعر و شاعری بسیار خوشتر از نوبر سیب و انار کال است
برای بحث در ذره‌یی از آثار کردگار
فکر بشر در می‌ماند، ز بانس از وصف لال می‌شود

این سوسن و بنفشه و نسرين برای چیست
این رنگ سرخ و سفید و زرد و کبود و آل
برای این‌اند تا غم برف نکبت از یاد برود
برای این‌اند تا از خار و خاشاک نشانی نماند
برای تو شبانه باغ را با نم کرم آب می‌دهد

تا گل عمرت از زندگی تلخ دوباره خندان شود
۴- ایسقای، ظاهراً باید همان مرض استسقا باشد. این نام در فرهنگ مهاباد، تألیف آقای گیو موکریانی، و همچنین در کتاب «کؤلکه زیژینه»، از همین مؤلف، نیامده است.

۵- گراو، در اینجا به معنی پاشنه است.
۶- در این متن کلمه سینگ (= سینه) گاهی به همین صورت و زمانی به صورت «سنگ» (به سکون سین) به کار رفته است.

۷- لوزه و: انصاب، هطول (للماء والحبوب). «فرهنگ مهاباد».
۸- به گفته بیتخوان «نهسیر خانه» جایی است که در آن تازی نگهداری می‌کنند. قسمت اول این کلمه یعنی «نهسیر» برای نگارنده به کلی غریب و ناآشنا است.

۹- عبارت «داو و ده‌لینگ حاجی حوسینی» هنوز کم و بیش در

مهاباد شنیده می‌شود. «داو و ده‌لینگ» به معنی دامن و پایین شلوار است. «داو و ده‌لینگ حاجی حوسینی» یعنی شلواری که منسوب به حاجی حسین است، اما معلوم نیست که حاجی حسین چه کسی بوده و چه شغلی داشته‌است. خلاصه «داو و ده‌لینگ حاجی حوسینی» به دختر یا زنی می‌گویند که پا و شلوار نیکو و متناسب داشته باشد. در فارسی و کُردی کلمه لنگ (به کسر اول و سکون دوم) وجود دارد. رك: برهان قاطع، مصحح دکتر محمد معین، ۱۹۰۷/۳ متن و ح ۹. شاید کلمه «ده‌لینگ» با «لنگ» بی‌ارتباط نباشد. کلمه «داو» نیز ظاهراً مخفف «داوین» یعنی دامن است.

۱۰- رك: حواشی و توضیحات ترجمه فارسی، شماره ۴۲.

۱۱- بولیل، به معنی تاریکی شبانگاه است. این واژه در فرهنگ

مهاباد نیامده است. «لیل» به تنهایی به معنی کدر است. کلمه بولیل در يك ترانه کُردی آمده است و آن ترانه این است:

چاوت نه‌ستیره‌ی بولیلی

له غه‌ریبیان به جیم دیلی

له یلی زویی له‌گه‌ل خیلی

عافل و هوشم پی ناهیلی.

ترجمه فارسی:

چشم ستاره شبانگاهی [است]

در غربت مرا به‌جای می‌گذاری

لیلی با کاروان رفت

نمی‌گذاری عقل و هوشم بماند.

۱۲- عشایر اطراف مهاباد به جای « لئ قهومان » می گویند :
« لئ قهلمان » .

۱۳- از اینجا چنان برمی آید که میخهای خنجر به شکل دوشک
(=عقرب) بوده است .

۱۴- ملوینک = گردن بند . مل = نهستو = گردن .

۱۵- دهمه رقوبان = پانتول = شلوار . این واژه در فرهنگ مهاباد
آمده است .

۱۶- ناخافل = له نه کاو = له پزرا = ناگهان ، بی خبر .

۱۷- حه مایال، در کردی به دعا و تعویذ گفته می شود که آن را از شانه
و پهلوی و بزبان می کنند . همچنین رك : حواشی و توضیحات ترجمه فارسی ،
شماره ۶۵ .

۱۸- زه قاو ، ظاهراً باید « زه واق » باشد و « زه واق » در فرهنگ
مهاباد چنین معنی شده است : العسل المصفی .

۱۹- لفظ «چومکه» در اینجا زائد است .

۲۰- شه کی که و سیر ، بره دو ساله یی را گویند که بدنش سفید و
سر و گوش و چشمش سیاه باشد، آن را «قهره قاج» نیز گویند . «قهره قاج»
ترکی است و به معنی سیاه چشم می باشد .

۲۱- لانوویان ، جمع است و مفرد آن «لانوا» می باشد . به نظر
نگارنده « لانوا » به شیار و پناه گاه کوه گفته می شود و از دو کلمه «لا» و
«نوا» مرکب است . «لا» به معنی طرف و نزدیک است ، چنانکه گویند :
«لای کیوی» یعنی طرف . کوه یا نزدیک کوه . «نوا» دو معنی دارد ، یکی

از معانی آن «پناه» است، چنانکه گویند: «په‌نا و نووای نییه» یعنی پناه و نوای ندارد. معنی دیگر نووا مقداری است از برف که زمین را بپوشاند، چنانکه گویند: «نووایه‌ک باریوه».

۲۲- جوگمه = جونکه = مچ دست.

۲۳- ده‌لیا = دریا. بیتخوان گاهی این کلمه را با «لام» و گاهی با «ر» تلفظ می‌کرد. در فارسی نیز «ل» و «ر» به یکدیگر تبدیل می‌شوند، مانند: الوند و اروند، سوراخ و سولاخ.

۲۴- شهواره، شکار شبانه را گویند. در اینجا «شهواره» مترادف «دام» است. دام را به‌کردی «داو» می‌گویند.

حواشی و توضیحات

ترجمه فارسی

- ۱- مراد این است که مامه رش فرزند نرینه نداشت .
- ۲- مراد از کدخدایان، مردان دانا و جهان دیده و ریش سفید است.
- ۳- یعنی نامهربان و سنگین دل هستی و از دیانت ، که مردم را به رحم و شفقت فرا می خواند ، بی خبری .
- ۴- عبارت « محمل دارایی » جنس و نوع پارچه آن پیراهن را مشخص می کند .
- ۵- یعنی با ناز و کرشمه به من بنگر .
- ۶- به گفته بیتخوان «جوکل هموند» و «سمیل سپی کاهری» نام دو طایفه از طوایف کُرد است و این دو طایفه به دلیری و جنگاوری شهرت دارند.
- ۷- دارنده بشن باریک و دوگونه لیمویی خود مرزبندگان است .
- ۸- کنایه از عزادار شدن است. رك: منظومه کُردی بهرام و گلندام، ص ۲۱۶ .
- ۹- یعنی دچار سختی و مشقت نگردی .
- ۱۰- شمال (به فتح اول و لام بزرگ) ، در کُردی بادی را گویند که از جنوب می وزد و آن گرم و خشک است .

- ۱۱- شیرممند (با یای مجهول و به فتح هردو میم و سکون نون)، نام شخصی است که دچار مرض استسقا شده و مرده است. مرزینگان می گوید: از خدا می خواهم که مامه رش نیز به همین بیماری دچار شود و بمیرد .
- ۱۲- چیغ ، برون تیغ ، پرده و حایلی است که آن را از چوبهای دراز و باریک و یا از نی می سازند . چیغ کم وزن و کم حجم و قابل حمل و نقل است و لوله می شود و مورد استفاده گلهداران و دهقانان است . چیغ را به وسیله چوبهایی که «به چیغ» نامیده می شود برپا می دارند و به زمین و یا جایی دیگر نصب می کنند . در فرهنگ مهاباد «چیغ» حظیره و حباك معنی شده است .
- ۱۳- هوار خدر (به فتح اول و سکون چهار حرف آخر) ، نام ییلاقی است .
- ۱۴- یعنی به آرزوی خود نرسیدیم .
- ۱۵- مراد این است که آن پیراهن «فرنگی مآب» است .
- ۱۶- کمان کش ، یعنی مانند کمان و کمانی .
- ۱۷- چشم کال ، چشمی را گویند که در عین زیبایی رنگ تند (خواه سیاه و خواه آبی) نداشته باشد .
- ۱۸- «کوسرت شاله بگیان» ، نام کوهستانی است .
- ۱۹- گیاخاو، گیاه معطر و خوش بویی است که در کوهستان می روید. فرهنگ مهاباد این نام را ضبط نکرده است .
- ۲۰- فنجان ، کنایه از پستان است .
- ۲۱- ستاره روز، ستاره درخشانی است که در پایان شب (وقت اذان

صبح) طلوع می‌کند .

۲۲- گروه شین (به فتح اول و سکون دوم)، نوعی تفنگ بوده است.

۲۳- قراپین ، قراپینسه ، يك نوع تفنگ کوتاه شکاری سر پر .

«فرهنگ عمید» .

۲۴- یعنی عبدالله عسو مردی رشید و جنگاور است .

۲۵- تنکه زیو (به فتح اول و سکون دوم) ، ظاهراً نوعی تفنگ

بوده است .

۲۶- رخت (به فتح اول و سکون دوم و سوم) ، جهاز ، حلیه ،

تجهیزات . «فرهنگ مهاباد» .

۲۷- عبارت «اسماعیل نامۀ بن کودری استاد نصیری» که اوصاف و

مشخصات «چکمه» را بیان می‌کند ، قابل ترجمه نیست .

۲۸- دبان (به فتح اول) ، به خنجر خوب گفته می‌شود .

۲۹- مراد پروردگار است .

۳۰- لقمه قاضی ، نوعی شیرینی بوده است .

۳۱- طوق ، طلسم ، سنجاق ، کرماک ، آودنگی ، خبرچی ، از

زیورآلات به شمار می‌روند .

۳۲- گزنیژ (به سکون اول و دوم) ، ظاهراً همان گشنیز است .

قطعاتی که به گوشواره نصب می‌کردند ، ظاهراً به شکل گل ودانه گشنیز بوده

است . تا آنجا که اطلاع دارم در مهاباد «گزنیژی» به خاکه زغال گفته می‌شود .

۳۳- مراد حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند ، مؤسس سلسله نقشبندیه

است که در سال ۷۹۱ هجری وفات یافته است . رك: «دیوان فارسی و کردی

حضرت مولانا خالد نقشبندی الشافعی . وهم چنین «تاریخ تصوف در اسلام»
تألیف دکتر قاسم غنی .

۳۴- مراد محیی الدین ابو محمد عبدالقادر بن ابوصالح زنگی دوست
کیلی یا گیلانی یا جیلی عارف مشهور است که مؤسس طریقه قادری است
و در ۴۷۰ ولادت یافته و در ۵۶۱ درگذشته است . رك : منظومه کردی
شیخ صنعان ، ص ۸ .

۳۵- یعنی نزد تو یادگار بماند .

۳۶- سخن مرزینگان است .

۳۷- رك : حاشیه ۸ .

۳۸- یعنی به مرزینگان امید بسیار دارم . هم چنین رك : حواشی
و توضیحات متن کردی ، شماره ۹ .

۳۹- رك : قصص قرآن ، تألیف آقای صدر بلاغی ، ص ۴۰۱ ،
کلمه «کعبه» .

۴۰- دارنده بشن باریک و دو چشم بنگی (= مست) و سینه سفید
«مرزینگان» است .

۴۱- مراد از «جلوداران» مقدمه و طلایه سپاه است .

۴۲- لاپ ، لفظی است عامیانه و در عین حال نامستعمل . ظاهراً
این لفظ در نظریهخوان مفهوم نشانه و علامت و چیزی از این قبیل داشته است .

۴۳- یعنی شور محمود از آن ضربت خوردن خوش حال شد .

۴۴- جانانه، کنایه از معشوق و مطلوب است . برهان قاطع، مصحح

دکتر محمد معین ، ۵۵۹/۲ . امروزه در مهاباد «جانانه» به آدم زرنک و

جسور گفته می‌شود .

۴۵- یعنی از مردن نمی‌ترسد .

۴۶- لفکه ، به‌گوشهٔ دستار و به دنبالهٔ آستین پیراهن و همچنین به «لیف» حمام گفته می‌شود . مراد از این تعبیر آن است که خالد بن ولید در روز جنگ بی‌باك و بی‌ترس بوده است .

۴۷- احمد شنگ قهرمان یکی از داستانهای معروف کردی است . شنگ (بروزن سنگ) به معنی زیبا است . در فارسی نیز شوخ و شنگ گفته می‌شود . در اینجا «شنگ» صفت احمد است .

۴۸- لیلک (به فتح اول و سکون بقیهٔ حروف) ، نام اسب احمد شنگ می‌باشد . در بیت احمد شنگ داستان آن اسب با سرگذشت صاحبش پیوند عجیبی دارد . لیلک از اسب خان قوچی خان گیلانگیسی به وجود آمد . خان قوچی خان عاشق مادر احمد شنگ بود .

و نیز «لیلک» نام يك عشیرهٔ كُرد می‌باشد . رك : نشریهٔ دانشكدهٔ ادبیات و علوم انسانی تبریز ، شمارهٔ سوم ، سال بیستم ، پاییز ۱۳۴۷ ، مقالهٔ لاس و خزال ، ص ۳۸۷ .

۴۹- رك : حاشیهٔ ۳۲ .

۵۰- بوینزا (بروزن شکمیا) ، کردی آن «بیزا» است . گیاهی است خوراکی و خوش بو ، آن را در ترشی می‌اندازند و می‌خورند .

۵۱- مراد از گال گال و نال نال ، بانگ و فریاد و شور و غوغا است .

۵۲- پر به سر ، کنایه از شخص محترم و بزرگواری است .

۵۳- رك : حاشیهٔ ۱۹ .

- ۵۴- عبو نوپ ، از مسکوکات و پول رایج دولت عثمانی بوده است.
- ۵۵- مجیدی ، قطعة من الفضة كانت قيمتها عشرين قرشاً خالصاً
نسبة الى عبدالمجيد من سلاطين آل عثمان. المنجد، ص ۸۰۲، ستون ۲ .
- ۵۶- به گفته بیتخوان كبك در خرداد ماه ، موقع رسیدن جو، از هر موقع دیگر سال زیباتر است .
- ۵۷- مراد از حکیم و لقمان «طیب» است .
- ۵۸- معمولا دستمال زیبا و ظریفی در کنار غلاف خنجر قرار می دهند . شور محمود زلف مرزینگان را به آن دستمال تشبیه می کند .
- ۵۹- سابط ، دالان ، راه رو رو پوشیده ، پوشش بالای ره گذر ، سقفی که در زیر آن راه ورود به خانه باشد. «فرهنگ عمید» .
- ۶۰- به گفته بیتخوان «بیست و چهاری» پولی بوده که ۲۴ برابر واحد خودش ارزش داشته است .
- ۶۱- چارشیوشان ، پارچه چهار گوشه بی است که زنان بردوش می افکنند.
- ۶۲- کیمخوا ، این واژه در فرهنگ مهاباد نیامده است . تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد به يك نوع پارچه گفته می شود .
- ۶۳- رك : برهان قاطع ، مصحح دکتر محمد معین ، ۱۵۳۵/۳ متن و ح ۷ .
- ۶۴- این عبارت زايد به نظر می رسد .
- ۶۵- حمایل ، جمع حماله (به کسر حا) و حمیله ، به معنی بندشمشیر و آنچه به شانه و پهلو آویزان کنند . «فرهنگ عمید» .
- ۶۶- رك: چریکه‌ی مم وزین ، تألیف آقای عبیدالله ایوبیان ، ص ۴۱ .

- ۶۷- زه نجهق، به معنی سنجاق است که از زیورآلات به شمار می‌رود.
- ۶۸- در افسانه‌ها گویند: لیلی و مجنون ستاره شدند و به آسمان رفتند و آنها هر سال يك بار در فصل پاییز به هم می‌رسند.
- ۶۹- رك: حاشیه ۳۱.
- ۷۰- رك: حاشیه ۳۲.
- ۷۱- بیتخوان با این تعبیرات گوناگون رسیدن دو دل داده را به هم مجسم می‌کند.
- ۷۲- بدر به پشمینه، نوعی پارچه یا جامه بوده است.
- ۷۳- اصطلاح «دل باز شدن» در داستان یوسف و زلیخا، از تفسیر تربت جام، نیز آمده و عین عبارت کتاب مزبور چنین است: «می‌خواهیم که یوسف را دستوری دهی تا با ما به صحرا آید تا بازی و نشاط کند و کُرد بر آید، دل او باز شود». رك: شاهکارهای ادبیات فارسی، داستان یوسف و زلیخا، تحت نظر دکتر پرویز ناتل خانلری و دکتر ذبیح‌الله صفا، ص ۶.
- ۷۴- تشن (بروزن چمن)، از لغات کُردی است و آن زخمی است که بعد از التیام و خوب شدن دوباره بروز و عودت نماید.
- ۷۵- تردست = چابك، چالاک.
- ۷۶- گیابند و گیاخاو، نام دو گیاه معطر کوهی می‌باشد.
- ۷۷- رك: حاشیه ۶.
- ۷۸- یعنی چنین شخصی شایسته نیست قلندروار به دنبال دختری برود.
- ۷۹- قناره (به فتح اول)، همان «کرمک» است که بطور اضافی

- سکه‌هایی از آن آویزان می‌کنند و آن آویزه‌ها را به کُردی «په‌ره‌نگ» خوانند.
- ۸۰- دال، پرنده‌یی است شکاری تقریباً به اندازه سه برابر کبک و به واسطه پرهای بلندش در پرواز بزرگ می‌نماید. «نامهای پرندگان در لهجه‌های کُردی، ص ۶۸».
- ۸۱- در اصطلاح مدارس قدیم به محصلان دوره عالی علوم دینی «مستعد» گفته می‌شود.
- ۸۲- گلاویژ (به فتح اول و یای مجهول)، ستاره شعری. «فرهنگ مهاباد».
- ۸۳- بیت «کاکه مم و خاتوزین» معروف است. «مم» (به فتح اول) عاشق «خاتوزین» بود و جان خود را به خاطر او از دست داد.
- ۸۴- یعنی کارم از کار گذشته است.
- ۸۵- مراد از «پایمرد میران» مأمور خدا است. «ان» در کلمه «میران» علامت جمع نیست بلکه علامت تعظیم است.
- ۸۶- تا آن پرندگان شکاری دراج و کبک را شکار کنند.
- ۸۷- یعنی هنوز در خزینه را باز نکرده‌ام.
- ۸۸- فرنتی (به فتح اول و دوم و سکون سوم)، به گفته بیتخوان نام یکی از سنگهای قیمتی است. این واژه در فرهنگ مهاباد نیامده است.
- ۸۹- مراد از حیوان کوهی، گوسفند و بز کوهی است.
- ۹۰- یعنی از بالای زین فرو نیفتی وزین تو خالی و بی صاحب نماند.
- ۹۱- یعنی نمی‌گذارم کسی از راز تو آگاه شود.
- ۹۲- در میان این کوهستانها، که نامشان ذکر شد، جودی و قه‌ندیل معروفند. رك: کتاب کردستان تألیف علی اصغر شمیم‌همدانی، صفحات ۵ و ۶.

- ۹۳- ماهه رش می گوید که به جای این سخنها، بگو: مرزینگان خود را به آب انداخت و غرق شد .
- ۹۴- یعنی از دوری او دیوانه شده ام .
- ۹۵- افسان (بفتح همزه)، سنگی که با آن کارد و شمشیر تیز کنند. «فرهنگ عمید». کُردی این عبارت مثل است . معنی عبارت این است که زن هر چه خواست، با لطایف الحیل وانگیختن وسایل مختلف ، مرد را به انجام دادن آن وادار می کند .
- ۹۶- مراد ترکان عثمانی است .
- ۹۷- یعنی اختیار در دست خودم نیست .
- ۹۸- بویزای نازك، کنایه از مرزینگان است .
- ۹۹- رك : منظومه کُردی مهر و وفا، ص ۱۷۴ .
- ۱۰۰- قرمه (به سکون اول و دوم)، صدای برکشیدن خنجر می باشد.
- ۱۰۱- یعنی بوسه تو باعث کامیابی و سعادت من است. و به من آن نیرویی می بخشد که گوی کامیابی و توفیق را از میدان زندگی به در برم .
- ۱۰۲- امروزه تاختن اسب را، دایره وار، در میدان «شرناخیوی» (بفتح اول و سکون رای بزرگ) گویند. «رمبازین» (به سکون اول و دوم و یای مجهول) نیز به همین بازی گفته می شود .
- ۱۰۳- رك: حواشی و توضیحات متن کُردی بهرام و گلندام، ص ۱۹۹، شماره ۱ .
- ۱۰۴- یعنی این عزاداریها و نمایشهای ماتم افزا برای سوگواری شور محمود ناچیز و بی اهمیت است .

۱۰۵- این «بند» به مطلب مربوط نیست. مام احمد می‌گفت: در اصل «مصنف» چنین گفته است.

۱۰۶- چاوش، نقیب و پیش‌رو لشکر، پیش‌رو کاروان، کسی که پیشاپیش قافله یا زوار حرکت می‌کند و آواز می‌خواند. «فرهنگ عمید». در کُردستان چاوش (به‌فتح واو) به مطرب دوره‌گرد گفته می‌شود. «لوتی» (با واو مجهول) نیز به‌همین معنی است. لوتیان و چاوشان به‌صورت دسته‌های سه یا چهار نفری به‌روستاها می‌روند و جلو درخانه‌ها به نواختن دهل و سورنا می‌پردازند و پول و قند و چای می‌گیرند. معمولاً لوتیان خرس یا میمون با خود همراه دارند و آنها را به ادا و اطوار و بازی درآوردن و ادا می‌کنند. سابقاً لوتیان نمایشهایی نیز به نام «بی‌بی جان خانم» و «پهلوان کچل»، به‌وسیلهٔ عروسک‌هایی که در درون يك جعبهٔ مخصوص قرار داشت، می‌دادند. همچنین به‌طنبابازی و شعبده‌گری نیز دست می‌زدند.

بیت «که‌ل و شیر» نشان می‌دهد که لوتیان در گذشته با خود شیر همراه می‌بردند. برای اطلاع بیشتر دربارهٔ احوال لوتیان رجوع فرمایید به پایان‌نامهٔ تحصیلی نگارنده به نام «تحقیق در اوزان ترانه‌های کُردی»، ص ۷۶، دانشکدهٔ ادبیات تبریز، سال ۳۷-۳۸.

کلمهٔ «چاوش» در کُردی مجازاً به‌معنی پرگو و بی‌حیا هم به‌کار می‌رود.

۱۰۷- نازک جبینان، کنایه از زیبارویان است.

انتشارات مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران

- ۱- تذکره حقیقه امان الهی، تألیف میرزا عبداللہ سنندجی متخلص به «رونق» در سال ۱۲۶۵ هجری قمری، حاوی شرح حال ۴۳ تن از شعرا و کاتبان کردستان در قرن سیزدهم، به تصحیح و تحشیه آقای دکتر خیامپور، در ۲۴ + ۵۴۲ صفحه، آذرماه ۱۳۴۴، بها ۲۲۰ ریال
- ۲- تذکره روضه السلاطین، تألیف سلطان محمد هروی متخلص به «فخری» در قرن دهم هجری، حاوی احوال و اشعار ۸۰ تن از سلاطین و امرا و شش تن از دیگر شعرا، به تصحیح و تحشیه آقای دکتر خیامپور، در ۲۰ + ۱۸۰ صفحه، شهریور ماه ۱۳۴۵، بها ۱۰۰ ریال
- ۳- منظومه کردی مهر و وفا، بامتن کردی و ترجمه فارسی، مقدمه و ضبط و ترجمه و توضیح از آقای قادر فتاحی قاضی، در ۸ + ۱۷۶ صفحه، مهرماه ۱۳۴۵، بها ۸۵ ریال
- ۴- فرهنگ لغات ادبی (شامل لغات و تعبیراتی که از متون فارسی استخراج شده است)، تألیف آقای محمد امین ادیب طوسی، بخش اول، در ۸۶ + ۴۳۶ صفحه، بهمن ماه ۱۳۴۵، بها ۳۶۰ ریال
- ۵- منظومه کردی شیخ صنعان، بامتن کردی و ترجمه فارسی، مقدمه و ضبط و ترجمه و توضیح از آقای قادر فتاحی قاضی، در ۸ + ۱۳۴ صفحه، مردادماه ۱۳۴۶، بها ۶۰ ریال
- ۶- فرهنگ لغات ادبی (شامل لغات و تعبیراتی که از متون فارسی استخراج شده است)، تألیف آقای محمد امین ادیب طوسی، بخش دوم، در ۴ + ۳۴۸ (۳۴۸ = ۴۳۶ - ۷۸۴) صفحه، اسفند ماه ۱۳۴۶، بها ۲۳۰ ریال
- ۷- سفینه محمود، تألیف محمود میرزا قاجار در سال ۱۲۴۰ هجری قمری، جلد اول حاوی احوال و اشعار ۱۶۲ تن از شعرا و کاتبان این تذکره که در قرن دوازدهم و سیزدهم مینویسته اند، به تصحیح و تحشیه آقای دکتر خیامپور، در ۲۰ + ۳۸۴ صفحه، اسفندماه ۱۳۴۶، بها ۱۵۰ ریال

- ۸- سفینه‌المحمود، تألیف محمود میرزا قاجار در سال ۱۳۴۰ هجری قمری، جلد دوم حاوی احوال و اشعار ۱۸۴ تن از شعرای این تذکره که در قرن دوازدهم و سیزدهم میزیسته‌اند، به تصحیح و تحشیۀ آقای دکتر خیامپور، در ۳۹۲ + ۴ (۷۷۶ - ۲۸۴ = ۳۹۲) صفحه، اسفندماه ۱۳۴۶، بها ۱۵۰ ریال
- ۹- تخت سلیمان، تألیف علی اکبر سرفراز، در ۱۲ + ۱۸۲ صفحه، شهریور ماه ۱۳۴۷، بها ۱۰۵ ریال
- ۱۰- منظومه کردی بهرام و گلندام، بامتن کردی و ترجمۀ فارسی، مقدمه وضبط و ترجمه و توضیح از آقای قادر فتاحی قاضی، در ۸ + ۲۱۶ صفحه، مهرماه ۱۳۴۷، بها ۱۱۵ ریال
- ۱۱- دیوان وقار شیرازی، بخش نخست (قصائد؛ الف-ر)، به تصحیح آقای دکتر ماهیار نوابی، در ۲۴ + ۴۳۲ صفحه، شهریور ماه ۱۳۴۸، بها ۱۳۵ ریال
- ۱۲- منظومه کردی شور محمود و مرزینگان، بامتن کردی و ترجمۀ فارسی، مقدمه وضبط و ترجمه و توضیح از آقای قادر فتاحی قاضی، در ۱۰ + ۱۷۰ صفحه، دی ماه ۱۳۴۸، بها ۶۰ ریال

محل فروش

انتشارات مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران

کتابفروشی تهران

تبریز: بازار شیشه گر خانه، تلفن ۲۷۳۲

تهران: خیابان ناصر خسرو، کوچه حاجی نایب

پاساژ مجیدی، تلفن ۵۷۸۴۹